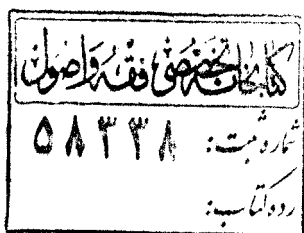


۲۶

حَدَّثَنَا
الرَّحْمَنُ بْنُ الرَّسَمِ



قاعده نفی سبیل

قاعده عزت مندی مسلمین
بررسی مستندات و کاربردها

فاطمه غفاریا

غفاریا، فاطمه، ۱۳۵۲ -

قاعده نفی سبیل، قاعده عزت‌مندی مسلمین، بررسی مستندات و کاربردها/فاطمه غفاریا.

قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران، مرکز نشر هاجر، ۱۳۹۷.

۲۴۸ص

۹۷۸-۶۰۰-۳۷۸-۱۹۳-۱

فیبیا

مسئول: ۱۳۲۴

قاعده نفی سبیل

©Nafy-e Sabil formula (Islamic law)

قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران، مرکز نشر هاجر

Hozeh Elmieh Qom, Center management Hozeh Elmieh sisters, Centre Publications hajar

۱۳۹۷ ۱۳۹۷/۵۲/۵۲ RP۱۶۹/۵۲

۲۹۷/۳۳۶

۵۳۸۲۱۰۲



نشانی: قم - بلوار معلم - مجتمع ناشران - واحد ۱۱۴

تلفن: ۰۲۵-۳۱۰۱۵ پیمک: ۰۱۰۰۳۱۰۱۵

hajarpub.ir info@hajarpub.ir



قاعده نفی سبیل

قاعده عزت‌مندی مسلمین، بررسی مستندات و کاربردها

نویسنده: فاطمه غفاریا

مرکز نشر هاجر-ناشر تخصصی زن و خانواده

(وابسته به مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران)

تعداد صفحه و قطع: ۲۴۸ صفحه / رقعی

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۸۵/۰۰۰ ریال

چاپخانه: زلال کوثر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۸-۱۹۳-۱

فهرست مطالب

مقدمه	۹
۸۰ فصل اول: درآمدی بر قاعده‌ی نفی سبیل	۱۱
گفتار اول: تعریف قاعده فقهی و اقسام آن	۱۱
۱- مفهوم قاعده فقهی	۱۱
۲- اقسام قواعد فقهی	۱۲
گفتار دوم: مفاد قاعده نفی سبیل و ضرورت بازکاوی پیرامون آن	۱۴
۱- مفاد قاعده نفی سبیل	۱۴
۲- پیشینه تاریخی قاعده نفی سبیل	۱۵
۳- ضرورت بازکاوی قاعده نفی سبیل	۱۷
۱- ۳- ضرورت پژوهش در قاعده نفی سبیل از جهت قواعد فقهی	۱۷
۲- ۳- ضرورت پژوهش در آیات الاحکام	۱۸
۳- ۳- ضرورت پژوهش در فقه سیاسی	۱۹
۴- جایگاه قاعده نفی سبیل در میان قواعد فقهیه	۲۱
۵- رابطه قاعده نفی سبیل با برخی از قواعد	۲۲
اول- رابطه قاعده نفی سبیل با قاعده عدالت	۲۲
دوم- رابطه قاعده نفی سبیل با قاعده تقیه	۲۴
سوم- رابطه قاعده نفی سبیل با قاعده ولایت و مصلحت نظام	۲۴
نتیجه فصل	۲۶
۸۱ فصل دوم: ادله اثبات قاعده	۲۷
گفتار اول: ادله لفظی	۲۷
اول (آیات قرآن)	۲۸
الف- آیه نفی سبیل	۲۸
الف- ۱: واژه‌شناسی مفردات آیه	۲۸
الف- ۲: تفسیر آیه	۳۲



- الف-۳: کیفیت استدلال به آیه ۴۱
- الف-۴: اشکالات وارد بر آیه ۴۴
- الف-۵: نکات آیه ۵۳
- ب- سایر آیات ۵۵
- ب-۱: آیات مرتبط با منع دوستی مسلمانان با کفار ۵۵
- ب-۲: آیات مربوط به ذلت کافران ۵۸
- ب-۳: آیات مربوط به عزت مسلمین ۵۹
- دوم) روایات ۶۱
- الف) نبوی مشهور ۶۱
- الف-۱: سند روایت ۶۴
- الف-۲: دلالت روایت ۷۳
- الف-۳: اشکالات بر روایت ۷۵
- ب) سائر روایات ۸۲
- گفتار دوم: ادله لبی ۸۴
- الف) اجماع ۸۴
- ب) عقل ۸۹
- ج) تناسب حکم و موضوع ۹۰
- د) سائر ادله ۹۵
- ۱- تنقیح مناط ۹۶
- ۲- ضرورت دین ۹۶
- ۳- تعظیم شعائر و حرمت اهانت به شعائر ۹۷
- نتیجه فصل ۹۷
- ۸۸ فصل سوم: موارد کاربرد قاعده در فقه و قانون مدنی ۹۹
- گفتار اول: موارد کاربرد قاعده در فقه ۹۹
- اول: امور مرتبط با مناصب و مسؤولیت‌های مهم ۱۰۰
- ۱- ممنوعیت واگذاری مسؤولیت‌های کلیدی به کفار ۱۰۰
- ۲- ولایت ۱۰۱

- ۳-وکالت ۱۰۴
- دوم) امور مرتبط با خانواده ۱۰۵
- ۱- ازدواج ۱۰۵
- الف) عدم تزویج زن مسلمان با مرد کافر ۱۰۵
- ب) عدم صحت نکاح پس از اسلام زوجه در صورت عدم اسلام زوج ۱۰۶
- ۲- حضانت ۱۰۷
- ۳- التقاط طفل ۱۰۸
- سوم) امور مالی و اقتصادی ۱۰۸
- ۱- وصیت ۱۰۸
- الف) وصیت مسلمان به کافر حربی ۱۰۸
- ب) وصی قرار دادن کافر ۱۰۹
- ۲- ارث ۱۱۰
- ۳- شفعه ۱۱۲
- ۴- اشتغال در سرزمین های غیر اسلامی ۱۱۳
- ۵- بیع سلاح ۱۱۵
- چهارم) امور مرتبط با قضاء و شهادت ۱۱۵
- ۱- قصاص ۱۱۵
- الف) عدم ثبوت حق قصاص برای ولی کافر مقتول در مقابل قاتل مسلمان ۱۱۶
- ب) عدم ثبوت حق قصاص برای کافر در صورت مسلمان بودن قاتل ۱۱۶
- ۲- قسامه ۱۱۸
- ۳- بینه و شاهد ۱۱۹
- پنجم) فرهنگی ۱۱۹
- ۱- علوبنا ۱۱۹
- ۲- عبد مسلمان ۱۲۰
- گفتار دوم: موارد جریان قاعده در قانون مدنی ۱۲۲
- اول) نکاح ۱۲۲
- مانع اول- کفر (نکاح مرد غیر مسلمان با زن مسلمان) ۱۲۲
- الف) اسلام آوردن زن کافر ۱۲۴



- ب) ارتداد شوهر مسلمان ۱۲۴
- مانع دوم) ازدواج ایرانیان با اتباع خارجه ۱۲۴
- الف) ازدواج زن ایرانی با مرد تبعه خارجه ۱۲۴
- ب) ازدواج محصلین و مأمورین و نمایندگان دولتی با زن تبعه خارجه ۱۲۵
- دوم) ارث ۱۲۶
- سوم) حق حضانت ۱۲۷
- چهارم) وصایت ۱۲۸
- پنجم) ولایت ۱۲۸
- ششم) وقف بر مقاصد غیر مشروع ۱۲۹
- هفتم) عدم سلطه بیگانگان ۱۳۱
- گفتار سوم: موارد کاربرد قاعده در قانون اساسی ۱۳۴
- اول) اسلامی بودن موازین و مقررات ۱۳۵
- الف) مسلمانان امت واحده ۱۳۶
- ب) حفظ استقلال و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه ۱۳۶
- ج) حفاظت از استقلال و تمامیت ارضی کشور ۱۳۸
- د) نفی سلطه جویی و سلطه‌پذیری ۱۳۹
- نتیجه فصل ۱۵۱
- ۸۰ فصل چهارم: قاعده نفی سبیل و نفی سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ۱۵۳
- گفتار اول: قاعده نفی سبیل و سلطه فرهنگی ۱۵۳
- اول) مفهوم فرهنگ ۱۵۴
- دوم) ضرورت وجود فرهنگ ۱۵۵
- سوم) سلطه فرهنگی ۱۵۶
- چهارم) نفی سلطه فرهنگی کفار ۱۶۱
- پنجم) راه‌های حفظ استقلال فرهنگی و جلوگیری از سلطه فرهنگی ۱۶۲
- ۱- نفی برقراری دوستی صمیمانه با کافران ۱۶۲
- ۲- نفی تشبیه به کافران ۱۶۳
- ۳- دخالت ندادن کافران در امور فرهنگی مسلمانان ۱۶۵



۴- ممنوعیت معامله منابع فرهنگی با کفار.....	۱۶۶
۵- ممنوعیت تعلّم تحت سیطره کفار.....	۱۶۶
ششم) رابطه توسعه و سلطه فرهنگی.....	۱۶۸
گفتار دوم: قاعده نفی سبیل و سلطه اقتصادی.....	۱۷۲
هفتم) راه‌های تحقق قاعده نفی سبیل و جلوگیری از سلطه اقتصادی.....	۱۷۶
۱- تکیه برایدئولوژی اسلامی.....	۱۷۶
۲- استقلال اقتصادی.....	۱۷۶
۴- اقتصاد مقاومتی.....	۱۸۰
۵- تغییر سبک زندگی.....	۱۸۱
۶- حمایت از تولید داخلی.....	۱۸۲
یک) آیت الله لاری و حکم جهاد و بسیج عمومی علیه انگلیس.....	۱۸۳
دو) سید محمد کاظم یزدی و حکم جهاد اقتصادی.....	۱۸۴
سه) تأسیس شرکت اسلامیہ.....	۱۸۵
چهار) اقدامات علما برای ملی شدن صنعت نفت.....	۱۸۷
پنج) انگلستان، علما و استقلال ایران.....	۱۸۷
شش) تحریم استعمال توتون و تنباکو.....	۱۸۹
هفت) امام خمینی و نفی سلطه اقتصادی.....	۱۸۹
هشت) آیت الله خامنه‌ای و نفی سلطه اقتصادی.....	۱۹۱
نه) تحریم سلطه اقتصادی در فتاوی فقهای معاصر.....	۱۹۲
گفتار سوم: قاعده نفی سبیل و نفی سلطه سیاسی.....	۱۹۴
اول) کشورهای اسلامی.....	۱۹۶
دوم) دولت‌های محارب و نامشروع.....	۱۹۸
سوم) ارتباط با دولت‌های کفر.....	۲۰۰
۱- فتوا در جهاد با استعمار غربی.....	۲۰۴
۲- تحریم انتخاب فیصل در عراق.....	۲۰۵
۳- شیخ فضل الله نوری و نرفتن زیر بیرق بیگانه.....	۲۰۶
۴- امام خمینی و مبارزه با سلطه.....	۲۰۶
۵- نفی تسلط کفار از دیدگاه حضرت آیت الله خامنه‌ای.....	۲۰۹
کتاب نامه.....	۲۱۶



مقدمه

حمد و سپاس خدا را که ما را مزین به دین اسلام نمود، همان دینی که خداوند «آن را برای خود برگزید، ... و ادیان و مذاهب گذشته را با عزت آن، خوار کرد، و با سر بلند کردن آن، دیگر ملت‌ها را بی مقدار کرد.»^۱ و به راستی که «هیچ شرافتی برتر از اسلام نیست».^۲

خداوند دین اسلام را آخرین و کامل‌ترین دین قرار داد. دین اسلام مجموعه ای از عقاید، اخلاق و احکام است که نیازهای انسان را در تمام ابعاد پاسخگوست.

در این میان، فقه برنامه تکاملی و تنظیم روابط انسان در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی است.

قواعد فقهی بنیادهای کلی فقه را تشکیل می‌دهند که در هر حادثه نوپیدایی، فقیه می‌تواند از آنها بهره برده و پاسخگوی نیازهای جامعه باشد. اما متأسفانه بهای لازم به قواعد داده نمی‌شود. به گونه‌ای که بسیاری از قواعد اجتماعی سیاسی متروک مانده‌اند و این موضوع با گذشت زمان سبب ناکارایی فقه خواهد شد.

دولت اسلامی براساس آموزه‌های دینی، نیاز به ارتباط با سایر ملت‌ها و دولت‌ها دارد. اسلام برای این منظور، اصولی از جمله «اصل نفی

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۸.

۲. همان، حکمت ۳۷۱.

سلطه‌پذیری» یا «قاعده نفی سیل» را قرار داده است. این قاعده از جمله قواعد مهم فقهی و کارآمد در عرصه‌های مختلف ارتباط با بیگانگان است. طبق این اصل، حفظ استقلال و عزت دولت اسلامی و مسلمانان و نفی هر گونه سلطه در ابعاد مختلف ضروری است. اسلام هرگونه سلطه کفار بر مسلمانان را نمی‌پذیرد و هر حکم و دستوری که سبب برتری کفار و ضعف مسلمین شود را شرعی نمی‌داند.

این قاعده، یکی از قواعدی است که در بسیاری از ابواب فقهی و قانون مدنی، جریان دارد. برخی از مفاد قانون اساسی و قوانین سیاست خارجی ایران برگرفته از این قاعده می‌باشد.

نوشتار حاضر، برآن است، پس از نگاهی اجمالی به کلیات قاعده، به اثبات قاعده با تکیه بر مستندات آن بپردازد. و سپس موارد تطبیق قاعده در فقه، قانون مدنی، قانون اساسی، و امور مرتبط با فرهنگ، اقتصاد و سیاست خارجی ایران را بیان نموده و کارآمدی قاعده در عصر حاضر را به اثبات رساند.

امید است که این نوشتار بتواند مورد استفاده محققین قرار گرفته و مرضی خدا و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، واقع شود. انشاء الله

فاطمه غفاریا



فصل اول

درآمدی بر قاعده‌ی نفی سبیل

پیش از پرداختن به قاعده نفی سبیل نیاز به آشنایی اجمالی با قواعد فقهیه، همچنین مفاد این قاعده است تا جایگاه این قاعده در میان قواعد بیش‌تر روشن شود. به همین منظور در این فصل به تعریف قواعد فقهی، اقسام آن، مفاد قاعده نفی سبیل و جایگاه آن در میان قواعد، در دو گفتار مستقل پرداخته می‌شود.

گفتار اول: تعریف قاعده فقهی و اقسام آن

۱- مفهوم قاعده فقهی

قواعد جمع قاعده، در لغت، به معنای بنیان و پایه برای چیزی است که در بالای آن قرار دارد.^۱ قاعده از نظر اصطلاحی «قضیه‌ای کلی است که بر تمام جزئیاتش منطبق گردد»^۲

در تعریف قواعد فقهی، تعریف واحدی ارائه نشده است؛ هریک از تعاریف

۱. واسطی، سید محمد، تاج العروس، ج ۵، ص ۲۰۱؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۱؛ فراهیدی، خلیل، کتاب العین، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. تهنوی، کشف اصطلاحات الفنون، ص ۱۲۹۴.





به یکی از جنبه‌های تمایز قاعده فقهی با سایر قواعد اشاره دارد؛ شاید بتوان گفت مقصود از تعریف قواعد فقهی به شیوه حد^۱ و رسم^۲ نبوده و از قبیل شرح الاسم می‌باشد به عنوان نمونه می‌توان به تعریف زیر اشاره نمود: «قواعد فقهی قواعدی هستند که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می‌شوند ولی این استفاده از باب استنباط و واسطه نبوده بلکه از باب تطبیق است».^۳

۲- اقسام قواعد فقهی

قواعد‌نگاران، قواعد فقهی را از زاویه‌های گوناگون تقسیم کرده‌اند. برای روشن شدن جایگاه قاعده نفی سیل در میان قواعد فقهیه، به صورت اجمالی به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱) قواعد فقهی از نظر قلمرو جریان و شمول به سه دسته تقسیم می‌شود: قواعدی که منحصر به باب خاصی از فقه نبوده در تمامی ابواب فقه جریان دارند؛ مانند: قاعده لایحرج و قاعده لاضرر، این قواعد در اصطلاح فقها، به قواعد عامه نامگذاری شده‌اند؛ قواعدی که در چند باب فقهی جریان دارند؛ مثل قاعده ما یضمن؛ قواعدی که مربوط به باب خاصی از فقه هستند؛ این قواعد بسته به این که در کدام باب جریان دارند، به چهار دسته تقسیم می‌شوند؛^۴

۲) قواعد فقهی از جهت جریان در حکم یا موضوع به سه دسته: قواعد

۱. تعریف کلمه به جمیع ذاتیات (حد تام)، یا به بعض ذاتیات (حد ناقص): مظفر، محمد رضا، المنطق، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲. تعریف کلمه به ذاتی و عرضی (رسم تام)، یا فقط به عرضی (رسم ناقص): مظفر، محمد رضا، المنطق، ص ۱۱۶.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه: (تقریرات درس آیت‌الله خویی، مقرر، محمد اسحاق فیاض)، ج ۱، ص ۱۰۸.

۴. ج ۱۰. قواعدی که تنها در ابواب عبادات ساری و جاری هستند؛ ج ۲. قواعدی که تنها در ابواب معاملات به معنای خاص جریان دارند؛ ج ۳. قواعدی که در معاملات به معنای عام مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ج ۴. ج. قواعدی که مربوط به باب قضا هستند؛ ج ۵. محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، ص ۲۴.

مختص به شبهات موضوعی^۱ مانند قاعده فراغ؛ قواعد مختص به شبهات حکمی مانند قاعده لا ضرر؛ وقواعد مشترک میان شبهات حکمی و شبهات موضوعی مانند قاعده عسر و حرج^۲، تقسیم می گردد؛

(۳) قواعد فقهی از حیث داشتن و نداشتن مدرک به اقسامی تقسیم می شوند. شهید صدر آنها را از این جهت به پنج قسم تقسیم کرده است؛^۳

(۴) قواعد فقهی از جهت پایه و اساس به دو دسته قواعدی که همه قواعد به آنها برمی گردد (قواعد خمس)^۴ و سایر قواعد، مانند: قاعده اصالة الصحة تقسیم می شوند.^۵

(۵) از جهت منبع و مدرک به دو قسم، منصوص و اصطیادی تقسیم می شوند. قواعد منصوص قاعده‌هایی هستند که در یکی از منابع سه گانه قرآن، سنت نبوی و سنت اهل بیت، وارد شده‌اند و قواعد اصطیادی از موارد گوناگون فقه انتزاع شده‌اند و به اشباه و نظایر شهرت دارند، مانند قاعده اهم و مهم.^۶

(۶) براساس پیدایش به دو دسته قواعد امضایی و قواعد تاسیسی تقسیم می شوند.^۷

(۷) قواعد فقهی از نظریان حکم اولی و ثانوی نیز به دو دسته قواعدی که حکم اولی را بیان می‌کند؛ مانند قاعده سوق؛ و قواعدی که حکم ثانوی را افاده می‌کند؛ مانند قاعده لا حرج^۸ تقسیم می‌شود.

۱. در این که آیا در شبهات موضوعی، قاعده فقهی جریان دارد، یا نه بین فقها اختلاف است؛ برخی از فقها از جمله آیت الله خوئی منکر این قسم از قواعدند. رک: خوئی، سید ابوالقاسم، محاضرات، ج ۱، ص ۱۰.

۲. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، مأخذ شناسی قواعد فقهی، ص ۱۴؛ رحمانی، محمد، پژوهشی در قواعد فقهی، فصلنامه فقه اهل بیت، پائیز ۱۳۷۵، شماره هفتم، ص ۱۶۳.

۳. صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، (مقرر: سید محمود، هاشمی)، ج ۱، ص ۲۸.

۴. الامور بمقاصدها، الیقین لا یزول بالشک، المشقة تجلب التيسير، الضر یزال و العادة محکمة.

۵. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، مأخذ شناسی قواعد فقهی، ص ۱۴.

۶. رحمانی، محمد، قاعده نفی سبیل از منظر فریقین، فصلنامه طلوع، تابستان ۶۸، ش ۶، ص ۲۸-۲۹.

۷. قاعده امضایی قاعده ای است که قبل از اسلام نیز متداول بوده و اسلام صحت آنها را امضا کرده است، مانند قاعده وفای به عهد؛ برخلاف قواعد تاسیسی که قبل از اسلام وجود نداشته و شریعت اسلام مؤسس آن به شمار می‌رود؛ مانند قواعد نفی سبیل و نفی عسر و حرج.

۸. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، مأخذ شناسی قواعد فقهی، ص ۱۴.



۸) قواعد از جهت کاربرد، برخی تنها کاربرد فقهی دارند؛ مانند قواعد فقهی مربوط به ابواب عبادات مثل قاعده لاتعداد؛ برخی از قواعد تنها کاربرد حقوقی دارند؛ مانند قانون عطف به ما سبق نمی‌شود؛ و برخی از قواعد علاوه بر کاربرد فقهی، کاربرد حقوقی نیز دارند؛ مانند قاعده اتلاف، قاعده اقدام.^۱

قاعده نفی سیل به لحاظ تقسیم اول، جزء قواعد فراگیر و گسترده در تمامی ابواب فقه است. این قاعده بنا به تقسیم دوم جزء قواعد مشترک میان شبّهات موضوعی و حکمی به شمار می‌آید، در تقسیم سوم جزء قواعدی است که هم مدرک عقلی و هم مدرک نقلی دارد. این قاعده در تقسیم چهارم جزء قواعد خمس به حساب نمی‌آید؛ بنا به تقسیم پنجم از قواعدی به شمار می‌آید که متن والفاظ آن برگرفته از ادله، به ویژه قرآن کریم است. به لحاظ تقسیم ششم نسبت به موحدین به دین اسلام تأسیسی می‌باشد؛ در تقسیم هفتم چنان چه بعداً ذکر خواهد شد حکم ثانوی محسوب می‌شود. در تقسیم بندی هشتم جزء قواعدی است که علاوه بر کاربرد فقهی کاربرد حقوقی نیز دارد.

گفتار دوم: مفاد قاعده نفی سیل و ضرورت بازکاوی پیرامون آن

مفاد قاعده نفی سیل

از نظر اسلام حفظ اعتلا و عزت مسلمانین و نظام حکومت اسلامی یک اصل اساسی و یک هدف مهم محسوب می‌شود. در دیدگاه فقه اسلامی، خصوصاً فقه امامیه سلطه دشمنان بر جامعه اسلامی و مسلمانان امری نارواست و برتری کفار بر مسلمانین در نظام تشریع ممکن و پذیرفتنی نیست. اندیشمندان و فقهای اسلامی برای حفظ عزت و عظمت مسلمانان با استناد به آیات قرآن کریم و روایات معصومین و مستندات دیگر قاعده فقهی‌ای را با عنوان «قاعده

۱. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، مأخذ شناسی قواعد فقهی، ص ۱۴.

نفی سبیل» تاسیس نموده‌اند. طبق این قاعده هرگونه مبادلات و مراوداتی که باعث افزایش و گسترش نفوذ غیرمسلمانان در جامعه اسلامی و ضعف مسلمانان شود مشروع نیست؛ مفهوم و معنی قاعده نفی سبیل کافران بر مسلمانان چنین است: خداوند در قوانین و شریعت اسلام، راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است و هرگونه رابطه و اعمالی که منجر به تفوق کافران بر مسلمانان باشد، انجام آن بر مسلمانان، حرام است. با قاطعیت می‌توان گفت: قاعده «نفی سبیل» بر روابط خارجی اسلام و مسلمانان حکومت دارد. اگر یک قرارداد سیاسی و اقتصادی و مقاوله نظامی و حتی فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمانان تلقی شود، قاعده «نفی سبیل» آن قرارداد و مقاوله را باطل می‌سازد. در این میان تفاوتی میان ارتباط فردی، احزاب، حاکمیت و در رأس آنان رهبری جامعه مسلمین با جامعه غیر مسلمان وجود ندارد؛ توجه این نکته ضروری است که قاعده نفی سبیل مطلق رابطه با جهان غیراسلامی را نفی نمی‌کند بلکه آن را در چارچوبی که عزت و اعتلای کلمه مسلمین حفظ شود جایز می‌داند و تنها روابطی را که سبب ذلت مومنین و عزت کفار گردد مردود می‌داند.

این قاعده در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ... جامعه اسلامی کاربرد دارد؛

پیشینه تاریخی قاعده نفی سبیل

هر چند قواعد در اولین دوره پیدایش خود، به همراه احکام جزئی و به صورت ناشناخته برای مردم ارائه می‌شد؛ ولی در عین حال، حجم گسترده‌ای از متون منبع و مرجع را به خود اختصاص داد.^۱

۱. مبلغی، احمد، نگاهی تاریخی و تحلیلی به قواعد فقهی نبوی، مجله فقه اهل بیت (فارسی)، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۳۹ و ۴۰، ص ۱۰.

در مورد قاعده نفی سبیل با توجه به این‌که زمان نزول آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، که مستند اصلی قاعده است، ماه ذی قعده سال ششم هجری بوده است، بنابراین، مصادیق قاعده را باید در چهار سال آخر عمر با برکت پیامبر، جستجو نمود. «در معاهداتی که پیامبر اکرم در این دوره، با کفار منعقد می نمودند مواردی از امتیازات به چشم می خورد که به کفار داده شده و ظاهراً ناقض «نفی سبیل» است. به عنوان نمونه، به موجب یکی از بندهای پیمان صلح «حدیبیه»، هرکسی از مردم قریش بدون اجازه ولی خود به محمد صلی الله علیه و آله پیبوند، محمد صلی الله علیه و آله نزد قریش رفت، بازگردانده نشود.^۱ این اقدام بر حسب ظاهر، قبول تسلط غیر مسلم بر مسلم است؛ اما باید به این نکته دقت داشت که صرف نظر از محتوی پیمان و آثاری که این بر قریش گذاشت، آن بزرگوار در تقابل مصالح کوتاه مدت و بلندمدت جامعه اسلامی، مصالح بلندمدت را ترجیح می دادند و انعطافی که آن حضرت در جریان تدوین و پذیرش پیمان صلح «حدیبیه» نشان دادند، جز در دایره اختیارات حکومتی ایشان نمی گنجد.^۲ با این حال در مسائل فقهی، مواردی از جریان قاعده مشاهده می شود. چنان‌چه وقتی معاذ در یمن بود، مردم نزد او جمع شدند و گفتند: مردی یهودی مرده و برادری مسلمان دارد. معاذ گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يُقْصُصُ»، در نتیجه، آن مسلمان، از برادر یهودیش ارث برد.^۳ پس از پیامبر، امامان شیعه، افزون بر پاسخگویی به سؤالات شیعیان، با بیان قواعد کلی و ضوابط اساسی، آنان را در راهیابی به پاسخ صحیح سؤالاتی که در آینده مطرح می شود یاری و پایه های اجتهاد مستمر و پویا را طرح ریزی می -

۱. البلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. ضیاء بخش، علی، قاعده نفی سلطه، فصلنامه معرفت، تیر ۱۳۸۶، شماره ۱۱۵، ص ۴۷.

۳. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴ و ج ۷، ص ۳۸۴.

کردند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «بر عهده ما است که اصول را به سوی شما
القا کنیم و وظیفه شما است که [بر آن اصول] تفریع کنید.»^۱

روایاتی که از اهل بیت در تأیید قاعده نفی سبیل در قسمت مستندات روایی
قاعده، مطرح خواهد شد مؤید این معناست.

بسیاری از علمای متقدم و متاخر شیعه در کتب فقهی خود با استناد به
مستندات قاعده نفی سبیل، از این قاعده استفاده نموده‌اند و بر اساس آن
احکام شرعی را صادر نموده‌اند.

اصل نفی سبیل علاوه بر این که در مباحث فقهی و در ریز موضوعات ارتباط
مسلمان با غیر مسلمان مورد توجه بوده است، در عرصه عملی نیز با نمودها و
جلوه‌های خاصی همراه بوده است.

ضرورت بازکاوی قاعده نفی سبیل

با توجه به آن چه گذشت، تحقیق و پژوهش پیرامون قاعده نفی سبیل از چند
جهت، حائز اهمیت خواهد بود:

نفی سبیل در نگاه اول یکی از قواعد فقهیه محسوب می‌شود، از آن جا که
مفاد این قاعده برگرفته از آیات قرآن کریم است به همین جهت از آیات
الاحکام نیز شمرده می‌شود و چون بیشترین کاربرد قاعده در حوزه سیاست
خارجی و روابط مسلمانان با غیر مسلمانان نمود دارد، زیر مجموعه فقه
سیاسی به شمار می‌آید؛ بنابراین، از سه جهت قواعد فقهیه، آیات الاحکام
و فقه سیاسی، بررسی آن ضرورت می‌یابد.

ضرورت پژوهش در قاعده نفی سبیل از جهت قواعد فقهی

قاعده فقهی در مسیر استنباط مسائل شرعی قرار گرفته، نقش موثری در

۱. «انما علينا أن نلقى اليكم الأصول و عليكم أن تفرعوا»: مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۵.



تسهیل و اتقان استنباط احکام دارد؛ و یکی از منابع پاسخگویی، در مسائل مستحدثه و جدید است.

هریک از قواعد فقهی در جای خود، کاربردهای فراوان دارد. اما گسترش روابط میان مسلمانان با غیرمسلمانان چه در داخل کشور و چه در سطح بین‌الملل، لزوم کارآیی و تکامل قاعده نفی سبیل را بیشتر می‌کند. موضوع انرژی هسته‌ای که ایران در پی تحقق و استفاده از آن به صورت صلح آمیز است، در واقع روی دیگر سکه قاعده نفی سبیل می‌باشد، چرا که عدم استفاده از این تکنولوژی و عدم آگاهی و علم به آن مساوی با نیاز ایران در سال‌های آتی به این منبع انرژی و تأمین آن از کشورهای غربی می‌باشد که عمده این کشورها، کشورهای کفره‌ستند؛ لازمه این اقدام استیلاي کشورهای غربی و کافربریک کشور مسلمان است. تلاش ایران برای رسیدن به تکنولوژی‌های مورد نیاز، تلاش برای خودکفایی در زمینه تولیدات نظامی، اقتصادی، و... همه در همین راستا قرار دارند؛ لذا لزوم نگرش پیرامون این قاعده بیشتر می‌شود.

ضرورت پژوهش در آیات الاحکام

در قرآن موضوعات زیادی مطرح شده است. قاعده نفی سبیل برگرفته از فراز قرآنی است که در دسته بندی آیات قرآنی جزء آیات الاحکام قرار می‌گیرد. قرآن بر پیوستگی عمیق باورها و پایبندی عملی به قوانین، تأکید دارد.^۱ این تفکیک ناپذیری ایمان و عمل، تا آن جاست که رویگردانان از قوانین الهی، مورد شدیدترین عتابها و سرزنش‌ها قرار گرفته‌اند.^۲

۱. آیات فراوانی که در کنار ایمان، عمل صالح را یاد آور شده و در پی بسیاری از خطابات (یا ایها الذین آمنوا)، احکام و قوانین را متذکر شده است. و سبک بیان احکام و قوانین در قرآن که معمولاً در پی هراسندالای عقیدتی، مخاطبان را به عمل فرا می‌خواند شاهد این مطلب است.

۲. ﴿لَنْ يَكْفُرَ اللَّهُ فُلًا تَغْتَدُوها وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَالِغُونَ﴾ سورة بقره، آیه ۲۲۹؛ ترابی، احمد، قرآن پشوانه و خاستگاه فقه، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۳، ص ۶۵ و ۶۶

لازمه عدم تعدی به حدود الهی، شناخت احکام و به کارگیری آن‌ها می‌باشد. از آن‌جا که قواعد فقهیه از جمله نفی سبیل، در نهایت ناظر به عملکرد مکلفین است، شناخت آن ضرورت دارد.

از سوی دیگر، «باتوجه به زمینه‌های تحوّل‌پذیری و پویایی فقه، می‌توان گفت، فقه قرآنی از بیشترین زمینه پایداری و حیات برخوردار بوده و بیش از هر منبع دیگری شایستگی هماهنگی و همراهی با حرکت زمان و پدیده‌های نو را داراست، زیرا تمام عناصر لازم برای پویایی یک قاعده فقهی در احکام قرآنی به طور کامل وجود دارد.»^۱

«از عناصر مؤثر در انعطاف‌پذیری قواعد و احکام فقهی، فراگیری مفهومی قاعده یعنی شایستگی انطباق حکم بر افراد و مصادیق موجود خارجی (عموم افرادی) است. بنابراین، گستردگی مفهومی، مستلزم استعداد همراهی با حوادث زمانی احکام (عموم زمانی) خواهد بود.»^۲ از این جهت لزوم بررسی قواعد فقهیه و تطبیق آن‌ها با مسائل روز ضرورت می‌یابد؛ قاعده نفی سبیل از این مسأله مستثنی نیست.

ضرورت پژوهش در فقه سیاسی

از جنبه فقه سیاسی دو عامل موجب اهمیت قاعده نفی سبیل، می‌گردد: اول: «اخلاق و فقه هریک شاخه‌ای از علوم شریعت می‌باشند و ارتباط تنگاتنگی بین آن دو وجود دارد.»^۳ شارع برای تأثیرگذاری اخلاق در هدایت جامعه، ارزش‌ها و ضدارزش‌های اخلاقی را در قالب قواعدی فقهی طراحی

۱. صدر، سید موسی، پویایی فقه قرآنی ۱، مترجم: حسن علومی، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۳، ص ۲۹.

۲. صدر، سید موسی، پویایی فقه قرآنی ۱، مترجم: حسن علومی، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۳، ص ۳۰ و ۳۱.

۳. اخلاق بدون فقه انحراف از مسیر دین است و فقه بدون اخلاق نیز به ضدیت با مبانی دینی می‌انجامد.



کرده که فرد را ملزم به انجام یا ترک عمل می‌کند و در برابر مخالفت آن حکم فقهی، ضمانت اجراهایی چون مجازات‌های بدنی، مالی، و... عمل قرار داده شده است؛ از جمله این قواعد، نفی سبیل است.

این قاعده با هدف عزتمندی مسلمانان وضع شده است. ذلت و ستم‌پذیری در دستوره‌های اخلاقی نفی گردیده است. اخلاق سیاسی اقتضاء دارد فردی بر جان و مال و ناموس مسلمین مسلط گردد که به اعتقادات آنان احترام گذارد و این امرتها توسط فردی مسلمان میسر است، زیرا غیرمسلمانی که معتقدات را قبول ندارد نمی‌تواند به اندازه مسلمانان به آنها احترام گذارد چون ارزشی برای معتقدات آنها قائل نیست.^۱

دوم: امروزیکی از مشکلات کشورهای اسلامی، سلطه قدرت‌های غیرمسلمان بر آنها است. اسلام، چاره این مشکل را اجرای قاعده نفی سبیل می‌داند. قاعده نفی سبیل، به معنای طرد و نفی سلطه کفر و نظام استکبار بر مقتدرات جامعه اسلامی است و در شرایط کنونی جهان اسلام به عنوان اصل متقدم و راهنما شناخته می‌شود. اگر در زمان پیامبر دعوت به اسلام و بازگشت به فطرت اولین اصل بود، در عصر حاضر تا زمانی که سلطه و برتری دشمنان بر مسلمین ادامه داشته باشد این اصل تقدم خود را حفظ خواهد کرد.

این قاعده ملت‌های تحت ظلم واقع شده را به اصل اساسی برای کشورهای اسلامی، باز می‌گرداند؛ تا از این پس مراحل بعدی چون کسب اقتدار و عزت را آغاز کنند. به فرموده آیت‌الله خامنه‌ای:

«استکبار... از بازگشت ملته‌ا به گذشته‌ای که به آنان عزت و عظمت را یادآوری کند... دست سلطه‌گران... را از غارت به مال و ناموس آنان قطع کند، آیه‌ی «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» را به آنان بیاموزد کریمه‌ی «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» را بر آنان فرو خواند... و دست طواغیت

۱. شریعتی، روح‌الله، اخلاق سیاسی و قواعد فقه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۳، ص ۱۳۱.

...سلطه طلب را از زندگی آنان قطع کند... ناخشنود و بیمناکند.^۱

به امید روزی که کشورهای مسلمان با تمسک به رهنمودهای اسلامی، به عزت و اعتلایی که شأن اسلام و مسلمین است، برسند.

جایگاه قاعده نفی سبیل در میان قواعد فقهیه

قبل از بیان جایگاه قاعده نفی سبیل لازم است به این نکته توجه شود که در شریعت اسلام دو نوع قاعده وجود دارد: یک دسته قواعد اولیه است که تا زمانی اعتبار دارد که معارض با (قاعده اهم) نباشد؛ نوع دوم قواعد ثانویه است که بر دیگر قواعد فقهی حکومت دارند؛ یعنی در موارد خاص هرگاه ارزش های حیاتی جهان اسلام، در معرض خطر قرارگیرد قواعد ثانویه فقهی که ضامن تأمین ارزش های اسلام است، مقدم شده و قواعد اولیه را باطل می کند. مثلاً در شریعت اسلام، کشتن مسلمانان بی گناه حرام و از گناهان کبیره است، اگر خطائی باشد، قاتل باید دیه بپردازد و اگر عمدی باشد، باید قصاص شود و این حکم از قواعد اولیه فقه اسلام است؛ اما اگر در جنگ بین مسلمانان و کفار شماری از مسلمانان اسیر کافران شوند و کافران بخواهند آنان را به عنوان سپربلا قرار دهند و در نتیجه در بلاد اسلامی به پیشروی بپردازند گفته می شود دفاع از حریم اسلامی و جلوگیری از پیشروی کافران، بر مسلمانان واجب است اگرچه منجر به قتل مسلمانان اسیر گردد. پس به حکم (قاعده ثانویه) حرام بودن قتل مسلمانان در مورد یاد شده تبدیل به جواز می شود.

قاعده نفی سبیل، از قواعد ثانویه فقهی است و در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است. به این معنا که هرآن چه سبب علو و استیلای کافر بر مسلم شود منافی است. بنابراین، قاعده نفی سبیل بر سایر قواعد،

۱. خامنه ای، سید علی، پیام به حجاج بیت الله الحرام، ۱۳۷۰: ۲۶، سایت مقام معظم رهبری:

حکومت فقهی دارد و در موارد ویژه به عنوان حفظ منابع حیاتی جامعه اسلامی، قاعده نفی سبیل قواعد اولیه را از لحاظ عمل خنثی می‌سازد؛ به عنوان مثال قاعده «اوفوا بالعقود» که عنوان اولی می‌باشد، به مسلمانان اجازه می‌دهد که حتی با کفار معامله و قرارداد داشته باشند؛ ولی براساس قاعده نفی سبیل «در صورتی این معامله و قرارداد درست است که سبب تسلط کافر بر مسلمان نشود»؛ در نتیجه در مواردی که قاعده نفی سبیل با عنوان دیگر تراحم پیدا کند باید به مقتضای قاعده نفی سبیل عمل کرد؛^۱

۵- رابطه قاعده نفی سبیل با برخی از قواعد

در این قسمت به مقایسه حقوقی رابطه قاعده نفی سبیل با برخی از قواعد فقهی و حقوقی که تا حدی شبهه تعارض و تنافی میان آن‌ها و قاعده نفی سبیل وجود دارد، پرداخته می‌شود:

اول- رابطه قاعده نفی سبیل با قاعده عدالت

«واژه عدالت در دو معنا به کار می‌رود، عدالت گاهی به معنای «اصل تساوی» معنا شده است که در حقوق بشر و حقوق غرب مطرح است و گاهی به معنای «نفی ظلم» به کار می‌رود. اگر «عدالت» در قاعده عدالت، بیانگر عدالت به معنای «نفی ظلم» باشد در این صورت، قاعده نفی سبیل، خود یکی از مصادیق عدالت و ظلم‌ستیزی است. بنابراین، منافاتی با یکدیگر ندارند؛ چون قاعده نفی سبیل، بیان نوعی از مصادیق ظلم رایج است که نفی شده است و خود بیانگر تفسیر عدالت اسلامی است. اگر قاعده عدالت، بیانگر «تساوی ریاضی» باشد، در این صورت، رابطه‌ی

۱. رک: موسوی مبلغ، سید محمد حسین، روابط حقوقی مسلمانان با کفار از نگاه قرآن، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، زمستان ۷۴، ش ۴، ص ۲۱۱؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵.

قاعده عدالت با قاعده نفی سبیل محل سؤال است؛ زیرا از یک سو، موضوع قاعده نفی سبیل، نفی «حاکمیت کفار بر مسلمین» است. از طرف دیگر، موضوع قاعده عدالت، «تساوی مسلم و کافر» است، پس از نظر موضوع، رابطه دو قاعده، عموم من وجه است و قدر مشترک آن دو، موردی است که کافربه میزان مسلمان، سلطه داشته باشد.

در قدر مشترک چه باید کرد؟ برای روشن شدن مسأله باید به دو نکته اساسی توجه کرد:

نکته اول: اسلام در موارد زیادی، مساوات به معنای ریاضی آن را نپذیرفته است، اسلام عدالت اجتماعی و دادن حق به حق دار را قبول دارد و تساوی را در موارد زیادی عین ظلم می داند. تساوی ریاضی حقوق زن و مرد، کافرو مسلم، عالم و جاهل، ... مورد قبول اسلام نمی باشد.

نکته دوم: آن چه را که اسلام قبول دارد تساوی به معنای «نفی تبعیض» است. اسلام، مساوات به معنای نفی امتیاز طبقاتی اشخاص، نفی حاکمیت کشورهای سلطه گر بر سلطه پذیر، نفی تبعیض نژادی، و... را می پذیرد؛ و عدالت به این معنای ظلم ستیزی آن، همیشه مورد توجه اسلام بوده است.

بنابراین قاعده عدالت، اگر به معنای مساوات باشد، امکان تخصیص دارد، هر چند اگر به معنای ظلم ستیزی باشد، ابای از تخصیص دارد.

ممکن است تصور شود، قاعده نفی سبیل از قواعد حقوق عمومی است بنابراین بر سایر قواعد حقوقی، مقدم است. در پاسخ باید گفت قاعده نفی سبیل و قاعده عدالت هر دو از قواعد آمره و قواعد حقوقی عمومی می باشند و لذا از این جهت تقدم بر یکدیگر ندارند، چرا که تنافی میان آن ها ممکن نیست.^۱

۱. طباطبایی، سید محمد صادق، مبانی تطبیق پذیری قوانین اسلامی با تحولات اجتماعی، مجله نامه مفید، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۴۰، صص ۶۷-۷۰ (تلخیص).

دوم- رابطه قاعده نفی سبیل با قاعده تقیه

تقیه در لغت عبارت است از نگاه داشتن، پرهیز کردن و پنهان نمودن^۱ و در اصطلاح شرع، صیانت خویش از صدمه دیگری با ابراز همسویی با او در گفتار یا رفتار مخالف حق^۲؛

تقیه دارای احکام خمسّه یعنی حرام، واجب، مستحب، مباح و مکروه است که بر حسب مصادیق، متفاوت است^۳؛ هرگاه به ضرورت تقیه علم یا ظن قوی پیدا شود، تقیه واجب است و هرگاه علم به وجود نیامده یا ظن قوی وجود نداشته باشد که در آشکار کردن حق ضرری است، تقیه واجب نیست^۴.

قاعده نفی سبیل اگرچه برادله احکام اولیه، حکومت واقعی دارد، اما روشن نیست چنین تقدمی بر قواعد ثانویه داشته باشد. رابطه قاعده نفی سبیل و تقیه، رابطه قاعده اولی و ثانوی است و قواعد ثانوی بر قواعد اولی، مقدم است. بنابراین قاعده تقیه مقدم بر قاعده نفی سبیل است. چرا که روح قاعده نفی سبیل، حفظ عزت اسلامی و مسلمان بودن است. اسلام و مسلمان بودن، موضوع قاعده نفی سبیل می باشد؛ در حالی که در فرض مشروعیت تقیه، مسلمان بودن، کتمان می شود. پس موضوعی برای قاعده نفی سبیل باقی نمی ماند.

سوم- رابطه قاعده نفی سبیل با قاعده ولایت و مصلحت نظام

احکام حکومتی، نظیر قاعده مصلحت نظام و قاعده ولایت، از باب تقدّم احکام حکومتی بر احکام فقهی، مقدّم بر قاعده نفی سبیل می باشند^۵.

۱. جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۷؛ صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۶، ص ۶۹.
 ۲. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، ص ۱۵۹؛ سعدی ابوجیب، القاموس الفقہی لغة واصطلاحا، ص ۳۸۶؛ جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرویی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۲، ص ۵۸۴؛ عاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة، ص ۴۸.
 ۳. عاملی (شهید اول)، محمد، القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷؛ کرکی (محقق ثانی)، علی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۲، ص ۵۱.
 ۴. مازندرانی، ابن شهر آشوب، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۱۸۸.
 ۵. موسوی مبلّغ، سید محمد حسین، روابط حقوقی مسلمانان با کفار از نگاه قرآن، فصلنامه پژوهش های قرآنی، زمستان ۷۴، ش ۴، ص ۲۱۱.

برای توضیح باید گفت: «حاکم اسلامی براساس اجازه‌ای که قانون‌گذار به او داده و اطاعت از دستوراتش را لازم دانسته است،^۱ در مواردی که مصلحت ایجاب کند، طبق اختیارات خودش عمل کرده و اوامری صادر می‌نماید. این اختیارات از پیامبر به امام و از امام به حاکم شرعی مسلمین منتقل می‌شود. حاکم در مورد شأن قانون‌گذاری، با توجه به شرایط زمان و مکان، به استنباط حکم اقدام نمی‌کند؛ بلکه اساساً به وضع قانون اقدام می‌نماید. در واقع، حکم حکومتی از اصل «تفریع فروع بر اصول» حقیقتاً خارج است. حاکم در این شأن، خود یک قانون‌گذار است، نه یک مستنبط حکم قانون‌گذار دیگر. به عبارت دیگر، فتوای فقیهان در تفریع فروع بر اصول، از سنخ قضایای هستی و نیستی است و لذا قابلیت اتصاف به صدق و کذب دارد؛ ولی احکام حکومتی از سنخ قضایای بایستی است و قابلیت اتصاف به صدق و کذب ندارد. در این موارد، شیوه وضع حکم به دست حکام، همانند شیوه هر قانون‌گذار دیگر بر احراز مفاسد یا مصالح موجود در موضوعات در ظرف زمان و مکان و شرایط خاص زمانی و مکانی است.

گستره نفوذ حکم حاکم، همه اشخاص، حتی مراجع دیگر را نیز شامل می‌شود. فقها و دیگر مراجع، گرچه به سبب برخورداری از قوه اجتهاد نباید از دیگران تقلید کنند، اما از حکم حاکم باید پیروی کنند و حق مخالفت ندارند؛ زیرا ادله حجیت و نفوذ حکم حاکم عام است و آنان را نیز شامل می‌شود. بنابراین هیچ فقیهی نمی‌تواند به اجتهاد و فقاهاست خویش تمسک جوید و بنای مخالفت با حکم حاکم را گذارد. این قاعده، مسلم و مورد قبول تمامی فقیهان است.^۲

با این توضیح، احکام حکومتی بر تمام احکام و قواعد، از جمله قاعده نفی سبیل حاکم است.

۱. مفاد آیه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکر»: سوره نساء، آیه ۵۹

۲. طباطبایی، سید محمد صادق، مبانی تطبیق‌پذیری قوانین اسلامی با تحولات اجتماعی، مجله نامه مفید، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۴۰، صص ۶۷-۷۰ (تلخیص).

نتیجه فصل

قاعده نفی سبیل، یکی از قواعد مهم است که گستره آن اکثر ابواب و شئونات جامعه اسلامی را در بر می‌گیرد. به موجب آن هرگونه رابطه که منجر به سیطره کفار بر مسلمین شود، مردود است؛ این قاعده تاسیسی، جزء قواعد مشترک میان شبهات موضوعی و حکمی به شمار آمده، و دارای مدرک عقلی و نقلی است. قاعده نفی سبیل، حکم ثانوی محسوب می‌شود و حکومت واقعی بر احکام اولیه فقهی دارد. این قاعده بر قواعد تقیه، مصلحت و ولایت مقدم نیست. ولی شاید هیچ مصلحتی اقوا از نفی سلطه کفر نباشد.



ادله‌ای که برای اثبات اعتبار و حجیت قاعده بیان شده است را می‌توان به دو دسته ادله لفظی و ادله لبی تقسیم کرد؛ از آن جا که ادله لفظی نسبت به ادله لبی از اهمیت بیشتری برخوردار است، به همین جهت در گفتار اول به بیان ادله لفظی و در گفتار دوم به توضیح ادله لبی پرداخته می‌شود.

گفتار اول: ادله لفظی

مهم‌ترین دلیل برای اثبات مفاد قاعده، ادله لفظی است؛ زیرا ادله لبی، بر فرض این که صحیح و تمام باشد، اطلاق ندارد و در موارد شک قابل تمسک نیست؛ برخلاف ادله لفظی که اطلاق دارد و در موارد شک نیز می‌توان به آن استدلال نمود؛ از طرفی الفاظ قاعده برگرفته از ادله لفظی (قرآن) است و این نشان از آن دارد که مستند اصلی در نظر قواعدنگاران همین بوده است؛ به همین جهت ادله لفظی از اهمیت بیشتری برخوردار است. در این گفتار به بررسی این ادله در دو قسمت آیات قرآنی و روایات پرداخته می‌شود.

از آن جا که در مورد این قاعده، استدلال به قرآن از درجه نخست اهمیت برخوردار است به گونه‌ای که عنوان قاعده هم از آن گرفته شده است، با تفصیل بیشتری بیان خواهد شد.

اول) آیات قرآن

الف - آیه نفی سبیل

از جمله آیاتی که بیشتر فقها در موارد مختلف فقهی به آن استدلال کرده‌اند، فراز آخر آیه ۱۴۱ سوره نساء می‌باشد: «وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (سوره نساء، آیه ۱۴۱).

برای اثبات قاعده، این فراز در پنج قسمت بررسی خواهد شد:

۱- واژه شناسی مفردات آیه، ۲- بیان نظرفقها و مفسران پیرامون تفسیر این فراز از آیه، ۳- کیفیت استدلال به آیه، ۴- اشکالات وارد بر آیه، ۵- نکات آیه.

الف-۱: واژه‌شناسی مفردات آیه

پنج واژه تاثیرگذار در تفسیر این فراز از آیه عبارت هستند از: لن، يجعل، کافر، مومن، سبیل، که به ترتیب معنای هریک در وسیع این نوشتار بیان می‌شود:

- لن: حرف نصب و استقبال است.^۱ و برخی چون زمخشری معتقدند که برای نفی ابد استعمال می‌شود.^۲

- يجعل: از ماده جَعَلَ، به معنای صَنَعَ اما اعم از صنع است؛^۳ برای این واژه ۱۷ وجه شمرده‌اند؛^۴ به نظر راغب اصفهانی (جعل) لفظی است شامل تمام افعال و اعم از فعل و صنع است و بر پنج وجه به کار می‌رود.^۵

۱. فرامیدی، خلیل، العین، ج ۸، ص ۳۵۰؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۶، ص ۲۱۹۷؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۹۲.

۲. رک: واسطی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۱۸، ص ۵۱۶.

۳. صاحب بن عباد و دیگران، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص ۴۶۱؛ حمیری، نشوان، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلیوم، ج ۲، ص ۱۱۴؛ واسطی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۱۴، ص ۱۰۷.

۴. نسابوری، ابی عبد الرحمن اسماعیل، وجوه القرآن، ص ۱۶۹.

۵. (اَوَّلُ به معنی شروع؛ دَوَّمَ ایجاد شیء که در آن صورت، یک مفعول دارد؛ سَوَّمَ در ایجاد شیء از شیء؛ چهارم دگرگون شدن، از حالتی به حالتی؛ پنجم حکم بر چیزی با چیزی (مثلا حکم بر شخصی با پیامبری)؛ راغب اصفهانی، حسین، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۹۶.

مصطفوی معتقد است اصل واحد در این ماده: «تقدیر و تقریر و تدبیر بعد از خلق و تکوین است.»^۱

تدبیر در آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که جعل در مرتبه تالی وجود و حالتی بعد از وجود است و نیز درباره ربط بین دو موجود بکار رفته است.^۲

کفر: در لغت نقیض ایمان است؛^۳ به معنای پوشاندن نعمت^۴ و انکار نیز آمده است؛^۵ و در اصطلاح به معنای: انکار آنچه که خداوند معرفت آن را بر بندگانش لازم دانسته، و از ارکان شریعت اسلام، محسوب می‌شود.^۶

«واژه کافر به طور عموم در مورد دو گروه استعمال می‌شود گروه اول کسی که الوهیت، وحدانیت و یا نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا هر سه را انکار کند؛ و گروه دوم کسی که خود را در زمره مسلمین می‌داند اما بر اساس قوانین شرعی مسلمان محسوب نمی‌شود مانند غالی و ناصبی.»^۷

گروه اول به اعتباری دارای دو قسم مشرک و کتابی است؛ مشرک کسی است که از هیچ دین الهی پیروی نمی‌کند، اعم از اینکه معتقد به هیچ مذهبی نباشد یا معتقد به مکاتب الحادی باشد؛ قائلین به تثلیث مشرک محسوب می‌شوند؛^۸ کتابی به کسی می‌گویند که پیروی یکی از ادیان الهی باشد و اسلام برای آنان پیامبر و کتاب آسمانی قائل است از قبیل: یهود و نصاری. در الهی بودن دین مجوس بین فقها اختلاف است.^۹

۱. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۸۹.

۲. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۹.

۳. فراهیدی، خلیل، العين، ج ۵، ص ۳۵۶؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۶؛ مصطفوی، حسن، التحقيق، ج ۱۰، ص ۷۹.

۴. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۷۹.

۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۷۴؛ مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۷۹.

۶. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۸۹.

۷. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۶؛ انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب (المحشی)، ج ۱۰، ص ۲۶.

۸. محمود عبد الرحمان، معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية، ج ۳، ص ۲۹۰؛ شریف مرتضی، علی، رسائل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ سعدی، ابوجیب، القاموس الفقهي لغة واصطلاحات، ص ۱۹۶.

۹. نجفی، حسن، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۲۸؛ حلی، حسن، تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۶؛ حائری، سید علی، ریاض المسائل، ج ۸، ص ۳۸؛ بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۱۸.



همین گروه به اعتبار حلال یا حرام بودن خونشان به چند قسم تقسیم می‌شود:

(الف) اهل ذمه: کفاری از اهل کتاب که براساس قرارداد، به مسلمانان جزیه می‌پردازند و در نتیجه حکومت اسلامی، حفظ امنیت، ناموس، جان، مال، آبروی کافرذمی را به عهده می‌گیرد.

(ب) معاهد: کفاری که با مسلمین سرچنگ ندارند و مادام که با مسلمین وارد محاربه نشوند همه چیز آنها و جان و مالشان محترم است.^۱

(ج) کافر حربی: آن عده از اهل کتاب که هیچ گونه تعهدی میان آنان و مسلمانان وجود ندارد، چه اعلان جنگ در برابر مسلمانان کرده باشند و چه جنگی با مسلمانان نداشته باشند.^۲

۳- مرتد: کسی است که پس از اسلام کفر اختیار نموده است؛^۳ مرتد به دو قسم «فطری» و «ملی» قابل تقسیم است: مرتد فطری کسی است که یکی از والدینش در حال انعقاد نطفه او مسلمان باشد و خود پس از بلوغ، دین اسلام را برگزیند، سپس از اسلام خارج شود.^۴ مرتد ملّی کسی است که در حین انعقاد نطفه هیچ یک از ابویں او مسلمان نبوده‌اند ولی خود پس از بلوغ اظهار اسلام نموده و سپس کافر شده است.^۵

باید توجه داشت که دسته بندی کافر در گروه‌های یادشده بدان جهت است که از دیدگاه قرآن هر یک از این دسته‌ها احکامی جداگانه و ویژه دارند.^۶

۱. مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۳۴۵

۲. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاه‌رودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۷۳۶

۳. صدر، سید محمد، ماوراء الفقه، ج ۸، ص ۵۰۳؛ سعدی ابوجیب، القاموس الفقہی، ص ۱۴۷؛ عبد الرحمن، محمود، معجم المصطلحات والألفاظ الفقہیة، ج ۳، ص ۲۵۹

۴. عاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة، ص ۱۹۸؛ صدر (شهید)، سید محمد، ما وراء الفقه، ج ۸، ص ۵۰۳.

۵. صدر (شهید)، سید محمد، ما وراء الفقه، ج ۸، ص ۵۰۳؛ عاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة، ص ۱۹۸.

۶. مهریزی، مهدی، فقه پژوهی، دفتر اول، صص ۲۳۲-۲۳۴.

ظاهر آیه شریفه این است که مراد از کفار، تمام اقسام کافر می باشد.^۱
 مسلمان: مسلمان کسی است که معتقد به وحدانیت خداوند و نبوت نبی
 اکرم صلی الله علیه و آله و ضروریات دین اسلام باشد و منکر آن ها نگردد.^۲
 • مؤمن: از ریشه امن و ایمان «ضد کفر، به معنی تصدیق است»؛^۳ «ایمان پس
 از اعتقاد است، شخص اگر پس از اعتقاد، تسلیم عقیده اش شد مؤمن است
 و گرنه منافق یا کافر می باشد».^۴

• سبیل: به معنای راه است و مذکر و مؤنث یکی است؛^۵ برای معنای سبیل در
 لغت چهارده وجه شمرده شده است؛^۶ «(سبیل) وقتی با واژه (علی) استعمال
 می شود، مفهوم غلبه، سلطه، برتری و مانند آن را می دهد»؛^۷
 امام خمینی رحمه الله علیه می فرماید: «ظاهراین است که سبیل در تمام
 استعمالات قرآنی و غیره، تنها در معنای (راه) استعمال شده است و
 مواردش در قرآن بسیار است. لکن در بعضی از استعمالات معنای حقیقی
 اراده شده است و در أغلب موارد معنی مجازی به نحو حقیقة ادعائیة مانند:
 سبیل الله و سبیل المؤمنین و سبیل المجرمین... إلى غیر ذلک، به این
 دلیل که معنویات مانند محسوسات هستند».^۸

۱. انصاری، کتاب المکاسب (المحشی)، ج ۱، ص ۲۶؛ مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهیة، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، ص ۷۱؛ سعدی، ابوجیب، القاموس الفقهی لغة واصطلاحا، ص ۱۸۲.

۳. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

۴. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۲۵.

۵. صاحب بن عباد و...، ج ۸، ص ۳۳۰؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۲۳؛ حمیری، نشوان،
 شمس العلوم و...، ج ۵، ص ۲۹۵۰؛ جزری، ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۳۳۸؛ فیومی،
 احمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۶. «معنای راهی که در آن سهولت و آسانی است، حجت، آهنگ کردن راه راست، راه یافتن در دین، راه سپردن،
 دین، ملت، طاعت، بیرون آمدن، رسیدن، بلاغ، بیداد کردن، اثم و عذوان» نیسابوری، ابی عبد الرحمن
 اسماعیل، وجوه القرآن، ص ۳۰۳؛ تفسیری، ابوالفضل جیش، وجوه القرآن، ص ۱۲۸؛ قرشی، سید علی اکبر، قاموس
 قرآن، ج ۳، ص ۲۲۴؛ راغب اصفهانی، حسین، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۹۵؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب،
 ج ۱۱، ص ۳۱۹؛ واسطی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۴، ص ۳۲۵.

۷. به معنای استعلا و برضد بودن.

۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۴۵؛ راغب اصفهانی، حسین، مفردات
 ألفاظ القرآن، ص ۳۹۶.

۹. خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، صص ۷۲۰-۷۲۷ (تلخیص).

با توجه به معانی که از واژه‌های آیه گذشت، مفسرین اقوال مختلفی را در تفسیر فراز «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» ذکر کرده‌اند که در ذیل به بیان این اقوال پرداخته می‌شود:

۱. مراد از سلطه ناپذیری، نفی سبیل و حجت در روز قیامت است؛ برخی گفته‌اند: مراد آیه شریفه، نفی سبیل و سلطه کافران بر مؤمنان در آخرت است نه در دنیا، بدین معنا که در آخرت، هیچ حجتی به نفع کفار و به ضرر مسلمین، قرار داده نشده است. سلطه واقعی در آخرت برای مومنان خواهد بود و منافقان مأیوس از رحمت خدا می‌شوند هر چند کافران در دنیا برتر بوده باشند. دلیل اصلی این قول این است که این فراز به «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» عطف شده است. پس به قرینه فراز قبل در مورد قیامت است. هم چنین روایت است که «مردی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کرد: آیا فرمایش خداوند متعال «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» را ملاحظه کرده‌اید چگونه (نفی سبیل شده) است، در حالی که آنان ما را می‌کشند و بر ما غلبه می‌کنند؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: معنای نفی سبیل عبارت از نفی حجت در روز قیامت است.»^۱

مشابه همین مطلب از قول ابن عباس در تفسیر این آیه وارد شده است: از ابن عباس پرسیدند: آن روز چه روزی است؟ ابن عباس گفت: «روز قیامت و مراد از سبیل در این جا حجت است.»^۲

از جمله مفسرین شیعه که قائل به این تفسیر شده‌اند علامه طباطبایی است که در یکی از دو قول خود می‌فرماید: «غلبه مومنین بر کافران در قیامت خواهد بود.»^۳

۱. طبری، ابوجعفر، جامع البیان فی تفسیر القرآن ج ۵، ص ۲۱۴؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۶۶۷؛ کوفی، محمد، الجعفریات، الأشعثیات، ص ۱۷۸.
۲. طبری، ابوجعفر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۴.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۹۰.

برخی دیگر از تفاسیر شیعی نیز همین نظر را داشته^۱، و برخی از مفسرین در یکی از دو نظر خود این تفسیر را بیان کرده‌اند.^۲

از صاحب نظران اهل سنت نیز برخی قائل به این تفسیر هستند، طبری می‌گوید:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ...» حجت است در روز قیامت و این وعده‌ای است از جانب خداوند به مومنین که منافقین به جایگاه مومنین در بهشت وارد نمی‌شوند و مومنین داخل جایگاه منافقین نخواهند شد؛ برای آنکه این مطلب حجت باشد برای کافرین بر علیه مومنان به اینکه اگر مومنان وارد جایگاه منافقان شوند کفار به مومنان خواهند گفت: «شما در دنیا دشمن ما بودید و منافقان دوستان ما بودند و اکنون هر دو در آتش هستید! پس کجاست آن چیز که شما می‌پنداشتید؟ شما بخاطر این در دنیا با ما قتال می‌کردید؟» پس این همان سبیل است که خداوند به مومنان وعده داده است که برای کافران بر علیه مومنان قرار ندهد.^۳

طبری نیز مستند قول خود را روایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار داده است. علاوه بر طبری، برخی دیگر از مفسرین اهل سنت نیز، قائل به این تفسیر هستند، مستند قول آن‌ها نیز روایت فوق است که آنان از امیرمؤمنان گزارش کرده و با تعبیر مختلفی نقل کرده‌اند.^۴

۱. جرجانی، حسین، گارز، ج ۲، ص ۲۹۵؛ علوی، محمد کریم، کشف الحقایق، ج ۱، ص ۴۲۱؛ واعظ کاشانی، حسین، مواهب علیه، ج ۱، ص ۲۸۶؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۶؛ قرشی، سید علی اکبر، احسن الحدیث، ج ۲، ص ۴۷۲-۴۷۳؛ کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین، ج ۳، ص ۱۳۴.
۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۲؛ عاملی، علی، الوجیز، ج ۱، ص ۳۴۹؛ شبّر، سید عبدالله، تفسیر شبّر، ج ۱، ص ۱۰۱؛ خانی، رضا، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص ۶۰؛ امین اصفهانی، نصرت، مخزن العرفان، ج ۴، ص ۱۹۷؛ حسینی، حسین، اثنی عشری، ج ۲، ص ۶۱۴؛ تقی، میرزا محمد، روان جاوید، ج ۲، ص ۱۴۱.
۳. طبری، ابو جعفر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۴.
۴. اندلسی، ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۲، ص ۱۲۶؛ ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۰۹؛ نخجوانی، نعمت الله، الفواتح الالهیه و المفاتیح الغیبیه، ج ۱، ص ۱۷۴؛ طنطاوی، جوهری، الجواهر فی تفسیر قرآن الکریم، ج ۳، ص ۹۳.



امام فخررازی^۱، طنطاوی^۲، قرطبی^۳، آلوسی^۴، ابن عربی (محمد بن عبدالله بن ابوبکر)^۵، ابن کثیر^۶ و... از مفسرین اهل سنت هستند که در یکی از دو تفسیر خود بر آیه، آن را نقل کرده‌اند.

۲- برخی دیگر «سبیل» را به معنای نفی حجت و برهان عقلی که بتوان با آن بر مسلمانان غلبه و سلطه یافت دانسته‌اند؛ با این توضیح که کفار هر چند از جهت عِدّه و عُدّه بر مسلمانان برتری یابند، در استدلال، منطق و حجت هرگز بر آنان پیروز و غالب نخواهند بود.

استفاده از واژه سبیل در معنای حجت، که پیش‌تر گذشت، همچنین روایت امام رضا علیه السلام می‌تواند مستمسک این قول قرار گیرد:

«ابی الصلت هروی از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که من به آن حضرت گفتم که: در اطراف کوفه جمعی می‌باشند که قائل به شهادت سید الشهداء امام حسین علیه السلام نیستند و می‌گویند که حنظله بن اسعد شامی مصور به صورت حضرت شده او مانند عیسی به آسمان عروج کرده و بالفعل در آنجا می‌باشد و آیه «وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» را دلیل این مطلب می‌دانند؛ زیرا که حق تعالی با این آیه تسلط کفار بر مؤمنین را مطلقاً نفی کرده است، حضرت فرمودند:.... معنی آیه «وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» آن نیست که ایشان فهمیده‌اند، بلکه سبیل در این مقام به معنی حجت و برهان است و مراد این است که حق تعالی چنان نکرده که کفار از راه حجت و برهان بر مؤمنین چیره شوند بلکه همیشه ایشان بوسیله حجت‌های و بینات ربانی در دست مؤمنین ذلیل و خوارند.»^۷

۱. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲. طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۵۵.

۳. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۴۱۸.

۴. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ص ۲۲۷.

۵. ابن العربی، محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴۰.

۶. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۸۷.

۷. صدوق، محمد، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳؛ ونیز رک: صادقی تهرانی، محمد، الفرقان، ج ۷، ص ۳۹۴؛

عروسی حویزی، عبد علی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۶۴؛ فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۱۳.

برخی از مفسرین شیعه به این نظرقائل هستند.^۱ از اهل سنت مفسرینی چون: قرطبی،^۲ امام فخر رازی^۳ و... این نظر را بیان داشته‌اند.

۳- برخی معتقدند «مقصود از کافرین فقط یهود می باشد که هرگز بر مؤمنین غلبه پیدا نخواهند کرد».^۴

۴- معنای دیگر سبیل این است که خداوند برای کفار بر علیه مومنین راهی قرار نمی دهد که طی آن به طور کلی حیثیت و کیان مسلمانان از میان برود.

این تفسیر برخی از مفسرین اهل سنت^۵ از آیه فوق بر مبنای حدیث ثوبان از پیامبر به نقل از صحیح مسلم می باشد که فرمود:

«من از پروردگارم این مطلب را در خواست کردم که امت مرا در سال قحطی نابود نسازد و از غیر خودشان دشمنی را بر آنها مسلط نگرداند که حریم آن ها را مباح سازد و همانا پروردگارم فرمود: (ای محمد هرگاه من امری را مقدر نمایم آن امر برگشت ندارد و همانا من اعطا کردم به امت تو اینکه آن ها را به سال قحطی نابود نسازم و کسی را از غیر خودشان بر آنها مسلط نگردانم که حریم آنها را مباح نماید، حتی اگر تمام اقطار عالم جمع گردد مگر اینکه برخی از خودشان بعضی دیگر را هلاک نموده و برخی دیگر را اسیر نمایند).»^۶

۱. جرجانی، سید امیر ابوالفتح، آیات الأحکام، ج ۲، ص ۱۵۰؛ بحرانی، سید هاشم، البرهان، ج ۲، ص ۱۹۱؛ طبرسی، فضل، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۲؛ صادقی تهرانی، محمد، البلاغ، ص ۱۰۱؛ طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۶۴؛ فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۱۲؛ بروجری، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، ج ۲، ص ۱۳۴؛ لاهیجی، محمد، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۵۷۴؛ قمی، محمد، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۵۷۰.

۲. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام، ص ۴۱۹.

۳. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد، مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۲۴۸.

۴. طبرسی، فضل، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۲؛ حائری تهرانی، سید علی، مقتنیات الدرر و ملتقات الثمر، ج ۳، ص ۲۰۶.

۵. بغدادی، علاء الدین، لباب التأویل، ج ۱، ص ۴۳۹؛ قاسمی، محمد، محاسن التأویل، ج ۳، ص ۳۷۶؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۸؛ ثعالبی، عبدالرحمن، جواهر الحسان، ج ۲، ص ۳۱۸؛ محلی، جلال الدین و سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، ص ۱۰۴؛ سید قطب، بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۲۷۸؛ رشیدالدین میبیدی، احمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۲، ص ۷۳۵؛ آل سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، تیسیر الکریم الرحمن، ص ۲۲۵؛ مظهری، محمد، التفسیر المظهری، ج ۲، ص ۲۶۴؛ ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۸۷.

۶. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۴۲۰؛ زحیلی، وهبه بن المصطفی، المنیر فی العقیده، ج ۵، ص ۳۲۵، به نقل از صحیح مسلم.



۵- معنای دیگری که برای نفی سبیل ذکر شده عبارت است از نفی سلطه دشمنان؛ مشروط به اینکه مسلمانان یکدیگر را توصیه به باطل نکنند و انجام منکرات را ترک گویند و از گناهان توبه کنند. در غیر این صورت، سلطه دشمنان از جانب خود آنان است؛ همان گونه که از آیه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»^۱ استفاده می‌شود.^۲ مستند این قول نیز روایت ثوبان از پیامبر است که دلالت بر نفی سلطه کافران دارد؛ گرچه برخی از مسلمانان موجب هلاکت برخی دیگر شوند؛ همان گونه که در عصر حاضر چنین چیزی فراوان دیده می‌شود. رشید رضا نیز در مقام تبیین معنای سبیل، می‌نویسد: «مقصود این است که کافران از آن جهت که کافرنند، بر مسلمانان از آن جهت که مؤمن‌اند و به شرایط و ویژگی‌های ایمان پایبندند راهی ندارند.»^۳

ابن عربی (محمد بن عبدالله بن ابوبکر) این سخن را خوب دانسته است؛ وی می‌گوید:

«لفظ (حتی) که در حدیث ثوبان آمده است برای غایت استعمال می‌شود پس ظاهر کلام اقتضای این مطلب را دارد که.. هر کجا کفار به مقتضای کفر خود عمل کنند و در مقابل مؤمنان به مقتضای ایمان خود عمل کنند، و در راه دفاع از اسلام و آمادگی مادی و معنوی از هیچ کوششی دریغ نکنند کفار بر آنها تسلط پیدا نمی‌کنند و غلبه و پیروزی با مؤمنان است. به عکس، هر کجا کفار در جنگ‌ها، سیاست‌ها و علوم و فنون، مطابق سنن الهی عمل کنند ولی مؤمنان به مقتضای ایمان خود عمل نکنند، غلبه با کافران است.»^۴

۱. سوره شوری، آیه ۳۰.

۲. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ج ۴، ص ۲۵۲؛ ملا حویش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، ج ۵، ص ۶۱۹؛ خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۳، ص ۹۴۰؛ مراغی، احمد، تفسیر المراغی، ج ۵، ص ۱۸۵؛ طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۷۸.

۴. ابن العربی، محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴۱؛ مراغی، احمد، تفسیر المراغی، ص ۴۱۸.

علامه طباطبایی بعد از اختیار قول اول نوشته‌اند: «ممکن است محل نفی سبیل را اعم از دنیا و آخرت بدانیم».^۱

ایشان معتقدند که مومنان به اذن خداوند متعال همیشه بر کفار غالب هستند به شرط این که به لوازم ایمانشان ملتزم باشند و آنچه شایسته مومنان است را انجام دهند، «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲

آیت الله جوادی آملی نیز در تأیید این مطلب می‌فرماید: «آیه مزبور غلبه کافران بر مؤمنان را تا وقتی که مؤمنان به لوازم ایمان پایبند باشند نفی می‌کند. در جامعه متشکل از مؤمنان و کافران برتری و به سخن روشن‌تر، حاکمیت برای مؤمنان است و در صورت برتری کافران بر مؤمنان علت را باید در فقدان شرایط ایمان و نیز در رویکرد به دنیا جست».^۳

۶- بعضی از مفسران در تفسیر آیه می‌گویند مراد آیه این است که خداوند در مقام تشریع سلطه‌ای برای کافران بر مومنان قرار نداده است و اگر کفار بر مسلمین مسلط شوند این برخلاف شرع خواهد بود.^۴

۷- امام خمینی رحمه الله علیه، معتقدند نه تنها در عالم تشریع، کفار هیچ سلطه‌ای بر مسلمانان ندارند، بلکه در عالم تکوین نیز خداوند تسلطی بر کفار علیه مؤمنان قرار نداده است.

«با صرف نظر از ابتدای آیه، بر اساس تفاسیر و غیر تفاسیر احتمالاتی وجود دارد؛ زیرا سبیل به معنای: ۱. نصر. ۲. حجت در دنیا ۳. حجت در آخرت ۴.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان ج ۵، ص ۸۹.

۲. (سستی به خود راه ندهید و اندوه به خود راه ندهید در صورتی که مومن باشید شما برتر و مسلط خواهید بود) سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان ج ۵، ص ۸۹.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱۷، جامعه در قرآن، ص ۲۳۷.

۵. مغنیه، محمد جواد، التفسیر المبین، ص ۱۲۷؛ راوندی، قطب الدین، فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ فاضل مقداد، جمال الدین مقداد، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۴۴؛ قزانتی، محسن، تفسیر نور، ج ۲، ص ۴۱۴؛ جصاص، احمد، احکام القرآن، ج ۳، ص ۲۷۹؛ نووی جاوی، محمد، مزاج لبید لکشف معنی القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۳۶؛ ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام، ج ۲، ص ۷۱۷ و ۷۱۸؛ جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱۲؛ فطرت در قرآن، ص ۱۶۹.



سلطه اعتباری ۵- سلطه خارجی می باشد. ظاهراین است که (سبیل) در تمام استعمالات قرآنی و غیره، فقط در معنای خودش که همان راه است به کار می رود؛ لکن در بعضی از استعمالات معنای حقیقی اراده شده است و در اغلب موارد معنی مجازی به نحو حقیقة ادّعائية... به این دلیل که معنویات مانند محسوسات هستند. مانند آیه نفی سبیل، که سبیل در نصر یا حجت، استعمال نشده است بلکه ممکن است که مراد نفی جعل سبیل به صورت مطلق تشریعی و تکوینی، باشد.»^۱

ایشان در دلیل این مطلب می فرماید:

«اما عالم تکوین: خداوند متعال پیامبرش و مومنین را با تأییدات زیادی حمایت کرده است. راه های زیادی را بر ضرر کافران برای مؤمنین قرار داده است، ولی برای کافران بر ضرر و زیان مؤمنین هیچ راه تسلطی را قرار داده و نمی دهد؛ زیرا هرگز کافران را با هیچ تأیید صوری یا معنوی تأیید نکرده تا موجب تقویت یا غلبه آنان شود.»^۲

امام خمینی رحمه الله علیه، در مورد تأییدات صوری و معنوی مسلمانان در مقابل دشمنان به آیاتی از قرآن اشاره نموده اند.^۳ اما در مورد غلبه در عالم تشریع می فرماید: «خداوند برای کافرین به زیان مؤمنین سلطه اعتباری قرار نداده است، مثل این که خداوند پیامبر را ولی مردم و بعد از پیامبر، جانشینان معصوم او را و سپس عالمان به دین و امانتداران حلال و حرام را ولی مردم قرار داد. پس این هم راهی است که کافرین بر مؤمنین مسلط نشوند همانطور که این حجت و برهانی برای مؤمنین بر زیان کافرین در روز قیامت است.»^۴

سپس در مقام نتیجه گیری می نویسند: «از آن چه بیان شد به دست می آید که

۱. خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، صص ۷۲۰-۷۲۷ (تلخیص)؛ فیض نسب، عباس، آیات الاحکام فی تراث الامام الخمينی، صص ۲۳۸-۲۴۳.

۲. ایازی، سید محمد علی، تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی، ج ۳، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۳. مانند: سوره آل عمران، آیات ۱۲۳، ۱۲۵؛ سوره توبه، آیه ۲۵؛ سوره فتح، آیه ۱؛ سوره نصر، آیه ۱؛ سوره صف، آیه ۱۳.

۴. ایازی، سید محمد علی، تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی، ج ۳، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

لازمه نفی سبیل مطلقاً، نفی همه راه‌ها است تکویناً و تشریعاً، پس امر دایر نیست بین یکی از این دو معنا، که مفسرین و دیگران چنین گفته‌اند.^۱

۸- برخی^۲ نیز معتقدند، تمام معانی فوق می‌تواند مورد نظر آیه باشد؛ (البته غیر از معنای نفی تکوینی که محل اختلاف است)؛ این گروه به این دلایل استناد نموده‌اند:

الف- وجود کلمه «لن» در آیه که برای نفی ابدی است.^۳

ب- آیه «نکره در سیاق نفی» است که افاده عموم می‌کند.^۴

ج- اطلاق آیه^۵

د- مناسبت حکم و موضوع نیز دلالت بر عمومیت در آیه می‌کند.^۶

طبق نظر این گروه ادعای این که سبیل در یکی از معانی به کار رفته باشد ناتمام است، بلکه آنچه در آیه آمده، نفی معنای عام است و هریک از این موارد می‌تواند مصداق آن باشد.^۷

«مستفاد از آیه این است که اراده تکوینی و تشریعی الهی بر این تحقق گرفته است که راه سلطه کافران بر مسلمانان، در هر شکل و مصداقی مسدود شود. خداوند هرگونه عملی، اعم از تکوینی و یا تشریعی که موجب یاری رساندن به کافران باشد و یا غلبه فکری و فرهنگی آنان را در دنیا و یا غلبه استدلال آن‌ها را در آخرت و یا سلطه و حاکمیت اعتباری و تکوینی آنان را در پی داشته باشد، نفی کرده است.

شاهد این معنا آیات و روایاتی است که دلالت می‌کند مسلمانان از حیث

۱. ایازی، سید محمد علی، تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲. فخرالدین راضی، ابو عبدالله، مفاتیح الغیب، ج ۱۱، ص ۲۴۸؛ موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲؛ شریف لاهیجی، محمد، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۵۵۷؛ قشیری، عبد الکرم، لطایف الاشارات، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳. طیب، سید عبد الحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۴۶.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ رشیدرضا، المنار، ج ۵، ص ۳۷۸؛ سبحانی، جعفر، نظام النکاح، ج ۱، ص ۲۲۲.

۵. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، ج ۴، ص ۴۱.

۶. فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۳۷؛ مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعالی فی القواعد الفقهیه الأساسیه، ج ۱، ص ۲۴۴.

۷. طیب، سید عبد الحسین، أطیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۴۶؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ قشیری، عبد الکرم، لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۳۷۶.

استدلال و فرهنگ غنای کامل دارند؛ شاهد دیگر آیات و روایاتی است که بر نصرت مسلمانان بر کافران در جنگ‌های مختلف دلالت می‌کند؛ شاهد دیگر آیات و روایاتی است که دلالت می‌کند حکومت و ولایت بر مسلمانان، ویژه خدا، رسول الله صلی الله علیه و آله، ائمه و در عصر غیبت، ویژه نایبان جامع شرایط (ولی فقیه) است؛ شاهد دیگر نیز آیات و روایاتی است که دلالت دارد در مقام تشریع، قانونی که موجب نفوذ کافران باشد جعل نشده است؛

این آیات و همانند آنها به روشنی دلالت می‌کنند که هرگونه سبیل و طریقی که سلطه و حاکمیت و برتری کافران، به ویژه کافران حربی را در پی داشته باشد، از منظر اسلام مسدود شده است.^۱

آیت الله مکارم می‌نویسد: «آیا هدف از این آیه، پیروز نشدن کفار، از نظر منطق، بر مؤمنین است؟ و یا پیروز نشدن نظامی و مانند آن را هم شامل می‌شود؟ از آنجا که کلمه سبیل، به اصطلاح از قبیل نکره در سیاق نفی است، افاده عموم می‌کند و از آیه استفاده می‌شود که کفار از نظر منطق و از نظر نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خلاصه بر تمام امور، بر مؤمنین تسلطی ندارند؛ در این میان نفی تشریعی ثابت و قطعی است».^۲

ایشان در کتاب بیع نفی جعل تکوینی را نیز به عنوان یکی از معانی، به معانی فوق منضم می‌نمایند.^۳

ابن عربی با ضعیف شمردن تفسیر آیه به حجت در دنیا و قیامت، سه احتمال در آیه را می‌پسندد یعنی:

- ۱- کافران هرگز توان محو و انهدام دولت مؤمنان و امحای ریشه اسلام را ندارند؛
- ۲- خداوند زمینه سلطه کافران بر مؤمنان را فراهم نکرده است، این خود مسلمانان هستند که با فاصله گرفتن از تعالیم اسلامی زمینه چنین امری را فراهم می‌کنند؛

۱. رحمانی، محمد، قاعده نفی سبیل از منظر فریقین، فصلنامه طلوع، تابستان ۸۲، ش ۶، ص ۲۸۲.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة (کتاب النکاح)، ص ۳۳۸.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة (کتاب البیعه)، ص ۵۶۹.

۳- خداوند سبیل شرعی برای کفار بر مؤمنان قرار نداده است.^۱

آن چه گذشت تفاسیر مختلف تعبیر (نفی سبیل) بود. غیر از معنای اول از واژه (سبیل)، که مربوط به قیامت است، از بقیه معانی واژه می توان به دلالت مطابقی یا تضمینی، برای اثبات قاعده استفاده نمود. در قسمت بعد کیفیت استناد به این فراز از آیه، برای استنباط قاعده بررسی می شود.

الف-۳: کیفیت استدلال به آیه

قبل از بیان کیفیت استدلال به آیه، ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:
اول: «احکام فقهی و قوانین تشریعی قرآن همواره به صورت نص صریح و منطوق یاد نشده است، بلکه در بخشی از طریق مفهوم و دلالت های التزامی و تضمینی استفاده می شود و یا قرائن حالی و مقامی زمینه برداشت آن حکم را فراهم می آورد، فراز «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۲، از این قبیل است.

منطوق آیه، نفی سلطه کافران بر مؤمنان از سوی خدا است، ولی تجزیه و تحلیل آیه، به برداشت های قطعی فقهی انجامیده است، مانند: حرمت انجام معاملات و روابطی که به سلطه کافران بر مؤمنان انجامد»^۳.

دوم: چنان چه ملاحظه شد، فراز تقطیع شده از آیه ۱۴۱ سوره نساء مورد استدلال برای قاعده نفی سبیل است. «آن چه در فرازهای تقطیع شده قابل توجه است این است که گاهی فراز تقطیع شده، ظهوری دارد که با مجموع ظهور آیه یا آیات هماهنگ است در این صورت ظهور هر کدام فی نفسه حجت و قابل اعتماد است؛ اما گاهی ظهور یک فراز با ظهور مجموع آیات ظاهراً در تنافی است و یا تنافی آن محل تردید است»^۴.

قاعده نفی سبیل، از جمله قواعد دسته دوم است؛ چرا که این قاعده منتزع از

۱. ابن عربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۶۸- ۵۴۳.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۳. ترابی، احمد، قرآن، پشتوانه و خاستگاه فقه، فصلنامه پژوهش های قرآنی، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۳، ص ۶.

۴. رک: ایازی، سید محمد علی، فقه پژوهی قرآن، ص ۴۸۰.

جمله‌ای است که صدر و ذیل آن مربوط به موضوع اخص است؛ در حالی که مفهومی عام از آن استنباط شده است و با این که سیاق آیه برخلاف آن است غالباً محدود کننده مفهوم کلی آیه نبوده، بلکه به فراز تقطیع شده استدلال شده است؛ در این صورت این سوال پیش می‌آید که آیا تمسک به این فرازا جایز است؟ برای امکان استشهاد به این دسته از فرازا و حجّیت آن‌ها می‌توان به ادله زیر تمسک جست:

الف - «مناسبت با قواعد لفظی و شیوه عقلا: شیوه استنباط در قرآن جدای از روش عقلا نیست و قرآن از قواعد خاصی پیروی نمی‌کند و قصدش از نزول آیات برقراری رابطه خصوصی با پیامبر نبوده تا از اسلوب ویژه‌ای برای تفهیم و تفاهم استفاده کند. بنابراین اگر در عرف عقلا روشی مورد تایید بود همان روش در قرآن بی‌مانع است. اگر فراز تقطیع شده مباینت با صدر و سیاق کلام نداشته باشد - گرچه هماهنگ نباشد - حجت است و عقلا با چنین فرازی به عنوان جمله تام برخورد می‌کنند و آن را مفاد مستقلی می‌دانند»^۱.

ب - «استناد اهل بیت به فرازا: اهل بیت در ابعاد مختلف به این فرازا استناد کرده‌اند»^۲.

ج - روش فقهاء: «از دیگر شواهد شیوه فقهاء^۳ در استناد به این نوع فرازا و مسلم انگاشتن استدلال به آن است»^۴.

پس، از جهت تقطیع شدن آیه، مشکلی در استشهاد به آن برای اثبات قاعده وجود ندارد؛ به همین دلیل، این فراز از آیه، دلیل قرآنی قاعده نفی سبیل، توسط قاعده نویسان و فقها قرار گرفته است.^۵

۱. ایازی، سید محمد علی، فقه پژوهی قرآن، صص ۴۷۴-۴۷۹.

۲. همان، صص ۴۸۰-۴۸۶.

۳. رک: محقق اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱، ص ۵۵ و ۳۵۰؛ حلی، مقداد، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۴۴؛ مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، کتاب النکاح، ص ۳۳۷؛ نجفی (کاشف الغطاء)، محمد حسین، تحریر المجله، ج ۱، ص ۹۲.

۴. ایازی، سید محمد علی، فقه پژوهی قرآن، صص ۴۸۷-۴۹۰.

۵. قتی، سید تقی، الأنوار البهية فی القواعد الفقهية، ص ۱۴۰؛ مراغی، عبد الفتاح، العناوین الفقهية، ص ۳۴۹؛

به عنوان نمونه، شیخ طوسی، در مسائل متعدد فقهی به عموم این آیه استناد نموده و می‌فرماید: «وذلك عامٌ في جميع الأحكام إلا ما خصّه الدليل».^۱ فقهای دیگر،^۲ نیز به این عمومیت در مسائل فقهی استشهد کرده‌اند.

ابن ادریس، با استناد به کلمه «لن»، ابتدای فراز، نفی ابدی راه تسلط کفار بر مسلمانان را استنباط نموده است.^۳ فخرالمحققین، این عمومیت را، از نکره در سیاق نفی بودن فراز نتیجه می‌گیرد.^۴

سیدلاری، در تعلیقه مکاسب می‌نویسد: «آیه، نکره در سیاق نفی است. در دلالت خود ظهور بلکه تصریح دارد شارع، عموم سلطه شرعی کافر بر مسلمان را نفی کرده است»؛ پس از ذکر ادله ای در اثبات این مطلب، می‌گوید: «با وجود این ادله، تمامیت دلالت آیه بر عموم نفی استیلاء کافر بر مسلمان شرعاً و از تمام جهات روشن می‌شود».^۵

آیت الله مکارم ذیل مبحث ولایت، پس از ذکر معانی واژه سبیل می‌نویسد: «در تفسیر آیه کلام بسیار است؛ که آیا مراد از سبیل، غلبه نظامی، یا با حجت و منطق، یا در آخرت، یا در عالم تشریع، یا همه این موارد است؟!» «استدلال فقهاء به این آیه در موارد متفاوت أبواب فقه، تمام معانی - از جمله نفی سلطه در عالم تشریع - غیر از معنای اول را تأیید می‌کند».^۶

شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهية، ص ۶۱؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۳۳؛ مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة - كتاب النكاح، ص ۳۳۷؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۸۵؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهية، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهية، ص ۲۹۳؛ مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعال في القواعد الفقهية الأساسية، ج ۱، ص ۱۳۵؛ شهابی خراسانی، محمود، ادوار فقه، ج ۲، ص ۱۱۷.

۱. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۳، ص ۴۵۴ و ص ۱۸۸ و ج ۵، ص ۱۴۶.

۲. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۷، ص ۳۶۵؛ حلبی (ابن زهره)، حمزه، غنية النزوع إلى علمی الأصول والفروع، ص ۲۱۰؛ فاضل هندی، محمد، كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۲۲۷؛ حلبی، جمال الدین، المذهب البارغ فی شرح المختصر النافع، ج ۵، ص ۱۷۷؛ راوندی، سعید، فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۲؛ سبزواری، علی مؤمن قمی، جامع الخلاف والوفاق، ص ۲۴۶؛ فاضل کاظمی، جواد، مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام، ج ۳، ص ۵۳؛ اردبیلی، احمد، زیادة البیان فی أحكام القرآن، ص ۴۳۹.

۳. ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، ج ۲، ص ۵۴۳.

۴. حلبی (فخرالمحققین)، محمد، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، ص ۴۱۳ و ج ۳، ص ۵۸۹.

۵. لاری، سید عبد الحسین، التعليقة على المكاسب، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۶۸.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة. كتاب النكاح، ص ۳۳۸.

طبق نظرقه‌ها، مضمون آیه شریفه، ظهور در این معنا دارد که خداوند در عالم تشریع، هیچ حکمی که مفاد آن مستلزم نوعی تسلط و برتری کافر بر مسلمان باشد جعل نکرده است. بر این اساس، کافر هیچ نوع ولایت و سلطنت در عرصه‌های مختلف زندگی اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... ندارد.^۱ بنابراین مساق قاعده نفی سبیل مثل قاعده (لا ضرر ولا ضرار فی السلام) یا قاعده (لا حرج) است یعنی همانطوری که قاعده لا ضرر ولا حرج بر ادله اولیه حکومت واقعیه دارد قاعده نفی سبیل نیز از این حیث بر ادله اولیه حکومت واقعی دارد.^۲ مفسرین اهل سنت نیز با استناد به آیه هرگونه رابطه که سبب سلطه کافران بر مؤمنان شود ناروا دانسته‌اند.^۳

پس در این آیه، شارع مقدّس در مقام تشریع و در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است.

اگر دلالت مفاد آیه بر جعل تشریعی ثابت شود، یکی از ادله قاعده نفی سبیل به اثبات خواهد رسید ولی اشکالاتی به این نظر وارد است که در ذیل به بیان برخی از آن‌ها پرداخته و پاسخشان داده می‌شود:

الف- ۴: اشکالات وارد بر آیه

اشکال اول: از آن‌جا که کافران از جهاتی بر مسلمانان سلطه دارند، باید آیه بر معنایی حمل شود که کذب نشود، مثلاً سبیل بر حجت در آخرت حمل شود به ویژه آن‌که به قرینه فراز شریفه «قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ که قبل از این فراز است، مراد از «سبیل» به معنی حجت در روز قیامت است؛ این

۱. یزدی، محمد، فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۶۳؛ جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاه‌رودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۱، ص ۱۹۶ و ص ۴۵۱؛ شیرازی، سید محمد حسینی، فقه العولمة، ص ۲۸۰.

۲. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۴۹؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۴.

۳. طنطاوی، جوهری، الجواهر فی تفسیر قرآن الکریم، ج ۳، ص ۹۳؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۳، ص ۲۲۷؛ بیضاوی، عبدالله، تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۳۹۳؛ قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۴۲۰؛ فخر رازی، ابو عبدالله محمد، مفتاح الغیب، ج ۴، ص ۲۴۸؛ ابن العربی، محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴۱.

۴. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

معنا را روایتی از حضرت علی علیه السلام نیز تأیید می‌کند؛^۱ پس نمی‌توان آن را بر نفی جعل حکم شرعی در دنیا، حمل نمود.^۲

پاسخ اشکال: این احتمال مانع استدلال نیست؛ و چند پاسخ به آن می‌توان داد:

۱- این معنا منافات با معنای مورد نظر فقها ندارد؛ بجنوردی می‌نویسد:

«مدعی هستیم آیه شریفه راجع به احکام شرعی است. بنابراین، ظاهر لفظ در مقام تشریع است و اگر لسان در مقام قانونگذاری باشد، لسان حکومت است؛ این معنا منافات ندارد با آنکه در بعضی از تفاسیر (سبیل) به حجت در روز قیامت تفسیر شده. پس می‌توان این آیه را، هم به معنی نفی حجت از کفار در روز قیامت و هم دلالت آن را بر یک قاعده فقهیه معتبر دانست»؛^۳

۲- «سبیل معنای عامی دارد که شامل حجت و تسلط هم می‌شود و آیه قبل که در مورد قیامت است، موجب تخصیص آیه نفی سبیل نمی‌شود. در جای خود به تفصیل ثابت شده، مورد، مخصص آیه نمی‌تواند باشد».^۴

۳- «علاوه بر این که تخصیص آیه به معنای حجت در قیامت، موجب خروج اکثر می‌شود که مستهجن است، و قرار دادنش به عنوان قرینه‌ای برای مجاز به این که از سبیل (حجت) اراده شده باشد، خلاف ظاهر است».^۵

۴- ابن عربی بر این باور است که برداشت این معنا از نفی سبیل نادرست و ضعیف است. صدر این جمله می‌تواند قرینه و مؤید این معنا باشد، اما لازمه این معنا این است که جمله اخبار باشد و در اخبار فایده و سودی

۱. طبرسی، ابوعلی الفضل، مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۰۵.

۲. ر. ک: مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهیه، ص ۳۵۸؛ ثقفی تهرانی، میرزا محمد، تفسیر روان جاوید، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۱.

۴. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهیه، ج ۲، ص ۳۵۸؛ فاضل، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۵.

۵. همان.



نهفته نیست و تکرار همان جمله «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خواهد بود.^۱
 ۵- «روایت مورد استدلال نیز، از نظر سند ضعیف است و در تخصیص آیات با خبر واحدی که از نظر سند اعتبار دارد جای بحث است؛ چه برسد به روایتی که از نظر سند ضعیف است.»^۲

۶- «بر فرض صحت سند روایت، امام آیه را بر بعضی از مصادیق متفاهم عرفی از لفظ تفسیر کرده‌اند و این منافات با معنای عام از لفظ نداشته و موجب خروج لفظ از ظاهر خود که عبارت از نفی غلبه کافر بر مؤمن، یا حجت در روز قیامت، یا در دنیا با استدلال یا به نسبت عالم تشریع نخواهد بود.»^۳ و «حمل خبر بر بیان یکی از افراد مصداقش اجود است، همچنان که غالب در روایات تفسیری همین است.»^۴

اشکال دوم: شیخ انصاری می‌فرماید: «گفته‌اند اگر آیه دلالت بر قاعده داشته باشد، باید مواردی را از آن استثنا کرد؛ از جمله در جایی که فروشنده بنده مسلمان به کافر، آزادی او را در عقد بیع شرط کند. در حالی که سیاق تعبیر که با واژه (لن) آمده تخصیص و استثنا را در حکم پرنمی‌تابد، بنابراین باید آیه را بر معنایی حمل کنیم که قابل تخصیص نباشد، مثلاً سبیل بر حجت در آخرت حمل شود.»^۵

پاسخ اشکال: آن چه به واسطه آیه منتفی می‌شود، سلطه و سیطره شرعی کافر بر مسلمان است. در مورد مذکور سلطه‌ای ایجاد نمی‌شود؛^۶ شاید بتوان گفت این گونه موارد تخصصاً از موضوع قاعده خارج هستند نه از باب تخصیص، تا اشکال فوق پیش آید؛ بر فرض نیز مخصّص محسوب شود، در جای خود

۱. ابن عربی، محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴۰.

۲. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقہیة، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳. فاضل، محمد، القواعد الفقہیة، ص ۲۳۵؛ شیرازی، سید محمد حسینی، الفقه، القواعد الفقہیة، ص ۶۲.

۴. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقہیة، ج ۲، ص ۳۵۸.

۵. انصاری، مرتضی، المکاسب المحرمه، ج ۳، ص ۵۸۲.

۶. لاری، سید عبد الحسین، التعلیقة علی المکاسب، ج ۲، ص ۱۶۷.

به تفصیل ثابت شده است که عام بعد از تخصیص بر عموم خود، در موارد مشکوک باقی می ماند.^۱

اشکال سوم: «مراد از سبیل حجت و استدلال در دنیا است؛ یعنی خداوند در مقام بحث و احتجاج مسلمان با کفار، برای کفار غلبه ای در احتجاج قرار نداده است؛ بلکه در دلیل و استدلال مسلمانان غالبند.»^۲

پاسخ اشکال:

۱- رشید رضا در رد کسانی که نفی سبیل را به معنای نفی حجت دانسته اند می نویسد: «سبیل، نکره در سیاق نفی است و مفید عموم است و هرگونه راه سلطه و نفوذ را شامل می شود. بنابراین، سخن کسانی که نفی سبیل را به معنای نفی حجت دانسته اند درست نیست.»^۳؛ ابن عربی (محمد بن عبدالله بن ابوبکر) نیز این نظر را ضعیف می شمارد.^۴

۲- «اگر به روایت حضرت علی علیه السلام - که مستند برخی از قائلین این قول است - توجه شود مشخص می شود که معترض به معنای آیه، مفهوم غلبه را از آیه فهمیده و مبنای اعتراض خود را بر نفی پیروزی مؤمنان بر کافران قرار داده، امام این معنا (غلبه) از آیه را نفی کرده و سبیل را به معنای حجت تفسیر نمودند تا سؤال کننده بتواند مفاد آیه را حتی در مورد کافرانی که بر مؤمنان غالب می شوند درک کند.»^۵

۳- «در مورد روایتی که از امام رضا علیه السلام، نقل شد، علاوه بر این که روایت مشکل سندی دارد، از نظر دلالت چون حضرت در مقام ابطال مدعای عده ای از غلات هستند، اراده سبیل تکوینی را از آیه به طور کلی نفی می کنند

۱. رک: مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. رحمانی، محمد، قاعده نفی سبیل از منظر فریقین، فصلنامه طلوع، تابستان ۸۲، ش ۶، ص ۲۸۲.

۳. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۷۸.

۴. ابن عربی، محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴۰.

۵. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۵، ص ۱۰۵.

اما چون از جهت اثبات، اقتضای بیان تمام مراد از معنای سبیل درآیه را ندارد تنها به بیان یک مصداق از آن (حجت) اکتفا می‌نمایند، بنابراین منافات ندارد که معنای دیگری نیز برای سبیل منظور باشد.^۱

اشکال چهارم: کلمه (لن) در لغت، دلالت بر نفی مستقبل می‌کند. پس آیه مرتبط به آینده است و مرتبط با زمان تشریع احکام نیست؛ بنابراین مناسبتی با آن چه در این مقام ادعا شده ندارد؛ زیرا اگر چنین بود مناسب این بود که گفته شود (لم يجعل الله) در حالیکه فرموده: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ».^۲

پاسخ اشکال: شاید بتوان در پاسخ این اشکال این احتمال را مطرح نمود که کلمه (لن)، اشاره به این دارد که حتی زمینه صدور حکمی که لازمه اش تسلط کفار بر مسلمین باشد، به معنای واقعی محقق نخواهد شد. باین منافات با استدلال به آیه نخواهد داشت، زیرا اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

اشکال پنجم: «درآیه شریفه واژه (مؤمنین) به کار رفته است، اما قواعد نگاران از آن معنای (مسلمین) را اراده کرده و قاعده فوق را استخراج نموده‌اند، درحالی که واژه (ایمان) با واژه (اسلام) تفاوت دارد؛ مؤمن اخص از مسلم است»^۳ دلیل بر این مدعا تفاوت معنای لغوی دو واژه و ادله نقلی می‌باشد:

الف) معنای لغوی: اسلام در لغت به معنای «انقیاد و تسلیم شدن»^۴ است؛ در حالی که ایمان به معنای «تصدیق، سکون قلب، طمأنینه نفس، و رفع خوف و وحشت و اضطراب»^۵ است. در اصطلاح «ایمان معنایی قائم به قلب و از قبیل اعتقاد است، و اسلام معنایی قائم به زبان و اعضاء است. اسلام به معنای تسلیم شدن زبان با اقرار به شهادتین و تسلیم شدن اعضاء

۱. زنجانی، موسی، کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۵.

۲. قمی، سید تقی طباطبایی، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهية، ص ۱۴۱.

۳. رک: مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۹؛ انصاری، مرتضی، حاشیه کتاب المکاسب، المحشی: سید محمد کلانتر، ج ۱۰، ص ۲۶.

۴. فراهیدی، خلیل، کتاب العین، ج ۷، ص ۲۶۶.

۵. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۰۲؛ مصطفوی، حسن، التحقیق، ج ۱، ص ۱۴۹.

به انجام ظاهری دستورات الهی است.^۱

«اسلام شکل ظاهری دین است. هر کس شهادتین را بر زبان جاری سازد، در مسلک مسلمانان وارد می شود و احکام اسلام بر او جاری می گردد، اما ایمان یک امر باطنی است که در قلب آدمی مأوی می کند».^۲

ب) ادله نقلی: قرآن می فرماید: «وَقَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلُوبُنَا لَمْ نُوْمِنُوْا وَلٰكِنْ قَوْلُوا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ»^۳. این آیه به صراحت میان اسلان و ایمان تفاوت قائل شده است؛

بنابراین، مفهوم آیه و در نتیجه مدلول قاعده نفی سبیل در مورد مؤمنین (شیعیان) است نه مسلمانان.

پاسخ اشکال: این اشکال نیز چند پاسخ دارد:

- ۱- «مؤمن یعنی شخص مطیع و منقاد و این دو با اسلام نیز حاصل است».^۴
- ۲- «طبق نظر اهل لغت تفاوت های مفهومی میان این دو واژه هنگامی که در تقابل با یکدیگر مطرح شود، نمایان می گردد، اما اگر جدا از هم ذکر شوند، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد» در بسیاری از آیات ایمان به معنی اسلام و اسلام به معنی هر دو بکار رفته است. مثل «فَقَالُوا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرٍ مِّثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»^۵ مراد از ایمان در آیه ظاهراً تسلیم است؛ یعنی آیا تسلیم و مطیع دو نفر شویم که مانند ما انسان هستند، در حالی که قومشان نوکران ما می باشند، و غرض آن نیست که حاضر نیستیم درباره معجزات آن دو فکر کنیم تا ایمان بیاوریم. همچنین است در آیات «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا كَمَا

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۹۲.

۲. طبرسی، فضل، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸.

۳. (اعراب گفتند ایمان آوردیم به آنها بگوایمان نیاورده و لکن بگو اسلام آورده اید و هنوز ایمان به قلوب شما راه نیافته است) سوره حجرات، آیه ۱۴ و ۱۵.

۴. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقہیة، ج ۲، ص ۳۵۸.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۴۷.

أَمَّنَ النَّاسُ...^۱، «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ...»^۲ و بیشتر آیات دیگر.^۳
و در تمام آیاتی که مسلم و مشتقات آن آمده، همه با ایمان یکی هستند جز در
آیاتی که ایمان و اسلام هر دو با هم ذکر شده باشد؛ مانند: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ»^۴، «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»^۵

۳- «ایمان به معنای اسلام خاص (اعتقاد به ولایت)، اصطلاحی است که در
زمان نزول آیات قرآنی مطرح نبوده و بعدها عنوان شده است. پس آیات قرآن
بر آن حمل نمی‌شود.»^۶ و «لفظ «المؤمنین» در استعمالات قرآن به معنی
مطلق مسلمین آمده، نه خصوص شیعه اثنی عشریه»^۸

۴- «شکی نیست که مراد از مؤمنین در این آیه با توجه به قرینه مقابله با کفار
مسلمین هستند؛ روایت امام باقر علیه السلام دلالت بر این مطلب دارد:

«ایمان چیزی است که در قلب مستقر شده و به وسیله آن فرد به خداوند
عزوجل نزدیک می‌شود و تصدیق ایمان، مطیع امر او بودن است و اسلام آن
چیزی است که به وسیله سخن یا عمل ظاهر می‌شود؛ و این همان چیزی
است که گروهی از مردم از دسته‌های مختلف بر آن هستند و بنابر همان است
حقیقت خون‌ها، قوانین ارث جایز بودن ازدواج، اجتماع کردن بر نماز، زکات،
حج و به این وسیله از کفر خارج شدند و به ایمان خود اضافه کردند؛
سپس از امام سؤال شد: آیا مؤمن نسبت به مسلمان فضیلت بیشتر دارد؟



۱. سوره بقره، آیه ۱۳.
۲. سوره شوری، آیه ۱۵.
۳. رک: قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۰۴ و ۳۰۳.
۴. سوره آل عمران، آیه ۵۲.
۵. سوره احزاب، آیه ۲۲.
۶. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب (المحتش)، ج ۱، ص ۲۶؛ قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۰۴ و ۳۰۳.
۵. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقہیة، ج ۲، ص ۳۵۸؛ انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب (المحتش)، ج ۱، ص ۲۶.
۸. مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقہیة الأساسیة، ج ۱، ص ۲۴۲؛ بجنوردی، سید حسن، قواعد الفقہیة، ج ۱، ص ۲۰۲.

حضرت فرمودند: (خیر این دو در این مطلب همانند یکدیگرند).^۱

با توجه به مضمون روایت، مراد از ایمان «آن چیزی است که موجب خروج از حد کفر می شود. بنابراین شبهه ای در این نیست که آیه مختص به مؤمن به معنای خاص (شیعه)، نمی باشد و نیز مختص به مؤمنی که ایمان در قلبش مستقر و اسلام در قلبش وارد شده است، نیست».^۲

اشکال ششم: دو واژه کافر و مؤمن در آیه جمع محلی به الف و لام هستند که افاده عموم می کنند پس دلالت می کنند به این که خداوند متعال، سبیلی را بر هر فرد از افراد کافر نسبت به هر فرد از افراد مسلم قرار نداده است. بنابراین مراد از آیه سلب عموم است نه عموم سلب، و منافات ندارد بر هر فردی از کفار نسبت به بعضی از افراد مسلمان، یا بر بعضی از افراد کافر بر هر فرد از مسلمانان، یا بر بعضی از آن ها، سبیلی باشد و این مطلب ادعای مطرح شده در آیه را ثابت نمی کند».^۴

پاسخ اشکال: ۱- «ظاهر از آیه به قرینه مقابله و تعلیق بر وصف این است که، اراده جنس مفرد شده است، جنس مفرد هم از معانی جمع محلی به الف و لام است، پس معنی چنین می شود که: لن يجعل الله سبيلا للکافر علی مؤمن. علاوه بر این، هر زمانی عدم سبیل بعض بر کل، یا کل بر بعض، یا بعض بر بعض ثابت شود، در این صورت عموم هم ثابت می شود، برای عمومیت آن چه که دلالت بر اشتراک در تکلیف و احکام می کند، چون آیه نافیۀ عموم نیست و همچنین مثبتۀ هم نیست؛ و کافر و مؤمن به صورت عنوانی در این حکم قرار داده شده است، و حکم مادامی که دلالت بر تخصیص دلیل شرعی نکند، شامل بقیه افراد عنوانش به مقتضی قاعده

۱. کلینی، محمد، الکافی، ج ۲، ص ۲۶.

۲. فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. همان.

۴. رک: مراغی، میرفتاح، العناوین، ج ۲، ص: ۳۵۸؛ فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۳۷؛

مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه، ج ۱، ص ۲۴۴.

اشتراک یا به دلیل عدم قول به فصل هم می‌شود».^۱

۲- «مناسبت حکم و موضوع نیز دلالت بر عمومیت در آیه می‌کند».^۲

اشکال هفتم: «آن چه که از آیه با ملاحظه‌ی سیاق روشن می‌شود این است که: در مقام بیان حکم شرعی نیست، بلکه بیان در مقام بیان امتنان و شرف ایمان است».^۳

پاسخ اشکال: ظهور آیه در امتنان و بیان شرف ایمان، منافاتی با نفی جعل حکم شرعی از سوی شارع ندارد.

اشکال هشتم: «مدلول آیه وقاعده که دلالت بر بطلان آن چه موجب سلطه و استیلا‌ی کافران بر مسلمانان می‌شود با عموم ادله دیگر که دلالت بر صحت بیع،^۴ و اطلاق و عموم ادله عقود، مانند «أوفوا بالعقود»^۵ و حلال بودن، اکل مالی که با تجارت به دست آمده،^۶ و غیر آن، متعارض است».^۷

پاسخ اشکال: «آیه نفی سبیل بر دیگر ادله حکومت دارد».^۸

اشکالات دیگری نیز بر آیه وارد است؛ اما به دلیل این که نسبت به اشکالات مطرح شده از درجه اهمیت کمتری برخوردارند، لذا از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود.

اگر پاسخ‌های مطرح شده قانع کننده باشد در این صورت آیه اصلی‌ترین، مستند برای اثبات قاعده مورد استفاده قرار خواهد گرفت، در غیر این صورت باید به مستندات دیگر تمسک جست.

۱. رک: مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۸؛ فاضل لنکرانی، محمد قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۳۷؛ مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهية الأساسية، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. رک: مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۷.

۴. مانند: «أحل الله البيع»، سورة بقره، آیه ۲۷۵.

۵. سورة مائده، آیه ۱.

۶. سورة نساء، آیه ۲۹.

۷. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۸۵.

۸. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۴۹؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۳۴.

به موجب این آیه، اراده تشریعی الهی بر این تعلق گرفته است که راه نفوذ و سلطه کافران بر مسلمانان، در هر شکل و مصداقی اعم از خارجی و یا معنوی و فرهنگی و اعتباری، مسدود شود.

پیرامون آیه و قاعده، چند نکته قابل توجه است:

۱- چنانچه قبلاً بیان شد مراد از مؤمنین در آیه نفی سبیل خصوصاً با قرینه مقابله با کافرین، مسلمانان می باشند. ریشه اسلام و ایمان، شهادت بر یگانگی خدا و نبوت رسول الله صلی الله علیه وآله و اعتراف به وجوب صلاه، زکاة، صوم و حج است و لذا ذبائح مخالفین، صحیح و نکاح با زنانشان حلال است. و غیر ذلک.^۱ پس آیه اختصاص به مؤمنین به معنای اخص (شیعه)، ندارد و شامل اهل سنت نیز می شود.

۲- با توجه به نکته فوق و این که مراد از ایمان، چیزی است که موجب خروج از حد کفر می شود، لذا تمام موارد منع و جواز حکم نفی سبیل شامل جمیع فرق مسلمین می شود.^۲

۳- مراد از مسلمان اعم است، زیرا ایمان همچنانکه از اطلاق آیات و روایات به دست آمد بوجه عموم است؛ بنابراین منافق داخل در اسم مسلمان و از تحت عموم کافر در ظاهر لفظ، خارج است و باطن مدخلیتی ندارد. روایاتی که دلالت بر کفر منافقین می کند، حمل بر حکم کافر در آخرت می شود نه دنیا.^۳

۴- در این حکم فرقی میان افراد کافرو انواع کفر و بین من انتحل الإسلام و غیره، نمی باشد؛ چرا که هر کس محکوم به کفر باشد، به دلیل عموم آیه حکم نفی سبیل در مورد او جریان دارد. شبهه عدم شمول عموم برای لمن

۱. شیرازی، سید محمد، الفقه، ص: ۶۷؛ فاضل لنکرانی، محمد قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۵۳؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۲؛ فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهیه، ج ۲، ص ۳۶۰؛ بحرانی، حسین، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع (للفیض)، ج ۱۱، ص ۲۷۶.



انتحل الإسلام، به واسطه ظاهر اطلاق اصحاب در فتاوا و معاهد إجماعشان تضعیف می‌شود.^۱

۵- قاعده شامل اطفال هر دو گروه از مسلمین و کفار نیز می‌شود؛ به چند دلیل:

الف- وحدت ملاک و مناطی که از آیه استفاده می‌شود؛ به این معنا که، شرف و عزت اسلام مانع از جعل سبیل کافر علیه مومن می‌شود؛ البته پذیرش این مساله در صورتی است که قائل به صحت استعمال دو لفظ کافر و مسلمان در غیر بالغین نشویم، همچنان که برخی بر این عقیده‌اند؛ اما اگر قائل به صحت استعمال واژه‌ها در اطفال هم شدیم، پس آیه با عموم لفظی، دلالت بر شمول اطفال نیز خواهد نمود؛^۲

ب- تمام ادله‌ای که دلالت بر تبعیت طفل از والدین خود می‌کند،^۳ او را در حکم مسلمان یا کافر نسبت به احکام قرار می‌دهد، در نتیجه بر طفل مسلمان احکام اسلام و بر ولد کافر احکام کفر، مترتب می‌شود؛ از جمله احکام، حکم قاعده نفی سیل است.

ج- لفظ «الکافین» و «المؤمنین»، شامل اطفال طرفین، هم می‌شود و وجهی برای قول به عدم شمول نیست؛ برای این که از نظر عرف، (کافرون) یا (مؤمنون)، به هر دو (بالغ و طفل) اطلاق می‌شود.^۴

د- ثبوت سبیل بر اطفال مسلمین، سبیل بر نفس مسلمین است، زیرا اولاد اهم از مال هستند، پس همچنان که برای کافر، اجازه سلطه بر مال مسلم نیست، همچنین برای اولاد و توابعش نیز وجود ندارد.^۵

۱. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۵۴؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳. طفل تا زمانی که به حد بلوغ نرسد، از جهت دین و مذهب از والدین خود تبعیت می‌کند.

۴. فاضل، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۵۴؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۲.

۵. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۶۱؛ فاضل، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۵۴.

علاوه بر آیه ۱۴۱ سوره نساء، که دلالت بر نفی تسلط کفار بر مسلمین داشته و از مستندات قاعده می باشد، آیات دیگری نیز وجود دارد که همین معنا را تأیید می کند. این آیات را می توان به سه دسته تقسیم نمود؛ دسته اول آیاتی هستند که مسلمانان را از دوستی با کفار منع می کنند؛ دسته دوم آیاتی هستند که اشاره به ذلت و زبونی کفار می نمایند؛ دسته سوم آیاتی هستند که به عزت و سیادت مسلمانان اشاره دارند.

در ذیل به برخی از این آیات به صورت مختصر اشاره می شود:

ب-۱: آیات مرتبط با منع دوستی مسلمانان با کفار

سته ای از آیات با لحن بسیار شدید مسلمانان را از این که اهل کتاب و کافران را ولی و دوست برگزینند، نهی کرده اند. آیات ذیل از این جمله اند:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»^۱

علامه طباطبایی در مورد این آیه می فرماید:

«این آیه درباره دوستی با کفار - با لفظی عام که شامل یهود و نصارا و مشرکین - می شود^۲ فرموده: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...»؛ دو صفت کفر و ایمان به خاطر تضادی که بین آن دو است، قهراً همان تضاد به دارندگان این صفات نیز سرایت می کند، در نتیجه آن دورا از نظر معارف و عقائد و اخلاق از هم جدا می کند، دیگر راه سلوک به سوی خدای تعالی و سایر شؤون حیاتی آن دویکی نخواهد بود، نتیجه این جدایی هم این می شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد، چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است و این دو صفت

۱. (مؤمنین نباید به جای مؤمنین کفار را دوست خود بگیرند و کسی که چنین کند در درگاه خدای تعالی هیچ حرمت و ارزشی ندارد، مگر آنکه پای تقیه و ترس در بین باشد و خدای تعالی شما را از خودش بر حذر میدارد تا از او بترسید و از کفار ترسید)؛ سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۲. طباطبایی، سید محمد، حسین، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۶۱۳.





که در این دو طایفه وجود دارد موجب تفرقه و بینونت است؛ وقتی یک فرد مؤمن نسبت به کفار ولایت داشته باشد، خود به خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته، و به تدریج اصل ایمانش هم تباه می‌شود.^۱

آیت‌الله جوادی آملی نیز ذیل آیه مورد نظر می‌نویسد: «پیامد ولای کافران تأثیر سوء این گونه روابط بر مؤمنان و از دست دادن ایمان است. و کسی که به این امر مبادرت می‌ورزد مشمول ﴿مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾^۲، خواهد بود؛ یعنی هیچ اثری از آثار خدا در او نخواهد ماند و هیچ فیضی نخواهد برد.»^۳

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^۴

«آیه شریفه مومنین را از این‌که به ولایت کفار و سرپرستی آنها بپیوندند و ولایت مومنین را ترک کنند نهی می‌کند و سپس آیه شریفه دوم مساله را تعلیل می‌کند، به تهدید شدیدی که از ناحیه خدای تعالی متوجه منافقین شده و این بیان و تعلیل معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را (نفاق) دانسته، و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می‌دارد.»^۵

آیه ذیل نیز در این زمینه قابل توجه است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَخْفَى صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ أَنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۶

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۵، ص ۲۳۷-۲۴۱ (تلخیص).

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۱۳، ص ۶۳۷.

۴. (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید! آیا می‌خواهید (با این عمل)، دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟)؛ سوره نساء، آیه ۱۴۴.

۵. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۶. (ای اهل ایمان، از غیر خودتان (کافران و مشرکان) همراه نگیرید که در تباهی شما کوتاهی نمی‌کنند. آنها رنج بردن شما را دوست دارند. همانا کینه و دشمنی از دهانشان [گفتارشان] پیداست و آنچه دل‌هایشان در بردارد بزرگ‌تر است.)؛ سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

«از آیه روشن می شود نباید به کافران اعتماد شود؛ کلمه «بطانه» معنای لباس زیر است و در اینجا کنایه است از اینکه کافران نباید محرم راز قرار گیرند. از سوی دیگر، آیه دلالت می کند که اعتماد و دلبستگی به بیگانگان، موجب نابودی خرد مسلمانان می شود؛ زیرا «خبال» به معنای نابودی فکر و عقل است.^۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲

«خدا در آیه، به طور مطلق فرموده: یهود و نصارا را اولیای خود مگیرید... کلمه ولایت به معنای قرب، محبت و معاشرت جامع دو معنا است، هم معنای نصرت و هم محبت و امتزاج روحی؛ بنابراین مراد از آیه نهی از دوستی با یهود و نصارا است، دوستی به حدی که باعث کشش روحی بین مسلمین و اهل کتاب شود و در نتیجه اخلاق اهل کتاب در بین مسلمین راه یابد چون چنین دوستی سرانجام سیره دینی جامعه مسلمان را که اساس آن پیروی از حق و سعادت انسان ها است، دگرگون ساخته، سیره کفر که اساسش پیروی از هوای نفس و پرستش شیطان و خروج از راه فطری زندگی است در بین آنان جریان می یابد.^۳

آیاتی که بر حرمت دوستی، اعتماد و محرم راز قراردادن بیگانگان (کفار و مشرکین) دلالت می کند فراوان است؛^۴ برای اختصار از بیان تفسیر آنها خودداری شد.

علامه طباطبایی می فرماید:

«از لابلای آیاتی که از دوستی با غیر مؤمنین نهی فرموده، برمی آید که این قسم دوستی، خارج شدن از زوی بندگی است، و مستقیماً ترک گفتن ولایت خدای سبحان و داخل شدن در حزب دشمنان او و شرکت در توطئه های آنان برای

۱. رک: طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۹۹.

۲. (ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند.)؛ سوره مائده، آیه ۵۱.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۵، ص ۶۰۴-۶۱۰، (تلیخیص).

۴. آیات ۱۲۸ و ۱۳ سوره نساء، ۲۳ و ۲۴ سوره توبه، ۱۱۳ سوره هود، ۲۲ سوره مجادله، ۹۰ و ۲ و ۱ سوره ممتحنه.

افساد امر دین او است. دوستی با کفار، طغیان و افساد نظام دین است، که بدترین و خطرناکترین ضرر را برای دین دارد، حتی ضررش از ضرر کفر کفار و شرک مشرکین نیز بیشتر است، زیرا آن کس که کافر و مشرک است، دشمنیش برای دین آشکار است و به سهولت می‌توان خطرش را از حومه دین دفع نموده و از خطرش بر حذر بود، و اما مسلمانی که دعوی صداقت و دوستی با دین می‌کند، و در دل دوست دارد دشمنان دین است، و قهراً این دوستی اخلاق و سنن کفر را در دلش رخنه داده، چنین کسی و چنین کسانی ندانسته حرمت دین و اهل دین را از بین می‌برند.^۱

ب- ۲: آیات مربوط به ذلت کافران

دسته‌ای از آیات دلالت بر ذلت و پستی کفار دارند.

«چون کفر، انحراف و دوری از اصل آفرینش است، و اسلام پیوستگی و اتصال به مبدأ و ریشه خلقت است، پس به مقتضای طبیعت آن که از ریشه‌ی پیدایش خود منحرف شده است، نازل تر از آنکه خود را وابسته‌ی به اصل و ریشه‌ی پیدایش خود نموده است»؛^۲ پس، از سوی خدا یعنی مصلحت آفرینش و اصل ایجاد، لیاقت تسلط برای کافر نیست. به همین دلیل مسلمین نیز نباید این زمینه را برای آنان ایجاد نمایند».

از این دسته از آیات تنها به ذکر دو نمونه اکتفا می‌شود:

«ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ أَيْنَ مَا تُلْقُوا إِلَّا بِحِجْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَ حِجْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا بِعَصَابٍ مِّنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»^۳

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۳، ص ۲۴۱ (تلخیص).

۲. عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، ج ۳، ص ۱۳۲.

۳. (هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، و تجدید نظر در روش ناپسند خود، و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند؛ و مهربی‌چاگی بر آنها زده شده؛ چرا که آنها به آیات خدا، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را بناحق می‌کشتند. اینها بخاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دیگران،) تجاوز می‌نمودند.)؛ سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

«مراد، این است که ذلت بر آنان مقدر شده مگر آنکه به حبل خدایی چنگ بزنند و یا خود را به دامن نیرومند انسانی بیفکنند. خدای تعالی حکم تشریعی به ذلت آنان کرده، که یکی از آثارش جزیه گرفتن است؛ ... در نتیجه برگشت معنای آیه به این می شود که اهل کتاب به حسب حکم شرع اسلامی ذلیلند، مگر این که یا داخل در ذمه اسلام شوند و یا امانی از مردم مسلمان به نحوی از انحاء ایشان را حفظ کنند.»^۱

همچنین آیه: «قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^۲ همین معنا را تأیید می کند.

خدای تعالی حکم تشریعی به ذلت کافران نموده است؛ از «منظر قرآن جامعه انسانی مؤمنان با کافران همسان نیستند، «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»^۳، کافران در جامعه انسانی نباید بر طبقه مؤمنان سیطره یابند»^۴. مسلمانان نیز نباید زمینه عزت، آنان را فراهم آورند، یکی از زمینه های ایجاد عزت، نیاز و وابستگی به آنان در زمینه های مختلف و در نتیجه سیطره آنان بر مسلمانان و جامعه اسلامی است؛ در این صورت خلاف خواسته خدا محقق خواهد شد.

این آیات به دلالت التزامی، بر نفی سلطه کفار بر مسلمین و به تعبیری بر مفاد قاعده نفی سبیل دلالت می کنند.

ب - ۳: آیات مربوط به عزت مسلمین

آموزه های شریعت مقدس اسلام، دلالت می کنند که عزت و شرف و برتری

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه، سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۳، ص ۵۹۶ - ۵۹۵ (تلخیص).

۲. سوره توبه، آیه ۲۹.

۳. (ایا آن کس که به خدا ایمان آورده، مانند کسی است که کافر بوده این دو مساوی نیستند): سوره سجده، آیه ۱۸؛ و نیز نظیر این معنا، سوره تغابن، آیه ۲ و سوره نحل، آیه ۸۳.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱۷: جامعه در قرآن، ص ۱۲۴.

تنها در گرو پیروی از قوانین نجات بخش اسلام، برای مسلمین است. آیات زیر شاهد این ادعا است:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

«اگر جمله ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ را مطلق آورد، و بالا دست بودن مسلمانان را مقید به هیچ قیدی به جز ایمان نکرد، برای این بود که به ما بفهماند شما مسلمانان اگر ایمان داشته باشید نباید در عزم خود سست شوید و نباید به خاطر این که بردشمنان ظفر نیافته‌اید اندوهناک گردید، برای اینکه ایمان امری است که با علو شما قرین و توأم است، و به هیچ وجه ممکن نیست با حفظ ایمان خود زیر دست کفار واقع شوید، چون ایمان ملازم با تقوا و صبر است، و ملاک فتح و ظفر هم در همین دو است».^۲

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ در این آیه و آیات مشابه، خداوند، عزت و شرافت را در خود و رسول و مؤمنان منحصر کرده و بی شک مقصود از مؤمنان مسلمانانی اند که پیرو دین اسلام اند.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^۴

در اینجا رابطه قاعده نفی سبیل و عزت دیده می شود چرا که عزت از جمله اصولی است که مسلمین و جوامع و دولت های اسلامی حق معامله بر سر آن را ندارند چون عزت مختص خداوند است و از جانب او به رسول و مومنین تعلق گرفته است؛ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾

آیات واژه عزت و مشتقات آن بیش از ۱۴۰ بار در قرآن تکرار شده است. این آیات به گونه ای از گونه های دلالت مانند صراحت، تضمن، التزام، دلالت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه، سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۴، ص ۴۰ (تلیخیص).

۳. (خدای راست عزت و پیامبر او و مؤمنان راست، ولیکن منافقان نمی دانند.)؛ سوره منافقون، آیه ۸.

۴. (کسانی که به جای مؤمنان کافران را به دوستی برمی گزینند آیا عزت و توانایی را نزد آنان می جویند درحالی که عزت به تمامی از آن خداست.)؛ سوره نساء، آیه ۱۳۹.

می‌کنند که عزت و برتری ویژه خداوند متعال و بندگان شایسته و مؤمنان است. اسلام با هرگونه سلطه و حاکمیت کافران، به ویژه کافران حربی مخالف است و هرگونه حکمی که در آن استشمام پذیرش حاکمیت غیر خدا بر مسلمانان شود باطل و ناصحیح است.

مستفاد از قاعده نفی سبیل نیز چیزی جز این نیست که راه هرگونه نفوذ کافران برای سلطه و حاکمیت بر امت اسلامی در اسلام مسدود است.

دوم) روایات

دومین مستند قاعده، روایت است؛ روایات فراوانی وجود دارد که دلالت بر برتری مسلمان بر کافران می‌کند. ابتدا روایتی که مستند قاعده قرار گرفته است، مطرح شده و سپس سایر روایات بررسی می‌شود.

الف) نبوی مشهور

«الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»^۱: (اسلام دین برتر است و چیزی بر آن برتری نمی‌گیرد).

روایت در منابع حدیثی شیعه و سنی^۲ نقل شده است؛ در منابع شیعی روایت با تعبیر مختلفی آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى»^۳

پیامبر صلی الله علیه و آله: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ نَحْنُ نَرْمُهُمْ وَلَا يَرْتُونَا»^۴

۱. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴؛ حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۲۵ و ج ۲۶، ص ۱۴؛ احسانی، ابی جمهور، عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مازندرانی، ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۲؛ حلی، حسن، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۵۱۵؛ معد موسوی، سید فخار، ایمان‌ابی طالب، ص ۱۶۴؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۴۴.

۲. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶؛ متقی هندی، علاء الدین، کنز العمال، ج ۱، ص ۶۶؛ النووی، شرح المسلم، ج ۱۱، ص ۵۲؛ سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۴؛ ابن سلامه، احمد، شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۵۷.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۴۴؛ ح ۱۵؛ مازندرانی، ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۲۴۱.

۴. صدوق، محمد، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴؛ نووی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۴۲؛ احسانی، ابی جمهور، عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۲۶.



امام صادق علیه السلام: «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»^۱

امام صادق علیه السلام: «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ وَالْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَلَا يَرْتُونَ»^{۲ ۳}

تمام روایات ذکر شده در قسمت «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى» با یکدیگر مشترک می‌باشند؛ زیاده هریک از روایات به همین معنا برمی‌گردد؛ تنها روایت آخر دقت نظر بیشتری را می‌طلبد. این روایت نسبت به روایت اصلی مورد استشهاد، دارای زیادتی «الْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَلَا يَرْتُونَ»، می‌باشد؛ برخی چون آیت‌الله زنجانی معتقدند که این قسمت جزء روایت نمی‌باشد؛ ایشان می‌فرمایند:

«البته این عبارت را مرحوم صدوق در فقیه آورده است و لکن کلام خود صدوق است نه جزء روایت، همانطور که آقای غفاری نیز در تصحیح، متذکر این نکته بوده‌اند و در چاپ، کلام صدوق را جدا کرده‌اند؛ این روایت که در فقیه با چند روایت نبوی دیگر آمده، در کتب عامه هم نقل شده، و محل استدلال صدوق صدر روایت است. «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى» مقتضای علو اسلام این است که اسلام مانع ارث نشود و در ذیل این روایت صدوق می‌فرماید: «الْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَلَا يَرْتُونَ» و این عبارت ادامه روایت نیست چون در منابع متعددی از عامه و برخی از منابع خاصه این روایت آمده است و در هیچ کدام چنین ذیلی وارد نشده است و محل استشهاد ایشان به صدر روایت است و برای استدلال نیازی به این ذیل نیست.»^۴

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۷۶؛ ج ۲۶، ص ۱۴.

۲. «فی بعض نسخ الفقیه المطبوع جاء لفظ «یرتون» و فی الوسائل «یرتون» و الأصح الأول؛ لأن الکافر ممنوع من الارث فلا یرث مطلقا، و لو من المسلم. و أما وارثه المسلم فلم یمنع أن یرث من موزنه الکافر. فالکافر یرث و لا یرث». مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

۴. «بنابر نظریه‌ای، مردمان دو دسته‌اند: برخی اهل معنا و زنده به حیات معنوی و برخی دیگر، مردگان متحرک می‌باشند. کسانی که زنده به حیات معنوی‌اند، حق حیات اسلامی دارند، ولی منکران حیات معنوی از آثار حیات معنوی و حق حیات معنوی برخوردار نیستند و گویا مرده‌اند.» احمدی، حسین علی، قاعده فقهی نفی سلطه کافر بر مسلمان، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۸۳، ش ۶.

۵. زنجانی، موسی، کتاب نکاح، ص ۴۳۶۱.

علامه مجلسی در شرح خود بر من لا یحضره الفقیه پس از نقل روایت، توضیحی درباره آن نداده و متذکراشکال آن نشده است.^۱ این مسأله در حالی است که برخی با استناد به همین قسمت از روایت، یا به همین صورت نسبت به قاعده استشهاد کرده‌اند. سید حسن بجنوردی و سید محمد بجنوردی روایت را با همین زیادتی به عنوان یکی از مستندات قاعده ذکر می‌نمایند؛^۲ آیت الله فاضل معتقدند اگر این زیادتی نباشد روایت برای اثبات قاعده قابل تمسک نخواهد بود:

«توضیح دلالت روایت بر قاعده این است که کلام پیامبر که فرمودند: (الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ)، اگر همراه با ذیلش نبود، احتمال می‌رفت که روایت در مقام إخبار از علو اسلام در زمان آینده باشد».^۳

سپس با استشهاد به همین قسمت به اثبات قاعده می‌پردازند.^۴

این روایت به همین صورت از جوامع روایی قدیم، تنها در کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق نقل شده است؛

در کتاب‌های روایی اهل سنت در برخی^۵ چون صحیح بخاری^۶، روایت (الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ) در برخی دیگر^۷ «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى» ذکر شده است. به میزان دسترسی به این کتب، روایت با این زیادتی در آن‌ها ذکر نشده است.

با توجه به نظر علماء که برخی قسمت زیاده را جزء روایت دانسته و برخی

۱. مجلسی (علامه)، محمد تقی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۱، ص ۳۸۲.

۲. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۹۰؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۳۸.

۴. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۳۹.

۵. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۴؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۹، ص ۳۷۰؛ متقی هندی،

علاء الدین، کنز العمال، ج ۱، ص ۶۶ و ۷۷؛ النووی، شرح المسلم، ج ۱۱، ص ۵۲؛ ابن سلامه، احمد، شرح

معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۵۷.

۶. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶.

۷. بیهقی، سنن کبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ دارالقنطی، سنن دارالقنطی، ج ۴، ص ۲۷۱؛ العینی، عمده القاری،

ج ۸، ص ۱۶۹؛ المناوی، فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۷۹.



جزء کلام شیخ صدوق، وجود هر دو احتمال، در عدم اعتماد و استدلال به ذیل روایت کافی است؛ از آن جا که مشهورترین تعبیری که مستند قاعده قرار گرفته است صدر روایت است، خللی نسبت به استدلال آن ایجاد نمی‌شود؛ صدر روایت «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» از زمان شیخ طوسی مورد استدلال قرار گرفته است؛^۱ قدما دیگری از علماء نیز، روایت را در کتب خویش بیان کرده‌اند.^۲ برای اثبات دلالت روایت بر قاعده نفی سبیل، لازم است روایت در دو جهت، سند و دلالت بررسی شود.

الف-۱: سند روایت

روایت نبوی «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» را شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه^۳ و شیخ طوسی در کتاب خلاف^۴ و مبسوط،^۵ به صورت مرسل ذکر کرده‌اند. به دلیل همین مشکل سندی، برای تمسک به روایت، دو نظر کاملاً متفاوت وجود دارد؛ گروهی قائلند روایت به جهت مشکل سندی از درجه اعتبار ساقط است و گروهی دیگر معتقدند اشکال موجود در سند، مانع از تمسک به روایت نمی‌شود.

● گروه اول

نظر این گروه متوجه سند روایت است. چرا که این روایت از نظر سندی، به این لحاظ که راویان آن ذکر نشده‌اند مرسل است؛^۶ این عده معتقدند

۱. زنجانی، موسی، کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۵۹ و ۴۳۶۰.

۲. حلی (علامه)، حسن، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۵۱۵؛ سید فخر بن معد موسوی، ایمان‌آینی طالب، ص ۱۶۴.

۳. بَابُ مِيزَاتِ أَهْلِ الْمِلَّةِ: «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ الْمِلَّةَيْنِ يَرِثُ الْكَافِرُ وَالْكَافِرُ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ ذَلِكَ... كَيْفَ صَارَ الْإِسْلَامُ بَرِيدَهُ شَرَاءَ مَعَ قَوْلِ النَّبِيِّ ص: (الْإِسْلَامُ بَرِيدٌ وَلَا يَقْتَضُ) وَمَعَ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (لَا ضَرَرَ وَلَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ)، فَإِلْسْلَامُ بَرِيدُ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ وَلَا يَزِيدُهُ شَرًّا وَمَعَ قَوْلِهِ ع (الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ)»؛ صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۴. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۲۳.

۵. طوسی، محمد، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۸، ص ۷۱.

۶. قریب به یک سوم روایات شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه، (۲۰۵۵ روایت) مرسل می‌باشند؛ مراد از مراسیل صدوق روایاتی است که با مراجعه به مشیخه، نمی‌توان آن‌ها را مسند ساخت یا به این دلیل که همه سند روایت حذف شده. که اکثر مراسیل فقیه این گونه‌اند. یا اگر بخشی از سندشان حذف شده است، نام راوی آغاز سند در مشیخه نیامده باشد.

تصریح شیخ صدوق در مقدمه کتاب، به صحت روایات موجود در کتابش، صحت قدمایی است؛ زیرا مستند به قرائن و اماراتی است که برای او روشن بوده است، اما برای معاصرین روشن نیست، بنابراین اجتهاد شخصی اوست و برای دیگران معتبر نمی باشد. چون در واقع اخبار عن حدس می باشد نه اخبار عن حس تا مشمول ادله حجیت خبر قرار گیرد. بنابراین نه تنها این شهادت مراسیل او را صحیح قرار نمی دهد بلکه صحت مسانید او را هم ثابت نمی کند.^۱

از سویی، این روایت خبر واحد است و ادله حجیت خبر واحد در صورتی شامل این روایت شده و آن را حجت قرار می دهد که موضوع حجیت، مسند بودن روایت باشد، بدین معنا که باید تمام سلسله حدیث معتبر بوده و منتهی به امام معصوم و پیامبر شود؛ اما این حدیث شریف مرسل بوده و سند ندارد. و از این جهت روایت را قابل تمسک نمی دانند.^۲

مصطفوی می نویسد: «این روایت از نظر سندی مرسل است و همچنین محرز نیست که دارای شهرت لازم نزد قدمای اصحاب است. اگر هم شهرت عملی بین فقها باعث جبران ضعف سندی آن بشود، اشکال روایت از نظر دلالتی است».^۳

صاحب عناوین سند را مورد مناقشه می داند.^۴ محقق اردبیلی نیز در استناد به یک مسأله فقهی با فرض تقدیر صحت در مورد روایت سخن می گوید.^۵ خوئی آن را ضعیف السند شمرده^۶ و شاهرودی، به دلیل ضعیف السند بودن، روایت را مورد تمسک قرار نمی دهد.^۷

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مقدمه، ص ۹۴.

۲. مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهية، ص ۲۹۴؛ قمی، سید تقی طباطبایی، الأنوار البهية فی القواعد الفقهية، ص ۱۴۲.

۳. مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهية، ص ۲۹۴.

۴. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۳.

۵. «و ما رأیت فی الاخبار ما یدل علی المنع العلوی النار المحدثه، و خبر الإسلام یدل علی علی علیه السلام علی تقدیر صحته. لا یدل علی شیء من ذلك، فتأمل»؛ اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۷، ص ۵۲.

۶. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۹۱.

۷. شاهرودی، سید محمود، قراءات فقهیه معاصره، ج ۱، ص ۱۵۳.

بنابر این طبق نظر این گروه^۱ روایت به دلیل مشکل سندی از درجه اعتبار ساقط است.

● گروه دوم

این گروه مرسل بودن روایت را عاملی برای کنار گذاشتن آن نمی‌دانند و معتقدند، شواهد و قرائنی وجود دارد که به واسطه آن‌ها اعتبار روایت اثبات می‌شود؛ از جمله:

آن‌چه باعث پذیرش یک حدیث می‌شود، اثبات وثاقت، اطمینان و صداقت راوی از سوی علماء رجال است. از وثاقت شیخ صدوق کمتر سخن به میان آمده است تا آن‌جا که شیخ حرعاملی، سخن از توثیق شیخ صدوق را توهین به وی می‌شمارد و می‌نویسد: «عالمان بزرگ رجال نویس، آن‌گونه ایشان را مورد ستایش قرار داده‌اند که کمتر از توثیق نیست و آن‌گاه که فردی چنان شهرت داشته باشد که حال او بر هیچ کس پوشیده نباشد نیازی به توثیق ندارد عالمان دینی چنان اعتمادی بر شیخ داشتند که تعبیر به اینکه -ایشان مورد وثوق و اطمینان است - توهین به اوست».^۲

مامقانی خدشه و تأمل در وثاقت و عدالت و بزرگی شیخ صدوق را، مانند تأمل در نور خورشید فروزان بر می‌شمرد و می‌نویسد: حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف در حق وی فرموده است: «خدای سبحان به وسیله او به مردم بهره می‌رساند» و این خود توثیق و تعدیل اوست».^۳

شهید ثانی، روشنی وثاقت او را مانند وثاقت سلمان و ابوذر می‌داند.^۴ علامه بحر العلوم در توصیف شیخ صدوق، می‌فرماید: «شیخ صدوق، بزرگ

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۹۱؛ شاهرودی، سید محمود، قراءات فقهیه معاصره، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. حرعاملی، محمد، الفوائد الطوسیه، ص ۷.

۳. مامقانی، تنقیح المقام، ج ۳، ص ۱۵۴.

۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح لمعه الدمشقیه، (حاشیه کلاتر)، ج ۹، ص ۲۶۵.

بزرگان و استاد راویان شیعه و ستونی از ستونهای شریعت اسلام و پیشوای محدّثان است و در آن چه از امامان شیعه علیهم السلام نقل می کند، راست گفتار...^۱

نظیر این تعبیر را شیخ طوسی^۲، نجاشی^۳، علامه حلی^۴، ابن داوود^۵، سید ابن طاووس^۶ و تستری^۷ از شیخ دارد.

مؤلف تاسیس الشیعه معتقد است، همانند او در میان دانشمندان اسلامی وجود ندارد.^۸

عالمان اهل سنت نیز به وصف شیخ صدوق پرداخته اند: خیرالدین زرکلی می نویسد: «محمد بن علی بن حسین، معروف به - شیخ صدوق - مانند او در بین علمای قم یافت نشده است. درری اقامت داشت و در منطقه شرق و خراسان مقام والایی داشت».^۹

عمر رضا کحاله از عالمان اهل سنت معتقد است، محمد بن علی بن الحسین... شیعی (ابو جعفر) مفسر، فقیه، اصولی، محدث حافظ، آشنای به رجال... بوده است.^{۱۰}

با وجود چنین توصیفات، به طور قطع شیوه معامله با مراسیل او متفاوت خواهد بود.

عده ای قائل به حجیت مطلق مراسیل شیخ صدوق هستند، این عده دلیل

۱. بروجردی، سید مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲. طوسی، محمد، رجال طوسی، ص ۴۳۹؛ همو، الفهرست، ص ۴۳۴.

۳. نجاشی، احمد، رجال نجاشی، ص ۳۷۹.

۴. حلی، حسن، خلاصه الاقوال فی معرفة علم الرجال، ص ۱۴۷.

۵. ابن داوود حلی، تقی الدین، رجال ابن داود، ج ۱، ص ۱۷۹.

۶. کلانتر، سید محمد، حاشیه الروضه البهیة فی شرح لمعه الدمشقیة، ج ۹، ص ۲۶۵.

۷. تستری، اسدالله، مقایس الأنوار و نفائس الأسرار، ج ۱، ص ۷.

۸. صدر، سید حسن، تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۲۶۲.

۹. زرکلی، خیرالدین، اعلام، ج ۶، ص ۲۷۴.

۱۰. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۳.

نظر خود را عبارت شیخ در مقدمه‌ی کتاب من لایحضره الفقیه می‌دانند که می‌فرماید: «من در این کتاب مثل بقیه مصنفان قصد گردآوری همه روایات را نداشتم بلکه تصمیم گرفتم فقط روایاتی را ذکر کنم که بر مبنای آن فتوا می‌دهم و به صحت آن‌ها حکم می‌کنم و به حجیت آن‌ها بین خودم و خدای خودم معتقد هستم» این عبارت گویای آن است که هر آنچه از روایات در کتاب من لایحضره الفقیه آمده از نظر شیخ صدوق حجت و قابل اخذ بوده، قطعاً اگر روایاتی از نظر سندی مشکل داشته یا راویان ضعیف و مجهول در سند روایات وجود داشتند، نمی‌توانست مورد استناد فتوای شیخ صدوق قرار بگیرد.^۱

با توجه به این مقدمه، عده‌ای، از جمله اخباریان شیعه، نتیجه گرفته‌اند احادیث این کتاب همگی از شرایط صحت برخوردار بوده و برای هر عصر و زمانی قابل اعتماد هستند؛ شیخ حرعاملی معتقد است: «این سخن به طور صریح حکایت از جزم به صحت احادیث من لایحضره الفقیه و شهادت این دانشمند به ثبوت آن دارد».^۲

محقق بحرانی در این زمینه می‌نویسد: «گروهی از اصحاب را دیده‌ام که مراسیل صدوق را صحیح می‌دانند و می‌گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست، و از جمله آنها که مراسیل او را صحیح می‌دانند داماد در مختلف و شهید در شرح ارشاد و سید داماد در حواشی فقیه است».^۳

بنابراین گرچه روایت مرسل است؛ اما چون شیخ صدوق آن را نقل کرده است، قابل استناد است.

●● شیخ صدوق، به گونه جزم و قطع روایت را گزارش کرده و عبارت «قوله» را به کار برده است. بسیاری از بزرگان میان منویاتی که شیخ صدوق به عنوان (قوله صلی‌الله‌علیه‌وآله) و یا (روی عنه) آورده است تفاوت قائل

۱. نور مفیدی، مجتبی، دروس خارج: <http://www.noormofidi.com/print.asp?id=۶۸۰>.

۲. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲.

۳. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۳.

شده‌اند.^۱ عده‌ای بر این عقیده‌اند هرگاه شیخ صدوق با تعابیر جزمی، مانند قال الصادق علیه السلام مرسل را نقل کرده باشد این تعبیر حاکی از اطمینان وی به صحت روایت بوده و چنین روایت مرسلی معتبر است؛ اما اگر با تعبیر غیر مانند «روی عن الصادق علیه السلام...» یا «فی روایة...» ذکر کرده باشد، نمی‌توان به صحت روایت حکم نمود.

شهید صدر تقریب مسأله را، چنین بیان می‌کند: «خبر مرسل اگر به لسان (قال رسول الله) باشد نه به لسان (روی عن رسول الله) و احتمال عقلانی داده شود که این نقل مستند به تواتر است در آن صورت اصاله الحس بر خبر حاکم خواهد بود و احتمال این که خبر در زمان شیخ صدوق متواتر بوده است احتمال عقلانی است.»^۲

از جمله قائلین این نظر حضرت امام است،^۳ امام خمینی علت اعتماد به این گونه مرسلات شیخ صدوق، را آن می‌داند که نقل این چنینی صدوق، دلالت بر اعتماد او بر خبر می‌کند؛ این اعتماد یا به جهت وثاقت راویان و یا به علت قیام قرائن دلالت کننده بر صحت خبر در نزد او بوده است.^۴

وی در پاسخ به این اشکال که توثیق یا تصحیح صدوق، ناشی از اجتهاد او است که برای دیگران حجت نیست، می‌نویسد: «باتوجه به مشی صدوق، این نکته روشن است که او اهل اجتهاد متعارف نبوده و بنابراین، می‌توانیم اطمینان پیدا کنیم که توثیق و تصحیح او، ناشی از قرائنی آشکار بوده است که اگر به ما نیز می‌رسید، آن خبر را حجت می‌دانستیم».^۵

اعتماد حضرت امام خمینی رحمه الله علیه به مرسلات صدوق تا آن جا است که

۱. جزائری، سید محمد جعفر، هدی الطالب فی شرح المکاسب، ج ۶، ص ۲۸۸.

۲. صدر (شهید)، سید محمد باقر، القواعد الفقهیه (مباحث الاصول)، ج ۴، ص ۵۰۳.

۳. ر. ک: خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۲۸؛ المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۴۹ و ۱۵۴.

۴. خمینی، روح الله، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۵. همان.



رد این چنین روایاتی را مساوی با جرأت بر مولا ورد روایات او می‌داند؛^۱

●● شهرت روایی: مثبتیتین قاعده، برای جبران ضعف سند به اشتهار حدیث تمسک نموده و اشتهار را مجبر سند دانسته‌اند. بر این مبنا شهرت، جابر ضعف سند است، در این بخش تنها کلام برخی از بزرگان مطرح می‌شود:

جزائری در حاشیه خود بر مکاسب می‌نویسد: «نبوی مرسل منجربه عمل اصحاب و شهرت بین الفریقین است و بزرگان گواه بر این مطلبند. از تعبیر شیخ صدوق نسبت به اسناد روایت به پیامبر، جزم ظاهر می‌شود. بنابراین روایت، از مراسیل معتبره‌ای است که استناد به آن صحیح می‌باشد».^۲

صاحب عناوین، خبر را مشهور و در زبان فقها تلقی به قبول دانسته، به گونه‌ای که نیازی به بحث سندی نمی‌بیند.^۳

سید حسن بجنوردی معتقد است: «خبر از حیث سند مشهور و معروف است و وثوق و اطمینان به صدور آن از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هست؛ زیرا افزون بر اشتهار، فقها به آن عمل کرده‌اند».^۴

شهید صدر در بحث از حجیت روایات مرسله می‌گوید: «اگر به این روایات، شهرت عظیم میان تمام مسلمین در قرن‌های متعدد تا زمان ما ضمیمه شود، بعید نیست که از این جهت، ادعای تواتر و اطمینان نسبت به این روایات شود».^۵ امام خمینی رحمه‌الله علیه، در این باره می‌نویسد: «اشکالی نیست در اینکه روایت مورد اعتماد است؛ زیرا میان فقهای شیعه و سنی مشهور است».^۶ همین نظر را بزرگان دیگری نیز دارند.^۷

۱. خمینی، روح الله، المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. جزائری، سید محمد جعفر، هدی الطالب فی شرح المكاسب، ج ۶، ص ۲۸۸.

۳. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهیه، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۱.

۵. صدر (شهید)، سید محمد باقر، القواعد الفقهیه (مباحث الاصول)، ج ۴، ص ۵۰۲.

۶. خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۷۲۶.

۷. سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ج ۲، ص ۱۱۳؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۲؛ مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیه الأساسیه، ج ۱، ص ۲۴۵؛ فاضل النکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۶.

●● شهرت عملی: فقها به این روایت عمل کرده‌اند و در موارد بسیاری از فقه به آن استدلال نموده و پاسخ مسائل فقهی را داده‌اند. شیخ طوسی در مواضع عدیده در خلاف و مبسوط و مؤتلف، به این روایت استدلال کرده است.^۱ همچنین بسیاری از فقهای دیگر متقدم^۲ و متأخرین^۳ در مسائل فقهی به این روایت تمسک جسته‌اند. فقهای از معاصرین^۴ نیز این روایت را مستمسک مسائل فقهی خود نموده‌اند.

با توجه به استناد اکثر فقها به این روایت نتیجه گرفته می‌شود، با وجود آن‌که روایت از نظر سندی دچار مشکل است، عمل اصحاب جابر ضعیف سند می‌باشد.^۵

۱. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۲۴؛ ج ۶، ص ۴۱۹؛ همو، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۱۳۰؛ ج ۳، ص ۳۴۳؛ ج ۸، ص ۷۱؛ طبرسی، فضل، المؤتلف من المختلف، ج ۲، ص ۱۲ و ص ۶۰۵.
۲. ابن براج، عبد العزیز، المهذب، ج ۱، ص ۳۹۵؛ حلبی، ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۲۰۷ و ۳۲۸؛ ابن ادریس، السرائر، ج ۱، ص ۴۷۶؛ و: محقق حلی، جعفر، الرسائل التسع، ص ۲۴۵؛ حلی، حسن، تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۲، ص ۳۸۱؛ همو، تذکره الفقها، ج ۹، ص ۳۴۴؛ همو، مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۴۱۴؛ ج ۵، ص ۱۸۹؛ ج ۸، ص ۱۱۰؛ همو، منتهی المطلب، ج ۱۵، ص ۱۰۸ و ص ۵۱۸؛ کرکی (محقق)، علی، جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۶۳؛ ج ۴، ص ۶۵؛ عاملی (شهید اول)، محمد، الدروس، ج ۲، ص ۲۳۱؛ ج ۳، ص ۲۱۵؛ همو، غایه المراد، ج ۴، ص ۲۸۷؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضه البهیة، ج ۶، ص ۳۲۲؛ همو، فوائد القواعد، ص ۵۲۹؛ مسالک الافهام، ج ۳، ص ۷۹؛ ج ۷، ص ۱۶۷؛ ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ ج ۱۳، ص ۲۰؛ ج ۱۵، ص ۲۹؛ حلی، جمال الدین، المذهب البار، ج ۲، ص ۳۲۱؛ ج ۴، ص ۳۴۶؛ صیمری، مفلح، غلیه المرام، ج ۱، ص ۵۱۸ و ص ۵۳۴؛ احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۲۶ و ج ۳، ص ۴۹۶.
۳. کبدری، قطب الدین، اصباح الشیعه، ص ۲۲۳؛ فیض کاشانی، محمد محسن، مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۳۸؛ حر عاملی، محمد، هدایه الامه، ج ۸، ص ۲۸۲؛ فاضل هندی، محمد، کشف اللثام، ج ۷، ص ۶۷؛ بحرانی، یوسف، الحدائق، ج ۲۳، ص ۲۶۷؛ بحرانی، ال عصفور، الانوار الموماع، ج ۱۴، ص ۴۸۳؛ عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه، ج ۱۲، ص ۵۷۷؛ کاشف الغطاء، جعفر، انوار الفقاهه، ص ۱۲؛ حائری، سید علی، ریاض المسائل، ج ۱، ص ۴۲۳؛ میرزای قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، ج ۱، ص ۳۴۸؛ قزوینی، سید علی، الاجتهاد و التقليد، ص ۴۴۶؛ همدانی، آقازضا، مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۱۲۹ و ص ۲۶۴؛ غروی، ملاعلی، ابیضاح الغوامض، ص ۱۵؛ خراسانی، محمد کاظم، اللمعات النیره، ج ۱، ص ۸۳؛ کاشانی، ملاحبیب، تسهیل المسالک، ص ۶.
۴. خمینی، روح الله، القواعد الفقهی، ج ۱، ص ۱۰؛ همو، تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۷۸؛ همو، کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۴۲۱؛ سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۵ و: گلپایگانی، سید محمد رضا، الدر المنضود، ج ۳، ص ۳۸۵؛ همو، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۲۲؛ اراکی، محمد علی، الخیارات، ص ۴۴۷؛ شوشتری، محمد تقی، النعجه فی شرح اللمعه، ج ۱۰، ص ۱۰۶؛ حسینی روحانی، سید محمد، القواعد الفقهیه، ج ۵، ص ۳۸۳.
۵. رک: انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۸۲؛ مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه، ج ۱، ص ۲۴۶.



●● اگر مبنا در پذیرش خبر واحد موثق الصدور بودن آن باشد نه ثقه بودن راوی، در آن صورت هیچ خدشه‌ای به روایت وارد نمی‌شود. چنان‌چه بجنوردی با توجه به مبنای خاص خود در عمل به خبر واحد این حدیث را معتبر دانسته‌اند؛ زیرا مبنای ایشان در پذیرش خبر واحد، با اتکاء به بناء عقلا خبر موثق الصدور است نه خبر ثقه. وی می‌نویسد:

«این روایت بین اصحاب معروف و مشهور است، لکن به حسب صناعت حدیث، ادله حجیت خبر واحد در صورتی شامل این روایت می‌شود که موضوع حجیت را مسند بودن روایت ندانیم، بدین معنی که بگوییم تمام سلسله حدیث باید معتبر باشد و منتهی به امام معصوم یا پیغمبر اکرم شود. ممکن است از این حیث گروهی در حجیت این روایت اشکال کنند، لکن ما در مبحث حجیت خبر واحد مبنای دیگری را اختیار کرده و گفته‌ایم که موضوع حجیت در خبر واحد خبر موثق الصدور است نه خبر ثقه یا خبر صحیح اعلائی. عمده مدرک ما هم در این مبنا همان بنای عقلا است. در واقع موضوع حجیت نزد عقلا عبارت است از خبری که خود موجب وثوق به صدورش باشد، وثاقت راوی موضوعیت ندارد. در وثوق به صدور نیز گاه وثوق به صدور ممکن است از وثاقت راوی یا عدالت وی حاصل شود، گاه ممکن است قرائن دیگری هم در روایت باشد که آن قرائن سبب وثوق به صدور بشود. آنچه برای ما معتبر است و بنای عقلا هم بر آن قائم است «الخبر الواحد الموثوق الصدور» است. در روایت مورد بحث، درست است که خبر مسند نیست و تمام سلسله سندش امامی نیستند لکن ما وثوق به صدور می‌خواهیم و هنگامی که بزرگان فقه‌های عظام ما از متقدمین امثال صدوقین و پدر آنها علی بن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی قدس سرهما و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند و خبر تلقی به قبول شده است و نزد همه مشهور است دیگر نمی‌توان در حجیت آن خدشه کرد، زیرا

از عمل امثال صدوقین و پدر آنان و مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر ذلک، وثوق به صدور پیدا می‌شود.^۱

مواردی که برای صحت روایت بیان شد، شاید از نظر برخی بزرگان از جهاتی مورد ایراد و اشکال باشد، ولیکن در مجموع، موجب اطمینان و وثوق به صدور روایت خواهد بود.

الف- ۲: دلالت روایت

اگر از مشکل سندی روایت چشم پوشی شود، در مورد دلالت روایت نیز نظر واحدی وجود ندارد؛ در این قسمت ابتدا نظر مثبتین و سپس نظر نافیان در قالب اشکال و پاسخ مطرح می‌شود.

صاحب عناوین که از مثبتین دلالتی این روایت است می‌فرماید: «انصاف این است که حدیث به تمام معنا به قاعده نفی سبیل دلالت دارد مگر اینکه از ناحیه سند مورد مناقشه قرار گیرد».^۲

بجنوردی در این زمینه می‌نویسد:

«روایت "الاسلام یعلو ولا یعلی علیه" دو جمله است یک جمله اثباتی و یک جمله سلبی، جمله ایجابی می‌گوید «الاسلام یعلو» و جمله سلبی آن هم «و لا یعلی علیه» است. مفاد جمله اولی که همان جمله موجب باشد یعنی همیشه در احکامی که برای امور مسلمانها تشریع شده است علو مسلمانها بر کفار مراعات شده است، مؤدای جمله سلبیه هم این است که کفار بر مسلمانها از ناحیه همین احکام شرعیه علوی ندارند. بنابراین بعد قانونی، جمله دوم که سالبه است هرگونه علو و سبیلی را از غیر مسلمانها بر مسلمانها سلب می‌کند. این همان قاعده‌ای است که در مقام بیان آن هستیم. بنابراین روایت پیغمبر اکرم هم به حسب جمله اول یعنی جمله

۱. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۵۲.

۲. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهیه، ج ۲، ص ۳۵۳.

موجبۀ هم به حسب جملۀ ثانی که جملۀ سالبه است دلالت تام و تمام بر حاجیت قاعدۀ نفی سبیل دارد».^۱

نزدیک به همین عبارت را سید حسن بجنوردی نیز بیان کرده است.^۲

به عقیده آیت‌الله فاضل، اگر در دلالت روایت بر قاعدۀ نفی سبیل، به فهم فقها که بزرگ‌ترین قرینه است بسنده شود بحثی نیست؛ زیرا آنان در موارد بسیار بدون هیچ اشکالی به دلالت روایت، بر قاعدۀ استدلال می‌کنند. و اگر بر اساس قواعد الفاظ استدلال شود، باید توجه داشت، متعلق جملۀ «الاسلام یعلو» حذف شده، بنابراین، مراد از متعلق یا مطلق غیر اسلام است و یا به قرینه مقابله اسلام با کافران، تنها کافران مقصودند. در این صورت، جملۀ اول بر علو اسلام بر کافران دلالت دارد. همین جملۀ اول نیز بر عدم علو کافران و مساوی نبودن اسلام و کافران دلالت می‌کند. جملۀ دوم نیز از جهتی تأکید جملۀ اول است و از جهتی دلالت می‌کند که از کافران چیزی بر اسلام علو نخواهد داشت. بنابراین، مدلول بخش فراز اول عبارت است از علو اسلام و عدم علو کافران بر اسلام. جزء دوم نیز بر عدم علو کافران و نیز عدم برابری آنان با اسلام دلالت می‌کند. در نتیجۀ علو اسلام بر غیر خودش تمام خواهد بود.^۳

صاحب جواهر، برای اثبات عدم حاجیت کافر بر مسلمان در باب ارث می‌نویسد:

«از روایات استفاده می‌شود که مسلمان از کافرا ارث می‌برد ولی کافرا از مسلمان ارث نمی‌برد و همچنین کافر حاجب مسلمان نمی‌شود و برای این حکم در روایات به «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» علت آورده شده است و از

۱. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۴؛ و نیز رک: انصاری شیرازی، قدرت‌الله، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۳. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۸.

عموم تعلیل روشن می شود که در هیچ یک از ابواب فقهی ولایت کافر بر مسلمان صحیح نیست»^۱.

با پذیرش دلالت روایت، دومین مستند قاعده نیز محقق می شود؛ در این میان برخی از بزرگان اشکالاتی به روایت وارد کرده اند، که در ذیل به بیان بعضی از آن ها پرداخته می شود.

الف- ۳: اشکالات بر روایت

اشکال اول: روایت دلالت بر علو دین اسلام بر سایر ادیان دارد، و دلالتی بر علو مسلمین بر کفار ندارد؛ «اگر فقط همین دو جمله موجود در روایت، صادر شده باشد و قرینه لفظی یا حالی دیگری در میان نبوده باشد، بعید نیست که مراد برتری اسلام بر سایر ادیان - مطلقا یا فقط ادیان آسمانی - باشد»^۲.

«این حدیث شریف دلالت بر علو اسلام بر سایر ادیان دارد نه علو مسلمین بر کفار در احکام تشریعی، آنچه از کلمه اسلام فهمیده می شود این است که دین اسلام محکم ترین و عالی ترین دین الهی است و هیچ دین بهتر و برتری از اسلام نیست، اسلام آخرین دین الهی متضمن ضوابط و مقرراتی است که سعادت ابدی انسان را تضمین می کند و جهانیان را به پیروی از خود دعوت نموده و بارها در این وادی تحدی نموده است اما این مطلب هیچ دلالت بر این که احکام اسلام به گونه ای وضع شده باشند که در هر حال مسلمین را به کفار برتری داده و جانب مسلمین را رعایت کرده باشد ندارد»^۳.

خوئی در این زمینه می نویسد: «نبوی مذکور مجمل است، پس استدلال به آن، بر مطلوب جایز نیست؛ چون امکان دارد مراد از آن، این باشد که اسلام غالب بر بقیه ادیان در عالم است و امکان دارد که مراد از آن اشرفیت اسلام

۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۹، ص ۲۰۷.

۲. قمی، سید تقی طباطبائی، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة، ص ۱۴۲؛ همو، مبانی منهاج الصالحین، ج ۷، ص ۲۱۳؛ ج ۹، ص ۵.

۳. امینی، محمد رضا، اسلام و سلطه ناپذیری، سایت بنیاد قرآنی بلال، www.qfbelal.com.

بر سائر مذاهب باشد، و ممکن است مراد از آن علوّ حجّت و سمّو برهانش باشد؛ به خاطر این که حقیقت اسلام مستند به حجج واضح و براهین لائحه است»^۱.

«معنای علوّ اسلام این است که ادله‌ای که حقانیت آن را اثبات می‌کند از ادله ملل دیگر اقوی است و مغلوب نمی‌شود. از روایت بیشتر از این استفاده نمی‌شود»^۲ این نظر را برخی دیگر از بزرگان نیز دارند.^۳

پاسخ اشکال: بجنوردی در پاسخ به این اشکال می‌گوید:

«اسلام عبارت است از مجموعه احکام و قوانین؛ وقتی گفته می‌شود اسلام، علو و برتری دارد یعنی همان مجموعه قوانین و احکام.. موجب علو مسلم است بر کافر، در تمامی اموری که بین آنها واقع می‌شود؛ در تمام این مسائل اعم از روابط فردی و اجتماعی کفار نمی‌توانند بر مسلمانان علو و سلطه داشته باشند. بنابراین در دین اسلام از طرف باری تعالی هیچ گونه حکمی تشریع نشده است که موجب علو و سلطنت کافر بر مسلم باشد این امور باطل و منفی اند و اعتبار حقوقی ندارند. بنابراین با توجه به اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام قانون گذاری است اخبار از یک امر خارجی نمی‌کند بلکه می‌خواهد یک قاعده کلی جعل کند و بگوید که لازمه دین اسلام آن است که هر کس متدین به این دین شد دارای علو بر غیر مسلم است و قوانین اسلامی نباید سبب علو کفار بر مسلمانان باشد»^۴.

آیت الله فاضل نیز می‌نویسد: «حمل روایت بر این که اسلام از نظر حجّت و برهان بر سائر ادیان برتری دارد در غایت بُعد است، و چنین احتمالی مبطل

۱. خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، ص ۴۹۱.

۲. قتی، سید تقی طباطبایی، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة، ص ۱۴۲.

۳. زنجانی، موسی، کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۶؛ قتی، سید تقی طباطبایی، عمدة المطالب فی التعلیق علی المکاسب، ج ۱، ص ۴۴۷؛ همو، مبانی منهاج الصالحین، ج ۹، ص ۵؛ تبریزی، راضی، تحلیل الکلام فی الفقه الاسلامی، ص ۲۴۴.

۴. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، صص ۳۵۴-۳۵۶ (تلخیص).

استدلال به روایت نیست، به خصوص بعد از عدم مساعدت معنی علوبه معنای غلبه بر خصم در مقام احتجاج؛ به خاطر این که علوبه معنی تسلط و غلبه با حجت، تسلط بر خصم محسوب نمی شود.^۱

در این روایت مراد از اسلام، مسلمانان و متدینین به این آیین است و روایت در صدد جعل یک حکم شرعی است، نه خبر دادن از یک امر تکوینی، پس مفاد این حدیث این است که در اموری که کفار با مسلمانان ارتباط پیدا می کنند، حکم آن به نفع مسلمانان جعل شده است.

اشکال دوم: دلالت حدیث شریف، برتری معنوی است نه ظاهری: «آن چه به دلالت التزامیه از این حدیث فهمیده می شود این است که از آن جا که اسلام کامل ترین و عالی ترین دین الهی است و عمل به احکام آن موجب ارتقاء روحی و کسب کمالات معنوی توسط مسلمین است لذا به خاطر پایبندی به احکام و کسب کمالات معنوی به مراتب از کفار برتر خواهند بود؛ اما این برتری صرفاً برتری معنوی است و دلالت بر این مطلب ندارد که مسلمین از نظر احکام تشریعی اسلام نیز برتر باشند و اسلام قوانین خود را به سود مسلم وضع نموده باشد و احکام اسلامی سبب سلطه مسلمانان بر غیر مسلمانان باشد و این همان عزتی است که خدوند متعال آن را از آن خود، رسول و مؤمنین دانسته است.»^۲ «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۳

پاسخ اشکال: «احتمال اینکه علوبه معنای شرافت و علو مرتبه باشد، خلاف ظاهر است؛ زیرا اولاً متبادر از علو، برتری حسی و استیلاء است؛ ثانیاً علوبه معنای شرافت، امری واضح برای مسلمانان است و نیازی به بیان، آن هم با تأکید، ندارد»^۴.

۱. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۴۴.

۲. رک: مصطفوی، کاظم، مائة قاعدة فقهية، ص ۲۹۴؛ عراقی، ضیاء الدین، شرح تبصرو المتعلمین، ج ۴، ص ۳۷۵؛ امینی، محمد رضا، اسلام و سلطه ناپذیری، سایت بنیاد قرآنی بلال، www.qfbelal.com

۳. سوره منافقون، آیه ۸

۴. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ص ۱۵۹.



«ظاهر، از حدیث با توجه به قرائن حالیه‌ای که در روایت وجود دارد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام تشریع است که اسلام موجب علو مسلم بر غیر مسلم است و خداوند تعالی در عالم اعتبار تشریعی آن را به مسلم عطا فرموده است و این علو غیر از معنویاتی است که هر مسلمانی واجد آن است. اصولاً در مقام قانون‌گذاری اگر علوی به مسلم بخشیده شده است این علو باید در حیطه قانونی اعتبار شده باشد»^۱.

علاوه بر این از پاسخی که به اشکال قبل داده شد، می‌توان برای پاسخ این اشکال نیز استفاده نمود.

اشکال سوم: این حدیث اخبار است نه انشاء: اشکال روایت از نظر دلالتی این است که روایت در صدد ارشاد و خبر دادن از برتری ذاتی اسلام است و در مقام بیان حکم تشریعی نیست.^۲ اسلام دارای علو است چرا که موجب سعادت دنیا و آخرت است. برای همین متدینین به این دین بر سایر ادیان علو دارند.^۳

تبیین اشکال به این گونه است: «آن چه از سیاق روایت شریف برمی‌آید این است که، روایت در مقام اخبار از علو اسلام در زمان آینده است و می‌خواهد بگوید: اسلام در تمام عالم منتشر خواهد شد و حکومت منحصر به دین اسلام خواهد بود؛ همانند آیه شریفه که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۴ بنا بر این روایت، اخبار از غلبه دین توحیدی اسلام بر تمامی ادیان در زمان ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و استعمال خبر در انشاء نیاز به قرینه دارد»^۵.

پاسخ اشکال: آیت‌الله فاضل در جواب اشکال مطرح شده می‌فرماید: «به نظر می‌رسد آن چه در ذیل حدیث شریف ذکر شده «الْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ

۱. مراغی، میرفتاح، العناوين الفقيه، ص ۳۵۳.

۲. مصطفوی، کاظم، مائة قاعدة فقهیه، ص ۲۹۴؛ فقی، سید تقی طباطبایی، مبانی منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴. سوره توبه، آیه ۳۲.

۵. رک: فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۸.

وَلَا يَرْثُونَ»، در اثبات قاعده، مدّ نظر فقهای عظام بوده است و همین مورد را قرینه برای مجوز استعمال خبر در انشاء دانسته‌اند. اگر چنانچه حدیث ذیل مذکور را نمی‌داشت این احتمال وجود داشت که حدیث در مقام اخبار از علو اسلام در زمان آیند باشد و لکن ذیل مذکور در حدیث به دو امر ارشاد می‌کند: اول آن‌که روایت در مقام جعل حکم است نه اخبار، دوم: مقابل اسلام کفار قرار می‌گیرند نه کفر، پس مراد از اسلام مسلمانان متدین به اسلام هستند نه نفس اسلام.^۱

البته باید توجه داشت پاسخ آیت الله فاضل با توجه به روایتی است که نسبت به روایت اصلی دارای زیادت است؛ بنابراین، این پاسخ برای کسانی که قائل به این زیاده در روایت نیستند کاربردی نخواهد بود؛ با این حال بدون این زیاده نیز این اشکال قابل پاسخ است:

«با توجه به اینکه پیامبر در مقام قانون‌گذاری است، اخبار از یک امر خارجی نمی‌کند، بلکه یک قاعده کلی جعل می‌نماید که لازمه دین اسلام است که هر کس متدین به این دین شد دارای علو بر غیر مسلم است و احکام و قوانین اسلامی نباید باعث علو کافر بر مسلمانان و مؤمنان باشد».^۲

مراغی در پاسخ این اشکال می‌نویسد:

«این احتمال که مقصود اخبار از این باشد که در آینده شوکت و عظمت اسلام زیاد خواهد شد درست نیست. زیرا اولاً: اخبار از این گونه مطالب جزء وظایف شارع نیست. ثانیاً: خبر با واقعیت خارجی ناسازگار است و روز به روز قهرو سلطه کافران افزون می‌شود. ثالثاً: جمله «لا یعلی علیہ» بر نفی علوبه طور کلی و دائمی دلالت می‌کند؛ زیرا در اصول ثابت شده است که جمله نکره‌ای که نفی می‌شود، بر عموم دلالت دارد. بنابراین، باید روایت را بر انشاء این معنا حمل

۱. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۳۸.

۲. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۴.



کنیم که مسلمانان نباید کاری کنند که کافران بر آن‌ها علو و سلطه پیدا کنند. حمل بر این معنا، افزون بر اینکه اشکالات را دفع می‌کند، با مقام تشریع نیز سازگار است و مضمون قاعده را نیز اثبات خواهد کرد.^۱

از میان سه دلیل مراغی، تنها پاسخ سوم قابل پذیرش است، دو پاسخ اول قابل مناقشه می‌باشند، از این جهت که صحیح است، اخبار از این گونه مطالب جزء وظایف شارع نیست، اما شارع به دلائل گوناگون، از جمله به عنوان اخبار غیبی و همچنین امید بخشی به مسلمانان این گونه اخبار را دارد؛ نمونه آن آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲ و آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» می‌باشد که در سه سوره قرآن ذکر شده است؛^۳ و این که خبر با واقعیت خارجی ناسازگار است نیز صحیح نیست؛ زیرا اولاً خداوند نهایت امر را می‌فرماید، که در نهایت اسلام بر سائرادیان غالب خواهد شد؛ ثانیاً، با وجود جنگ و کشتار مسلمانان و غلبه کفار بر مسلمانان در برخی کشورها، اما اخبار و گزارش‌ها، حاکی از گسترش گرایش به اسلام در جهان می‌باشد؛

اشکال چهارم: مراد از روایت، علو اسلام در حجت و برهان است: «به این معنی که اهل ملل اگر ارااده ابطال دین اسلام با براهین را داشته باشند مسلمانان در اقامه حجت و اثبات اسلام بر آنان برتری دارند؛ سائرادیان قدرت مقابله با اسلام از نظر حجت و برهان را ندارند»؛^۴ آیت‌الله مکارم پس از ذکر چهار احتمال معنایی در حدیث^۵ این معنا را اظهر می‌شمارد.^۶ امام

۱. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهیة، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

۴. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهیة، ج ۲، ص ۳۵۶؛ تبریزی، راضی بن محمد، تحلیل الکلام فی الفقه الاسلام، ص ۲۴۴.

۵. عدم علو تکوینی، تشریعی، در آخرت و در حجت و برهان.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهه، کتاب البیع، ص ۵۶۹ در این کتاب سه احتمال مطرح شده است؛ کتاب النکاح، ج ۲، ص ۵۹.

خمینی رحمه الله علیه، این معنا را، یکی از معانی محتمل در روایت می داند.^۱ و آیت الله خوئی معتقد است، معنای روایت همین معنا است.^۲

پاسخ اشکال: مراغی، این اشکال را چنین پاسخ می دهد:

«ظاهرا از (علو) تسلط و از غلبه با حجج، دفع خصم است، و تسلط براو محسوب نمی شود؛ پس حمل کردن علو بر «غلبه بر خصم» برخلاف ظاهر واژه (علو) است، با آن که برتری اسلام به وسیله استدلال، امری دائمی است، نه آن که گاهی باشد و گاهی نباشد، مضافاً به این که اثبات برتری اسلام دلالت بر دوام آن نمی کند اگر چه نفی برتری غیر اسلام دلالت بر عدم برتری دائمی دارد. پس، از روایت استفاده صریح بر برتری دائمی اسلام نمی شود، با این که استدلال بر برتری دائمی آن وجود دارد. بنابراین عبارت بر مدعی تطابق ندارد، به خلاف آن جا که آن را بر معنای سابق یعنی نفی تسلط شرعی حمل کنیم چرا که در آن صورت عبارت با هر دو جزء اش بر مدعی تطبیق می کند و آن دو جزء عبارتند از عدم تسلط دائمی کافر و تسلط مسلمان در بعضی اوقات بر حسب حکم شرع.»^۳

اشکال پنجم: ظاهراً خبر، عدم تسلط کافر به صورت مطلق است در حالی که مواردی خلاف ظاهر وجود دارد، مانند این که «گاهی به واسطه قرض یا ضمان یا مانند آن از مطالبات، تسلط ایجاد می شود، پس باید دست از ظاهر برداشت، راه های خروج از ظاهر نیز متعدد است، در نتیجه موجب اجمال خواهد شد.»^۴

پاسخ اشکال: «اولاً: تخصیص به صورت مطلق، اولی از سائر مجازات است، به ویژه زمانی که آن چه از تحت عموم خارج می شود اندک و آن چه تحت

۱. خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، (طبع الحدیثه)، ج ۳، ص ۴۲۱.

۲. خوئی، سید ابوالقاسم، موسوعه الامام الخوئی، ج ۸، ص ۳۱۴.

۳. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقہیة، ج ۲، ص ۳۵۶.

۴. همان.

اطلاق باقی می‌ماند، بسیار باشد؛ پس تسلط کافر بر مسلمانان به طور مطلق منتفی است، مگر این که با دلیل از تحت عموم خارج شود؛ ثانیاً: خبر احتیاج به تخصیص ندارد، بلکه شامل این فروض نمی‌شود تا احتیاج به دلیل داشته باشد، زیرا متبادر از (الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ) یعنی، با اصل شرع، به این معنی که شارع کفار را بر مسلمانان از ابتداء مسلط نکرده است؛ اما اگر مسلمان عملی انجام دهد که موجب سلطه کافر بر خود شود، این مسأله شخصی بوده و لطمه ای به علو اسلام نداشته، و امر خارجی محسوب می‌شود.^۱

با توجه به اشکالات وارده چه از جهت سندی و چه از نظر دلالتی، اگر پاسخ‌های مطرح شده قانع کننده نباشند روایت اتقان خود را برای اثبات قاعده از دست خواهد داد. پس نیاز به ادله دیگر برای اثبات قاعده خواهد بود و اگر پاسخ‌ها قانع کننده باشد چنانچه در بحث دلالتی از منظر مثبتین قاعده مطرح شد، به موجب این روایت هیچ گونه حکمی که موجب علو کفار بر مسلمین شود از ناحیه شرع جعل نشده است.^۲

ب) سائر روایات

روایات دیگری نیز وجود دارد که بر عزت و علو مسلمان و شرف آنان دلالت دارد و در نتیجه، به دلالت التزامی، مؤید مفاد قاعده می‌باشد. روایات ذیل از آن جمله است:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله: «الإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ»^۳ اسلام، به علو انسان می‌افزاید و او را پایین نمی‌برد.

همچنین فرموده‌اند: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الإِسْلَامِ فَإِلَإِسْلَامُ يَزِيدُ الْمُتْسِلِمَ خَيْرًا وَ

۱. مراغی، میرفتاح، العناوين الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲. رک: مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفاعل فی القواعد الفقهية الأساسية، ج ۱، ص ۲۴۶؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۳۸؛ حسینی شیرازی، سید محمد، فقه العولمة، ص ۲۸۰.

۳. صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴؛ حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴؛ حلی، حسن، نهج الحق، ص ۵۱۵؛ احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ موسوی، سید فخر بن معد، ایمان‌ابی طالب، ص ۱۶۴.

لَا يَزِيدُهُ شَرًّا^۱ مسلمان به خاطر اسلام آوردن نباید ضرر کند. پس اسلام به مسلمان خیر می‌رساند و شر نمی‌رساند.

۲- امام باقر علیه‌السلام: «أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزِدْهُ بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا»^۲ «لَا يَزِدَادُ بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا»^۳

۳- امام صادق علیه‌السلام: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا»^۴

۴- امام صادق علیه‌السلام: «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ فَقَالَ تَرْتُمُهُمْ وَلَا يَرْتُونَا لِأَنَّ الْإِسْلَامَ لَمْ يَزِدْهُ فِي حَقِّهِ إِلَّا شِدَّةً»^۵ «إِنَّ الْإِسْلَامَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا عِزًّا فِي حَقِّهِ»^۶

«این روایات در مقام بیان حکم تشریعی است و لذا گفته‌اند از عموم تعلیل «لَمْ يَزِدْهُ بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا» استفاده می‌شود که در تمامی ابواب فقهی، اسلام موجب عزت خواهد بود»^۷.

۵- از امام صادق علیه‌السلام روایت است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَقَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَلَا يَكُونُ ذَلِيلًا أَمَا تَسْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۸

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده، اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد. مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: (و عزت از آن خداست.) پس مؤمن عزیز است و ذلیل نیست. همانا مؤمن با عزت تراز کوه است.

۱. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴.

۲. طوسی، محمد، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۳۶؛ همو، الإستبصار، ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. طوسی، محمد، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۷۰.

۴. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۳؛ صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۵. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۵؛ کلینی، محمد، کافی، ج ۷، ص ۱۴۲؛ طوسی، محمد، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۶۷؛ نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۴۲.

۶. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۵؛ ذیل ح ۱۴؛ طوسی، محمد، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۶۵.

۷. زنجانی، موسی، کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۶۴.

۸. طوسی، محمد، التهذیب، ج ۶، ص ۱۷۹؛ کلینی، محمد، کافی، ج ۵، ص ۶۳؛ حرعاملی، محمد،

وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۶؛ نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۰؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۲؛ ج ۹۷، ص ۹۲؛ طبرسی، علی، مشکاة الأنوار، ص ۵۰ و ص ۹۶.

گفتار دوم: ادله لبی

علاوه بر ادله لفظی، ادله لبی نیز بر اثبات قاعده اقامه شده که در ذیل بیان می شود.

الف) اجماع

از ادله لبی که برای اثبات قاعده اقامه شده است اجماع است. مستدلین قائل هستند: «تمام فقها در این مسأله اتفاق نظر دارند، هیچ حکمی که موجب تسلط کفار بر مسلمانان شود توسط خداوند تشریع نشده است».^۱

«احدی هم این مسأله را انکار نکرده است. چنان که از تتبع در موارد این قاعده مثل مسأله تزویج زن مومن به مرد کافرو بیع عبد مسلم از کافرو موارد دیگر، این موضوع کاملاً روشن است».^۲

برخی معتقدند: «اجماع مذکور یک اجماع محصل و قطعی است»^۳ «إجماع قطعی از حیث قول و عمل، چرا که فقهاء علاوه بر استدلال به إجماع برای اثبات قاعده در موارد بسیاری از فقه به آن عمل هم نموده اند».^۴

آیت الله فاضل می فرماید: «نقل إجماع به حدّ استفاضه بلکه تواتر رسیده است».^۵

مراغی اجماع بر قاعده را دو گونه بیان نموده است: «اول: إجماع محصل قطعی که از تتبع در عبارات اصحاب در مقاماتی که در این باب ذکر شده بدست می آید، چرا که در عدم وجود سبیل کافر بر مسلم تسالم دارند و آن را جزء مسلّمات پذیرفته اند و منکری هم برای آن وجود ندارد». این موضوع

۱. رک: مراغی، میرفتاح، العناوین، ج ۲، ص ۳۵۲؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۶؛

بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۲؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۳.

۲. فاضل، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۳.

۳. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۶؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهیه، ص ۶۳.

۵. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۳.

کاشف از رضاء شرع به این مسأله و حکم شرع به آن است؛ دوم: إجماعات منقوله در حد استفاضة، بلکه متواتر از اصحاب^۱

ولی ظاهراً این است که استدلال به اجماع از برخی جهات صحیح نباشد؛ برخی از این اشکالات صغروی و برخی کبروی می باشد:

اشکال های صغروی

۱- اولاً: «قاعده نفی سبیل در میان فقهای صدر اسلام که اجماع آنها می تواند کاشف دلیل معتبر باشد مطرح نبوده است و تنها بعضی از مصادیق قاعده از جمله فروش عبد مسلمان و تزویج زوجه مسلمان به زوج کافرو مانند آن مورد بحث بوده است. اجماع مورد ادعا نیز عبارت است از اجماع بر مصادیق قاعده و نه بر اصل قاعده. بنابراین، بر فرض صحت، این اجماع از نوع اجماعات کسانی مانند ابن زهره که با قطعی و مسلم بودن صغرا ادعای اجماع بر کبرا می کنند، نخواهد بود در نتیجه عاری از اعتبار و حجّیت می باشد.»^۲

۲- اصل ادعای اجماع حتی در مورد مصادیق مورد خدشه است؛ زیرا بارزترین مصداق قاعده، فروش و انتقال برده مسلمان به کافر است که در مورد بطلان داد و ستد آن ادعای اجماع شده است.^۳

اشرط مسلمان بودن مشتری در صورتی که ثمن یا مثنم عبد مسلمان باشد، بنابراین چه در مفتاح الکرامه ذکر شده است، نظر صاحب خلاف، مبسوط، شرائع، تذکره، نهایه الاحکام، مختلف، تحریر، ارشاد، دروس، روضه، مسالک و ظاهر مجمع البرهان و ایضاح و جامع المقاصد است.^۴ با این وصف پاره ای از فقها با آن مخالفت کرده اند.

۱. حسینی مراغی، میرفتاح، عناوین الفقهی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. روحانی، محمد، قاعده نفی سبیل از منظر فریقین، مجله فقه اهل البیت، ج ۳۲، ص ۱۷۲.

۳. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، ج ۱۶، ص ۳۸۵.

۴. حسینی عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (طبع الحدیثه)، ج ۱۲، ص ۵۷۷.

در مبسوط ذکر خلاف در مورد آن شده است.^۱ در شرائع الاسلام به شکل قیل حکم به جواز داده شده است،^۲ در تذکره به عنوان مذهب اکثر،^۳ و در مجمع البرهان به عنوان قول مشهور بیان شده است.^۴

شیخ انصاری می‌فرماید: «در نزد اکثر علماء انتقال بنده مسلمان به کافر صحیح نیست همچنان که در تذکره بلکه از غنیه بر آن ادعای اجماع شده است. بر خلاف آن چه در تذکره از بعض علماء نقل شده است».^۵

سپس، پس از بیان ادله مربوطه می‌نویسد: «اگر از اجماع بر مسأله چشم پوشی شود، ادله در دلالت خود خالی از اشکال نمی‌باشند».^۶ با این بیان به طور ضمنی این شرط را نمی‌پذیرند.

این در حالی است که ابن زهره در غنیه بر این مسأله ادعای اجماع می‌کند؛^۷ صاحب جواهر،^۸ و سید عاملی در مفتاح الکرامه، به ادعای اجماع صاحب غنیه تمسک می‌کنند.^۹

در حالی که در این مسأله فقها اتفاق نظر ندارند، پس چگونه می‌توان در مورد آن، ادعای اجماع را پذیرفت.

اشکال‌های کبروی

۱- این اجماع، اجماع اصطلاحی اصول نمی‌باشد. چرا که اجماع در صورتی جزء ادله اربعه به شمار می‌آید، که با شرایط خاصی که در آن اعتبار شده است، محقق شود؛ «اجماع اصطلاحی کاشف از رأی معصوم، اجماعی

۱. طوسی، محمد، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. حلی (محقق)، نجم الدین، جعفر، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۱۰.

۳. حلی (علامه)، حسن، تذکره الفقهاء (ط. الحدیث)، ج ۱۰، ص ۱۹.

۴. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، ص ۱۶۱.

۵. انصاری، مرتضی، مکاسب (طبع الحدیث)، ج ۳، ص ۵۸۲.

۶. همان.

۷. حلی، ابن زهره، غنیه النزوع، ص ۲۱۰.

۸. نجفی، حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۲، ص ۳۳۴.

۹. عاملی از محقق چنین حکایت می‌کند: «وفی الغنیه الإجماع علیه»: مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط- الحدیث)، ج ۱۲، ص ۵۶۱.

است که هیچ گونه دلیلی از آیه یا روایت بر وفق مجمعی وجود نداشته باشد، و از اتفاق مجمعی کشف قطعی شود که مطلب از معصوم تلقی شده است^۱ یعنی منشأ آن اجماع، یا امام معصوم علیه السلام است یا پیغمبر اکرم صل الله علیه وآله که قهراً محقق سنت می شود، اما اگر بر طبق اجماع، روایت یا آیه شریفه ای وجود داشته باشد این احتمال وجود دارد که فقها در فتاوی مذکور بر آیه شریفه، روایت مذکور یا دلیل عقلی اعتماد کرده باشند.^۲ در نتیجه اجماع موجود مدرکی یا محتمل المدرکیه محسوب می شود که باید با نظر کردن در مدرک آن حقیقت را به دست آورد.^۳

در این قاعده آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ همچنین فرمایش پیغمبر اکرم «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» وجود دارد؛ بنابراین، این اجماع مدرکی است و اجماع مدرکی معتبر نبوده و کاشف از قول معصوم علیه السلام نمی باشد.^۴

۲- «اجماعی که برای اثبات این قاعده ادعا شده است از قسم اجماع منقول است، در علم اصول ثابت شده است که ادله حجیت خبر واحد شامل اخبار از اجماع منقول نمی شود؛ زیرا نقل اجماع، اخبار حدسی و نه حسی از قول معصوم است و ادله حجیت خبر واحد شامل اخبار حسی از قول معصوم می شود نه اخبار حدسی».^۵

از سوئی برخی معتقدند: «مقتضی اطلاق نصوص وارده نسبت به احکام شرعیه و همچنین آیات شریفه عدم فرق بین مسلمان و کافر است مگر در جایی که دلیلی بر تخصیص اقامه شود، با وجود اشکالاتی که بر اجماع در

۱. رک: سبحانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، ص ۱۶۱.

۲. رک: حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهیه، ص ۶۳.

۳. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۷.

۴. رک: بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۲؛ مازندرانی، علی اکبر سیفی، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیه الأساسیه، ج ۱، ص ۲۴۱.

۵. رک: جعفر سبحانی، الموجز فی اصول الفقه، ص ۱۶۳؛ مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۲، ص ۸۷.

این مسأله وارد شد، اجماع نمی‌تواند در این موضوع، مخصص این عموماً باشد.^۱

برخی از اشکالات فوق را آیت‌الله زنجانی وارد نمی‌دانند؛ ایشان به نقل از استادشان می‌فرماید:

«عمده دلیل بر مسأله - عدم ولایت کافر بر مسلمان - اجماع است چون این مسأله بین عامه و خاصه مسلم، و از قدیم مطرح بوده و جزء اصول مسائل و از مسائل کثیرالابتلاء است نه یک مسأله جزئی و تفریعی. و اجماع فقهاء در مسائل اصولی که منتهی به زمان معصوم شود - چه مدرکی باشد و چه غیر مدرکی - اگر خلاف آن نرسیده باشد حجت است و تقریر معصوم برای اثبات حکم کافی است، هر چند دیگران به استناد ادله، فتوی داده و ما در تمام آنها خدشه کنیم ولی حکم مسأله مورد امضای شرع واقع شده و آن را رد نکرده‌اند؛ مشکلی که در حجیت بسیاری از اجماعات می‌باشد اتصال آنها به زمان معصوم است. مسائل فرعی که بعد پیدا شده و از قدیم مطرح نبوده نوعاً اتصال ندارند. اما در این مسأله که عامه هم از پیش از هزار سال قبل ادعای اجماع کرده‌اند و در کلمات آنها بوده، اتصال ثابت می‌شود و مسلماً در زمان معصوم هم مطرح بوده است، پس حکم مسأله به وسیله اجماع ثابت است.»^۲

برخی نیز قائلند «این اجماع با این که مدرکی است ولی به هر حال می‌تواند تأییدی برای مسأله باشد و اینکه همه علما به آن معتقدند دلیل این است که آیه و حدیث در دلالت خود خالی از شبهه و اشکال است.»^۳

با وجود نظر این بزرگان بر اثبات اجماع، با توجه به اشکالات مطرح شده نمی‌توان به طور قطع اجماع را به عنوان یکی از ادله قاعده به شمار آورد و

۱. حسینی شیرازی، سید محمد، فقه، القواعد الفقهية، ص ۶۳.

۲. زنجانی، موسی، کتاب النکاح، ج ۱۲، ص ۴۳۶۸.

۳. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، ج ۲، ص ۵۹۸.

اصل این است که در ثبوت اجماع اختلاف نظر وجود دارد؛ چنانچه شیخ طوسی فرموده اند: «وفیه خلاف»^۱.

ب) عقل

مراغی سومین دلیل بر اثبات قاعده را (اعتبار عقلی) برمی شمرد و می گوید: «شرف الإسلام اقتضا می کند که مسلمان مقهور و زیر دست کافر نباشد البته مادامی که خود فرد موجب ذلت خود نشود، که در این هنگام خود باعث سقوط احترامش شده است»^۲.

عقل در مقایسه آموزه های اسلام با دیگر مکاتب الهی بر شرافت اسلام بر دیگر ادیان آسمانی حکم می کند؛^۳ زیرا قوانین آن از جهات مختلف جامعیت دارد. احکام اسلام، افزون بر توجه به تمامی نیازها، اختصاص به زمان، مکان و افراد خاصی ندارد؛ زیرا هماهنگ با فطرت انسان ها است. به همین دلیل، دین اسلام ناسخ ادیان دیگر است؛ «... أَرْسَلَ رَسُولُهُ بِأَهْدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۴.

از منظر حکم عقل تنها دین مورد قبول، آیین مقدس اسلام است؛ چنانچه شرع نیز مؤید آن است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۵ دیگر ادیان آسمانی هر چند در زمان خود حجت و پذیرفته شده بوده اند، در عصر حاضر افزون بر نسخ، تحریف نیز شده اند. همچنین به حکم عقل، مسلمانان نیز از آن جهت که پیرو دینی هستند که نسبت به دینهای دیگر شرافت بیشتری دارد، از دیگر انسان ها، حتی پیروان ادیان توحیدی، برترند.

۱. طوسی، محمد، مبسوط، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. در مورد مبادی تصویری و تصدیقی حکم عقل پیرامون برتری اسلام بر سائر ادیان. رک: مجموعه مقالات نقش زمان و مکان در اجتهاد، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۷۰؛ مطهری، مرتضی، وحی و نبوت، ص ۹۰؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۲۴۱.

۴. او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!؛ سوره توبه، آیه ۳۳.

۵. «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است»؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹.



با توجه به این مطالب عقلی، بدیهی است که در اسلام دستوری که موجب ذلت مسلمانان باشد مردود است؛ «عزت و شرف اسلام مانع از تشریع حکمی می‌شود که مسلمان را ذلیل‌تر از کافریا مساوی با او قرار دهد، پس مسلمان باید بالاتر از کافر باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾»^۲

پذیرش قوانینی که موجب خواری مسلمانان شود، با آموزه‌های اسلام ناسازگار خواهد بود و منجر به تناقض خواهد شد. بنابراین، به حکم عقل و با توجه به مقدمات یاد شده، «نه تنها در اسلام احکامی که سلطه و برتری غیرمسلمان را برمسلمان در پی دارد وجود ندارد، بلکه براساس دستورهای اسلام باید با هرگونه سلطه کافران و بیگانگان، مبارزه شود. هرگونه همکاری و هماهنگی نیز که به حاکمیت و تسلط کافران کمک کند، مصداق بارز تعاون برائیم است و به حکم ﴿وَلَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾»^۳ حرام خواهد بود»^۴.

نتیجه آن‌که، حکم عقل بر قبح سلطه پذیری و نفوذ ظالمان بر امت‌های اسلامی دلالت دارد.

گرچه به فرموده مراغی این مطلب فی حد ذاته دلیل محسوب نمی‌شود، لکن مؤید قوی برای مضمون چیزی است که در شرع وارد شده است.^۵

ج) تناسب حکم و موضوع

سومین دلیل از ادله لبی برای اثبات قاعده، دلیل اعتباری یا مناسبت حکم و موضوع است؛ به این معنا که شرافت و عظمت اسلام و مسلمانان که به واسطه آیات و روایات اثبات شده است، اقتضا می‌کند خداوند، حکمی که موجب ذلت مسلمانان باشد جعل نکرده باشد.^۶

۱. «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند!»: سورة منافقون، آیه ۸.

۲. حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهیه، ص ۶۳.

۳. «و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید!»: سورة مائده، آیه ۲.

۴. روحانی، محمد، قاعده نفی سبیل از منظر فریقین، مجلة فقه أهل البيت، ج ۳۲، ص ۱۷۳.

۵. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهیه، ج ۲، ص ۳۵۰.

۶. رک: فقی، سید تقی طباطبایی، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیه، ص ۱۴۲؛ فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ص ۲۴۱؛ بخوردی، سید حسن، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۱۹۲.

«شکی در این مسأله وجود ندارد که قبول ذلت برای مؤمنین حرام است، چنانچه خدای تعالی فرموده:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ پس ظاهراً به اختصاص عزت به خدا و رسول و مؤمنین است بنابراین، تسلط کافر بر مسلمین مناسب با عزت مسلمین نیست بلکه موجب ذلت مسلمین است، و قول به این که مفاد آیه، إرشاد به عزت معنوی است خلاف ظاهر است.

تسلط کافر بر مسلم مساوق با ذلت است که قطعاً حرام است؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: (قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَأْذُنَ بِحَرْبٍ مِثِّي مَنْ أَذَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ وَلِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ)^۲.

سید محمد بجنوردی، شرف و عزت موجود در اسلام را علت تامه بر این که احکام و قوانینی که سبب ذلت مسلمانان و استخفاف آنان و علو کفار شود صادر نشده باشد، می دانند. وی در ادامه می گوید:

«همان طور که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ خداوند سبحان عزت مؤمنین را هم در عداد خود و هم رسول خود قرار می دهد، بنابراین نمی توان احکامی تشریع کرد که سبب ذلت و پستی و هوان مسلمانان شود، بلکه لازمه این دین مقدس آن است که تمامی احکام باید سبب عزت مسلمانان باشد»^۴

ایشان این دلیل را، از قویترین ادله بر اثبات قاعده شمرده و می نویسد: «با این دلیل قطع پیدا می کنیم که به مناسبت حکم و موضوع، اصلاً نمی توان در مقام قانونگذاری، قانونی تشریع کرد که سبب عزت کافرو ذلت و

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۶۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۴۵.

۳. مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهية، ص ۲۹۴.

۴. سوره منافقون، آیه ۸.

۵. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۸.



مسلمان شود؛ زیرا این امر با این دین مقدّس سازگاری ندارد؛ لازمه دین مقدّس آن است که تمام احکام باید سبب عزت مسلمانان باشد.^۱

سید حسن بجنوردی نیز علاوه بر تاکید بر شرافت مسلمین به عنوان علت تامه حکم، می‌گوید: «شرافت اسلام مقتضی آن است که در احکام و شرایعش حکمی را که موجب ذلت مسلمانان باشد وضع نکرده، زیرا خداوند در قرآن مجید عزت را به خودش و رسولش و مومنین منحصر نموده است؛^۲ بنابراین چگونه ممکن است حکمی را وضع نماید که موجب علو و کفّار بر مسلمین بوده، مسلمانان را ملزم به امتثال آن حکم نماید، در نتیجه کفّار عزیز و مسلمانان ذلیل و حقیر شوند. در حالی که این مسأله با عزت و انحصار این عزت به مسلمانان منافات دارد».^۳

وی در ادامه می‌گوید: «انصاف این است که فقیه بعد از تأمل در آن چه ذکر شد به عدم امکان جعل چنین حکمی که سبب ذلّت مسلمان نسبت به کافری که فاقد احترام است، بلکه «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۴ است، قطع پیدا کند».^۵

آیت الله فاضل نیز به طور کلی همین مطلب را تایید می‌کنند.^۶ برخی بر این دلیل اشکال وارد نموده و این دلیل را برای اثبات سلطه ناپذیری کافی نمی‌دانند:

«این دلیل جامع افراد نبوده و شامل جمیع مصادیق قاعده نمی‌شود و با توجه به تعریفی که علماء از قاعده ارائه نموده‌اند در این فرض و براساس این تعریف قاعده‌ای اثبات نخواهد شد؛ در تعریف قاعده چنین آمده است: «قاعده عبارت است از کبرایی که به وسیله ادله شرعیه ثابت شده و به

۱. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. «وَاللَّهُ الْعَزِيزُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: سوره منافقون، آیه ۸.

۳. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۵. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۹۳.

۶. فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ص ۲۴۱.

خودی خود (بدون واسطه) بر مصادیق خود منطبق گردد، همان طور که کلی طبیعی بر مصادیق خود منطبق می شود»^۱

در این جا چون دلیل اعتبار شامل تمام مصادیق قاعده نمی شود بنابراین به وسیله مناسبت حکم و موضوع، این قاعده اثبات نمی گردد و در اصطلاح دلیل اخص از مدعی است.

آیت الله فاضل پس از نقل این مطلب که سید حسن بجنوردی این دلیل را بهترین دلیل بر اثبات قاعده مزبور و موجب آرامش نفس و اطمینان فقیه دانسته اند^۲ می فرماید:

«ظاهراً این وجه نیز بر جمیع موارد قاعده، منطبق نمی گردد، زیرا یکی از موارد تطبیق قاعده بنا بر آنچه گفته اند جایی که مرد کافر با زن مسلمان قصد ازدواج دارند، این ازدواج، مصداق ذلت آن زن نیست؛ چون او به میل و با رضایت کامل تن به این ازدواج می هد، بر اساس قاعده نفی سبیل چنین ازدواجی ممنوع است، چون موجب تسلط کافر بر مسلمان می شود، با وجود این که مسئله ازدواج به هیچ وجه ذلت زن مسلمان را در بر ندارد؛ زوجیت مقوم به طرفین است و عقد ازدواج نیازمند رضایت هر دو طرف است پس اگر زن مسلمان اراده کند که با کافر ازدواج نماید، چگونه موجب خواری او خواهد بود؟ آیا اراده ازدواج از طرف زن، اراده وقوع او در ذلت است یا اینکه خود را به عالی ترین قیمت به زوج تسلیم می نماید؟ کما اینکه جواز نگاه کردن به زن برای کسی که می خواهد با او ازدواج کند در روایات وارد شده است یا اینکه طلاق به دست زوج است و هیچ کدام موجب ذلت و خواری در ازدواج نمی گردد».^۳

ضمن احترام به سخن ایشان، به نظر این اشکال از دو جهت وارد نیست؛ اول آن

۱. مصطفوی، سید محمد کاظم، القواعد فقهیه، ص ۹.

۲. «و عندی ان هذا الوجه أحسن الوجوه للاستدلال على هذه القاعدة؛ لأنه مما يركن النفس إليه و يطمئن الفقيه به» بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۴۲.

که معمولاً هر قاعده‌ای استثناءاتی دارد، وجود استثناءات و عدم تطابق برخی از موارد بر قاعده، خدشه‌ای بر جامعیت قاعده وارد نمی‌سازد؛ بنابراین، اصل قاعده پذیرفته می‌شود، اما موارد فقهی که ارتباط مسلمان با کافر ذلت و هوان مسلمان را در پی ندارد، از تحت قاعده به عنوان استثناءات یا به تعبیر بهتر تخصصاً خارج می‌شود. چنان چه بجنوردی می‌نویسد: «چه بسا ممکن است مصلحت اَهمّ برای اسلام و مسلمین سبب جعل حکمی شود که موجب علوّ کافر بر مسلمان در بعضی از زمان‌ها شود، چنان چه ممکن است حکمی جعل شود که موجب فناء جماعتی از مسلمین گردد.»^۱

دوم آن‌که، عاملی که ازدواج را جزء مصادیق قاعده قرار داده است اصل پذیرش ازدواج نیست که اشکال فوق را در برداشته باشد، بلکه به وسیله ازدواج مرد قیوم زن می‌شود ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۲؛ این قیومیت است که به دنبال خود، تسلط را به همراه دارد.

طباطبایی، اشکال دیگری برای این دلیل مطرح کرده‌اند که:

«انصاف این است که این وجه ارزشی ندارد و شبیه به خطابه و استحسان است به این دلیل که ملاک احکام شرعیۀ نزد خداوند متعال معلوم است و عقول به آن دست نمی‌یابد؛ همچنان‌که قریب با این مضمون نص وجود دارد: أبان بن تغلب از اُبی عبد الله علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «سنت قابل قیاس نیست یا أبان اگر سنت قیاس شود دین از بین می‌رود»؛^۳ نتیجه این که برای قاعده مذکور اصل و اساسی نیست؛ - و الله الهادی الی سواء السبیل - دلیل ما بر آنچه ذکر کردیم این است که مثبتین قائلند: زمانی که بنده کافر مسلمان شود مالکش را مجبور به فروشش می‌کنند در حالی‌که به مقتضای قاعده مورد ادعا، کافر اصلاً از نظر شرعی مالک مسلمان نمی‌شود، پس

۱. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. سوره نساء، آیه ۳۴.

۳. حرّ عاملی، محمد، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۴۱.

اصلاً نوبت به اجبار بر فروش نمی‌رسد؛ دلیل دیگر بر صحت مطلب این است که در نزد مستدللین هیچ شبهه‌ای در جواز استقراض از کافر نیست در حالی که جواز این مسأله مستلزم خرق قاعده مورد ادعا می‌شود چون لازمه‌اش مالکیت کافر بر آن چه در ذمه مسلمان است می‌باشد.^۱

چنانچه بیان شد هر قاعده‌ای استثنائاتی دارد؛ وجود استثنائات خدشه‌ای به اصل قاعده وارد نمی‌کند. علاوه بر این که این دلیل بی پایه هم نمی‌باشد زیرا مستند به نقل است و به فرموده بجنوردی «این دلیل از باب استخراج حکم شرعی با ظنّ و تخمین نیست تا این که مشمول أدله ناهیه از عمل به ظنّ و قول به غیر علم و افتراء به خدا باشد، بلکه از قبیل تنقیح مناط قطعی بل استظهار از أدله لفظیه قطعی است». ^۲ آیت الله فاضل نیز عین همین عبارت را بیان نموده- اند. ^۳ بنا به فرموده بجنوردی «این وجه بهترین وجوه برای استدلال به این قاعده است و موجب آرامش نفس و اطمینان فقیه می‌باشد».^۴

نتیجه آن که با توجه به مناسبت حکم و موضوع قطع، اسلام در مقام قانونگذاری قانونی تشریع نمی‌کند که سبب عزت کافرو ذلت و مسلم بشود؛ زیرا این امر، با دین مقدس اسلام و تعالیم عالیه آن سازش ندارد.

(د) سائر ادله

علاوه بر ادله ذکر شده، ادله دیگری وجود دارد که مستند برخی قاعده‌نویسان برای اثبات قاعده قرار گرفته است؛ که به برخی از آن‌ها به صورت مختصر پرداخته می‌شود:

۱. قمی، سید تقی طباطبایی، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة، ص ۱۴۳.

۲. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. «و هذا ليس من باب اعمال الظن في استخراج الحكم الشرعي، حتى يقال: أن الأصل في الظن عدم الحجية والاعتبار إلا إذا قام دليل عليه، بل من باب تنقيح المناط القطعي، بل يكون استظهاراً من الأدلة اللفظية على ما عرفت». «فاضل، محمد، القواعد الفقهیة، ص ۲۴۲.

۴. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۱۹۳.

۱- تنقیح مناط

در فقه شیعه احکام بسیاری وجود دارد که ملاک و مناط قطعی آن عبارت از جلوگیری از سلطه و کافران بر مسلمانان و مقدسات آنها است. از سوی دیگر، فقها به قاعده تنقیح مناط قطعی در جاهایی که علت و ملاک قطعی حکم احراز شود معتقدند. براساس این قاعده (العله تعمم و تخصص؛ علت حکم موجب توسعه یا تضیق حکم می‌شود)، حکم به موارد دیگر که همان علت و مناط را داشته باشد توسعه داده می‌شود.

به عنوان مثال، فروش عبد مسلمان به کافران جایز نیست و علت قطعی این حکم نیز عبارت است از سلطه پیدا نکردن کافر بر مسلمان و مقدسات اسلام. همچنین ازدواج مرد غیر مسلمان با زن مسلمان جایز نیست و علت قطعی آن نیز همان عدم سلطه کافر بر مسلمان بیان شده است.^۱ براساس قاعده تنقیح مناط، حکمی که موجب سلطه کافر بر مسلمان باشد جایز نیست. بنابراین، قاعده نفی سبیل که دلالت بر نادرستی هر عمل و حکمی دارد که زمینه ساز حاکمیت و سلطه کافران باشد، با تنقیح مناط ثابت خواهد شد.^۲

۲- ضرورت دین

ضرورت دین، شرف اسلام و عزت مسلمین را اقتضا می‌کند و این ضرورت از کتاب و سنت استفاده می‌شود: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۳، «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»^۴ از این وجه تعبیر به مناسبت حکم و موضوع یا تنقیح مناط قطعی می‌شود و لکن هیچ یک مناسب نیست بلکه تعبیر بهتر و مناسب تر تعبیر از آن به ضرورت دین یا مذاق شارع و مذاق قطعی، شارع است؛ چرا که علم به ضرورت دین - که مستفاد از کتاب و

۱. البته فقط مختص به این موارد نیست، بلکه در موارد دیگر فقهی نیز جریان دارد.
۲. مراغی، میرفتاح، عناوین الفقهیه، ص ۳۵۲؛ فاضل، محمد، قواعد فقهیه، ص ۲۴۱.
۳. سوره منافقون، آیه ۸.
۴. سوره انفال، آیه ۷.

سنت است - نشان از عدم رضایت شارع به ذلت مسلمان و عزت کفار و علّو غلبه اشان بر مؤمنین بآی وجه دارد. پس اگر منظر شارع و مذاق قطعیش چنین باشد چگونه ممکن است، اراده شارع به تشریع حکمی که موجب علّو کفار و استیلاء شان بر مؤمنین می شود تعلق پیدا کند»^۱.

۳- تعظیم شعائر و حرمت اهانت به شعائر

«از دیگر ادله قاعده، ادله ای عقلی و نقلی است که دلالت بر وجوب تعظیم شعائر و حرمت اهانت به آن می کند؛ زمانی که شارع اهانت به شعائر را بر مردم حرام می شمارد که از جمله شعائر فرد مؤمن است، پس چگونه راضی به تسلط کافر بر مؤمن می شود که خود نوعی اهانت است. این مطلب هم چنان که دلالت بر عدم جعل حکمی که موجب تسلط کافر بر مومن می شود، همچنین به نحو اولی و اوضح دلالت بر عدم جواز عملی از سوی مکلفین می کند که موجب اهانت به مؤمن و تسلط کافر بر او باشد؛ پس هر معامله ای که مستلزم این مسأله شود صحیح نیست، چون إهانتی است که حرام محسوب می شود»^۲.

نتیجه فصل

در این فصل به بررسی مستندات قاعده پرداخته شد. ادله نقلی شامل آیات قرآنی و روایات و ادله لبی شامل: اجماع، عقل، تناسب حکم و موضوع از مستندات قاعده بودند. مهمترین دلیل قرآنی قاعده، آیه ۱۴۱ سوره نساء و مشهورترین روایت مثبت آن «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»، می باشد.

به هریک از ادله اشکالاتی وارد شده بود که پاسخ داده شد. در مجموع آن - چه از ادله نتیجه گرفته می شود این است که مستفاد از قاعده نفی سبیل،

۱. مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفاعل فی القواعد الفقهیه الأساسیه، ج ۱، ص ۲۴۸.
۲. مراغی، میرفتاح، العناوین الفقهیه، ج ۲، ص ۳۵۷؛ فاضل، محمد، قواعد فقهیه، ص ۲۴۱.

نفی هرگونه سلطه اعم از نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... می باشد.

از جانب کفار، شامل همه اقسام کافراعم از کافرو مشرک، کتابی و غیر کتابی می شود. و از آن جاکه مسلمان در مقابل کافر، مورد نظرایه بوده است، از ناحیه مسلمانان شامل تمامی فرق مسلمین می گردد. این قاعده در مورد اطفال هردو گروه نیز جریان دارد. به تعبیری نفی سبیل، نفی علو و برتری کفار بر مسلمین و نفی برتری کفر بر اسلام می باشد.



موارد کاربرد قاعده در فقه و قانون مدنی

از آن چه در فصل پیشین بیان شد، روشن می شود که قلمرو قاعده «عام» است و حکم کلی است که اختصاص به مورد خاص ندارد؛ بلکه در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... جاری می شود. در این بخش به موارد کاربرد قاعده در فقه، قانون مدنی و قانون اساسی در سه گفتار مستقل پرداخته می شود.

گفتار اول: موارد کاربرد قاعده در فقه

فقهها در مسائل مختلف فقهی به قاعده نفی سبیل و ادله اعتبار آن، به ویژه آیه نفی سبیل و حدیث علو، استدلال کرده اند. به طور نمونه، مواردی که در باب های مختلف فقه، به این قاعده تمسک شده است بیان می شود. پیش از بررسی موارد، ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

الف - برخی از موارد مورد استدلال در گذشته مصداق خارجی داشته اند و لیکن در عصر حاضر مورد ابتلا نیستند. این موارد به صورت گذرا مطرح می شود، ذکر چنین مواردی تنها برای نشان دادن اهمیت قاعده است.

ب - در مورد ادله و حکم برخی از موارد میان فقهها اختلاف است؛ از آن جا که هدف این نوشتار بیان موارد کاربرد قاعده است، از بیان اشکال و پاسخ های وارد



بر هریک از موارد خودداری شده است. بنا براین فقط به مواردی اشاره می‌شود که مستند فقیه در آن آیه یا روایات مرتبط با قاعده است.

ج- با توجه به هدف فوق، این نوشتار تنها در صدد بیان نظرات فقها است و هدفی برای رد یا اثبات نظرات وجود ندارد.

د- از آن جا که موارد کاربرد قاعده در مسائل فقهی زیاد است و پرداختن به هریک از موارد به صورت تفصیلی از حوصله این نوشتار خارج است، لذا مواردی بیان می‌شود که در بیشترکتب فقهی به آن‌ها پرداخته شده است. ه- مواردی که بیشتر مورد ابتلا هستند با تفصیل بیشتر و سائر موارد به اختصار بیان می‌شوند.

با توجه به نکات فوق به بررسی هریک از موارد، متناسب با ابواب فقهی پرداخته می‌شود:

اول: امور مرتبط با مناصب و مسؤولیت‌های مهم

۱- ممنوعیت واگذاری مسؤولیت‌های کلیدی به کفار

«واگذاری مدیریت مراکز فرهنگی، تربیتی، درمانی و مالی به کفار ممنوع است. کافر نمی‌تواند متولی چنین موقوفاتی باشد؛ زیرا ارتباط پیوسته دانشجویان، بیماران و معلمان با افراد کافر، سبب برتری و نفوذ تدریجی آنان بر مسلمانان می‌شود و لازمهٔ تولیت کافر بر این مراکز عام و مورد استفادهٔ عموم مسلمانان موجب علو کافر است؛ این علو و سبیل به مقتضای قاعدهٔ نفی سبیل منفی است.»^۱

«همین مسأله در مورد مدارس که تربیت و تعلیم فرزندان مسلمین، را بر عهده دارند جریان دارد. پس تولیت کافر بر آن‌ها صحیح نیست.»^۲

۱. حسینی شیرازی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۶۵؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۵؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهية، ج ۱، ص ۳۶۳؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۵۱.

۲. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۳.

در زمینه واگذاری مسئولیت‌ها از آیت‌الله بهجت سؤال شد:

«۱- آیا کافر می‌تواند در اداره یا شرکتی، بر مسلمان ریاست داشته باشد؟

جواب: «در بعض موارد، از قبیل سلطه کافر بر مسلمان است و جایز نیست.»

۲- آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان، به خصوص غیر

ایرانی اشکالی ندارد؟ آیا این مشمول قاعده نفی سبیل نیست؟

جواب: «در مواردی که سلطه کافر بر مسلمان به شمار می‌رود، جایز نیست.»^۱

نه تنها کفار حق پذیرش هیچ مسئولیتی را ندارند، بلکه آن دسته از مسئولان

مسلمان نیز که به نفع کفار کار می‌کنند و راه تسلط کفار بر مسلمانان را هموار

می‌نمایند، در ردیف کافران جای می‌گیرند و نباید در چنین مسئولیت‌هایی

بمانند. حضرت امام خمینی قدس سره در این باره چنین فتوا داده‌اند:

«اگر بعضی از رؤسای دولت اسلامی یا نمایندگان دو مجلس {سنا و ملی}

موجب نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانگان بر کشور اسلامی گردند، به حدی

که حوزه اسلام یا استقلال مملکت - گرچه در آینده - مورد تهدید قرار گیرد،

چنین افرادی خائنند و باید از مقام خود عزل شوند - هر مقامی که باشد - و بر

امت اسلامی است که آنان را از هر راه ممکن مجازات کنند، اگرچه با مبارزه

منفی؛ همچون ترک معاشرت با آنها و کناره جویی از آنان. همچنین باید در

اخراج آن‌ها از همه امور سیاسی و محروم ساختن از حقوق اجتماعیشان

بکوشند.»^۲

۲- ولایت

با استناد به قاعده نفی سبیل، ولایت کافر بر مسلمان به نحوی که بتواند بر او

حکمران باشد یا متولی و اختیاردار وی گردد، منتفی است.

به همین دلیل است که فقها یکی از مسقطات ولایت را کفر و به تعبیری،

۱. بهجت، محمد تقی، استفتاءات (بهجت)، ج ۳، ص ۱۸۶، مسأله ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹.

۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۶، گفتار در قسم اول دفاع، مسئله ۹.



شرط آن را اسلام می‌دانند.^۱ نفی ولایت کافر در چند مورد زیر ذکر شده است:
 الف) ولایت حکومت و اطاعت: فقها به طور قطعی و مسلم تصدی امر حکومت و زمامداری و کلیه امور سیاسی کفار را در جامعه اسلامی نفی و گردن نهادن به آن را نا مشروع دانسته‌اند.^۲ «لذا یک کافر نمی‌تواند حاکم، رئیس جمهور، یا یکی از مناصب کلیدی کشور را عهده‌دار شود.»^۳

ب) ولایت قضا: به گونه‌ای که در امر قضاوت اختیار حکم در دست کفار باشد و در محاکمی که حق مسلمان در آن مطرح است غیر مسلمان امر قضاوت دادگاه را بر عهده گیرد.^۴

ج) ولایت و قیمومت بر صغار مسلمین: حتی اگر کافر پدر یا جد پدری کودک نابالغ، مسلمان باشد نمی‌تواند قیم بر او و اختیار دار امور فرزند نابالغ خویش باشد. بنابراین پدر کافر قیمومیتی بر فرزند مسلمان خود ندارد.^۵
 محقق کرکی می‌نویسد: «این مسأله اختلافی نیست که ولایت کافر بر مسلمان، ثابت نمی‌شود. بنابراین قول خداوند که: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» و روایت: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» پس اگر برای کافر، ولد مسلم صغیر یا مجنون مذکر یا مؤنث باشد، بر فرزندش ولایت ندارد.»^۶

د) ولایت بر اشخاص سفیه و دیوانه مسلمان: لازمه قاعده، عدم جواز جعل

۱. بحرانی، یوسف، الحداثی الناضرة، ج ۲۳، ص ۲۶۷؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأنفهام، ج ۷، ص ۱۶۶؛ شیرازی، قدرت الله انصاری و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار، موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها، ج ۱، ص ۶۴۴.

۲. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۵، ص ۱۱.

۳. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۳.

۴. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۵، ص ۱۱.

۵. حلی، حسن، مختلف الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۱؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأنفهام، ج ۷، ص ۱۶۶؛ فاضل هندی، محمد، كشف اللثام، ج ۷، ص ۶۷؛ بحرانی، یوسف، الحداثی الناضرة، ج ۲۳، ص ۲۶۷؛ نجفی، حسن، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۰۷؛ حکیم، سید محسن، مستمسک العروة، ج ۱۴، ص ۴۸۲؛ خوئی، سید ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة، کتاب النکاح، ص ۱۱۶؛ شیرازی، قدرت الله انصاری و... موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها، ج ۱، ص ۶۴۴؛ نجفی، کاشف الغطاء، حسن، أنوار الفقاهة (کتاب النکاح)، ص ۳۴؛ مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، کتاب البیع، ص ۴۰۴؛ سبحانی، جعفر، نظام النکاح فی الشریعة الإسلامية الغراء، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶. کرکی (محقق)، علی، جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

ولایت و قیومیت بر مجانین و سفهای مسلمانان است. متصدی این مسأله نمی تواند کافر باشد.^۱ این مسأله اجماعی است.^۲

ه) ولایت پدر نسبت به نذر و قسم فرزند: «نذر فرزند مسلمان متوقف بر اذن پدر کافر نمی باشد و بدون اذن او صحیح است؛ البته بناء بر این که، صحت نذر ولد، بر اذن والد مسلمان متوقف باشد. والد کافر تمکن بر هم زدن نذر فرزند مسلمان را ندارد. زیرا تمکن او بر بر هم زدن نذر فرزندش، یا توقف صحت نذر فرزند بر اذن پدر کافر سبیلی برای کافر نسبت به مسلمان است.»^۳

علاوه بر این، تشریع چنین احکامی به خاطر احترام به پدر است؛ در حالی که کافر حرمتی ندارد.^۴

و) ولایت پدر در اجازه ازدواج دختر باکره مسلمان: در احکام فقهی، طبق نظر برخی فقها اذن پدر دختر باکره شرط صحت ازدواج می باشد در حالی که پدر کافر نسبت به دختر مسلمان، حق ولایت ندارد.^۵ زیرا در ولایت، نوعی سیطره وجود دارد به همین جهت به کافر واگذار نمی شود.^۶ علامه حلی مستند این مسأله را آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» می شمارد و نسبت به آن ادعای اجماع می کند.^۷

۱. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۳؛ حسینی شیرازی، سید محمد، القواعد الفقهیه، ص ۶۶؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲. رک: شیرازی، قدرت الله انصاری و... موسوعة أحكام الأطفال وأدلتها، ج ۱، ص ۶۴۴؛ فاضل هندی، محمد، كشف اللثام، ج ۷، ص ۶۷؛ نجفی، حسن، الجواهر، ج ۲، ص ۲۰۶؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام، ج ۷، ص ۱۶۶؛ بحرانی، یوسف، الحقائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۲۶۷؛ خوئی، سید ابو القاسم، المستند فی شرح العروة، كتاب النکاح، ج ۲، ص ۳۱۲؛ سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الأحکام، ج ۲۴، ص ۲۸۱.
۳. آملی، میرزا محمد تقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۱۲، ص ۱۳۱؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۵۱؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۵؛ شیرازی، سید محمد، القواعد الفقهیه، ص ۶۵.
۴. آملی، میرزا محمد تقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۱۲، ص ۱۳۱؛ صافی گلپایگانی، لطف الله، فقه الحج، ج ۲، ص ۱۹.
۵. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۷، ص ۱۶۶؛ حلی (علامه)، حسن، تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثه)، ج ۱۵، ص ۲۴؛ سبزواری (محقق)، محمد باقر، کفایة الأحکام، ج ۲، ص ۱۰۲؛ تبریزی، جواد، أسس الحدود والتعزیرات، ص ۴۳۸؛ حسینی شیرازی، سید صادق، التعليقات على شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۵۱۸.
۶. حلی (علامه)، حسن، تذکرة الفقهاء (ط - القدیمة)، ص ۵۹۹.
۷. حلی (علامه)، حسن، تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثه)، ج ۱۵، ص ۲۴.



ز) ولایت فرزند کافر به تجهیز جنازه پدر مسلمان: چنان‌چه اولاد متوفی همگی کافر باشند، ولایت آنها نسبت به تجهیزات میت، اذن در تغسیل، تکفین، نماز و تدفین ساقط است و بر مسلمانان واجب است که کفایتاً این امور را انجام دهند. بنابراین، به مقتضی قاعده «نفی سبیل»، اعتبار شرطیت اذن اولاد نسبت به تجهیزات میت، ساقط و منتفی است؛ زیرا اعتبار اذن به نحوی ولایت و نوعی از تحکم بر مسلمان است. به همین دلیل، ولایت تجهیز میت به فرزندان مسلمان وی اختصاص داده شده است.^۱

علت نفی تمام موارد ذکر شده به دلیل نفی سبیل کافرین بر مؤمنین است؛ شکی نیست که ولایت و تحکم بر مسلمین سبیل و علّوّاز کفار بر مسلمانان است. که به موجب آیه شریفه و روایت نفی شده است.

۳- وکالت

ذمی نمی‌تواند وکیل مسلمان شود و وکالت او برای مسلمان باطل است؛^۲ برای وکالت دو صورت قابل تصور است: اول آن که ذمی وکیل مسلمان شود در مقابل مسلمان، دومین صورت آن است که، از طرف کافر بر علیه مسلمان وکیل شود؛^۳ زیرا در وکالت از آن جهت که امور به وکیل واگذار می‌شود ولایت در امور موکوله و حجت و دلیل، برای کافر ایجاد می‌شود؛ و تولیت کافرو تفوق او بر امور مسلمین، به موجب قول خداوند «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۴ (قاعده نفی سبیل)، منفی است.

۱. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۳؛ حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهیه، ص ۶۶؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. حلی (علامه)، حسن، تذکره الفقهاء (ط. الحدیث)، ج ۱۵، ص ۳۴؛ بحرانی آل عصفور، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۶۱؛ حلی (علامه)، نجم الدین، شراعی الاسلام، ج ۲، ص ۲۳۸؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة (محمّدی کلانتر)، ج ۴، ص ۳۷۸؛ وجدانی فخر، قدرت الله، الجواهر الفخریة فی شرح الروضة البهیة، ج ۱۰، ص ۱۲۹؛ سبحانی، جعفر، نظام النکاح فی الشریعة الاسلامیة الفراء، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. البته ۸ صورت برای آن بیان شده است، حکم این ۲ صورت اتفاقی است؛ رک: بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۶۱؛ طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، تکملة العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ وجدانی فخر، قدرت الله، الجواهر الفخریة فی شرح الروضة البهیة، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۴. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

علامه حلی و علامه بحرانی، بر بطلان وکالت ذمی ادعای اجماع نموده‌اند.^۱ حضرت امام خمینی، نیز شرط اسلام مؤکل را در صورتی ضروری دانسته‌اند که بخواهد مؤکل در اموری شود که از او صحیح نیست؛ مانند خرید و فروش مصحف به کافر.^۲ همچنین به موجب آیه، پدر کافر نمی‌تواند وکیل دختر مسلمان خود در ازدواج شود.^۳

دوم) امور مرتبط با خانواده

۱- ازدواج

یکی دیگر از مواردی که فقها بر اساس قاعده نفی سلطه باطل دانسته‌اند، ازدواج زن مسلمان با مرد کافر است. فقها قائل هستند چون در این صورت مرد کافر بر زن مسلمان، استیلاء پیدا می‌کند، لذا به موجب قاعده نفی سبیل چنین ازدواجی باطل می‌باشد؛ موارد جریان قاعده نفی سبیل در موضوع نکاح چند ریز موضوع است:

الف) عدم تزویج زن مسلمان با مرد کافر

زن مسلمان حق انتخاب شوهر کافر، در زوجیت دائم و موقت (وهرجا صدق سلطه نماید) ندارد.^۴ برخی از فقها ادعای اجماع کرده‌اند که: «زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید. در این مساله فرقی میان گروه‌های سه‌گانه (اهل کتاب، کسانی که در مورد آنان شبهه اهل کتاب بودن است، مانند زردشتیان و غیر اهل

۱. حلی (علامه)، حسن، تذکرة الفقهاء (ط . الحديثة)، ج ۱۵، ص ۳۴؛ بحرانی آل عصفور، یوسف، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۶۱.

۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، کتاب وکالت، م ۳.

۳. حلی (علامه)، حسن، تذکرة الفقهاء (ط . الحديثة)، ج ۱۵، ص ۲۴؛ همو، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة؛ ج ۷، ص ۱۴۱.

۴. خوئی، ابوالقاسم، صراط النجاة، المحشى للشیخ الانصای، ص ۲۴۹.

کتاب مانند بت پرستان وجود ندارد.^۱ برخی^۲ از فقها گروه‌های سه‌گانه را کافر اصلی حربی، مرتد فطری، یا مرتد ملی می‌شمردند.

ب) عدم صحت نکاح پس از اسلام زوجه در صورت عدم اسلام زوج
لازمه بقای زوجیت با فرض کفر زوج با جمیع اصناف،^۳ سیل و علو نسبت به زوجه مسلمه است.^۴ «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛^۵ «کافر هیچ گونه مجوزی ندارد که تسلط بر اموال، جان، عرض مسمان داشته باشد؛ لازمه ازدواج صحیح این است که زوج مسلط بر زن باشد و قیمومت بر او داشته باشد و بتواند سلب اختیار از او بکند در حالی که به موجب آیه، قیمومت کفار بر مؤمنین نفی شده است و کافر نمی‌تواند از مؤمن سلب اختیار کند.»^۶ مضمون همه روایات این است که «مرد حق تأدیب زوجه خود را دارد؛ با وجود این سلطنت برای شوهر نسبت به زن، امکان ندارد چنین سلطنتی برای کافر جعل شده باشد؛ پس امر دائر است بین این که یکی از دو آیه تخصیص بخورد در حالی که مخصّصی وجود ندارد و هر دو آیه ابا از تخصیص دارند، ناگزیر باید منشأ این سلطه حدوداً و بقاءً از میان برداشته شود، یعنی حدوث زوجیت بین آن دو ابتداءً و استدامة رفع شود.»^۷ ابن ادریس ادعای اجماع بر تحریم امساک زن در چنین صورتی نموده است.^۸

۱. کرکی (محقق)، علی، جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ موسوی، شریف مرتضی، المسائل الناصریات، ج ۱۸، ص ۷۶؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۷، ص ۳۶۶.
۲. خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۵.
۳. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله (النکاح)، ص ۳۲۸؛ بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۴، ص ۳۴.
۴. حلی (علامه)، حسن، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۷، ص ۹۷؛ حلی، ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۵۴۳؛ همو، أجوبة مسائل و رسائل فی مختلف فنون المعرفة، ص ۳۷۰؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۳؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۵؛ شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهیه، ص ۶۵.
۵. سوره نساء، آیه ۳۴.
۶. زنجانی، موسی، نکاح، ج ۱۷، ص ۵۴۳.
۷. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۰۷.
۸. حلی، ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۵۴۳.

وی معتقد است: «اگر کسی قائل شود که زوج ذمی مالک عقد زن مسلمان خود است و بر او ولایت زوجیت دارد، هراینه مخالفت با نصّ کتاب کرده است و خداوند تعالی نفی کرده که برای مرد کافر علیه زن مسلمانش سبیلی باشد، با کلام خودش که با (لن)، ذکر کرده که برای نفی ابد است.»^۱

۲- حضانت

اگر طفلی مسلمان باشد حضانت او را فقط مسلمان می تواند بر عهده گیرد.^۲ در مورد این مسأله ادعای اجماع شده است.

شیخ طوسی می فرماید: «اگر یکی از والدین مسلمان باشند مسلمان در نزد ما واکثر، أحقّ به حضانت برای طفل است.»^۳

صاحب جواهر می نویسد: «با وجود پدر مسلمان، مادر کافر حق حضانت فرزندش را ندارد، چرا که فرزند در این صورت به واسطه اسلام پدرش مسلمان، محسوب می شود.»^۴

بنابراین، اگر مادر کافر باشد، پدر احقّ به طفل است. البته اگر مسلمان باشد؛ و اگر پدر، کافر باشد مادر مسلمان نسبت به حضانت طفل احقّ خواهد بود.

دلیل این حکم این است که، تشریع جواز حضانت کافر بر طفل مسلمان باعث علوّ کافر بر مسلمان خواهد شد، که به موجب قاعده نفی سبیل این سلطه منتفی است؛^۵ چنان چه قبلا بیان شد این قاعده حاکم بر ادله ای است که متکفّل بیان احکام اولیه است که از جمله آن ادله، حکم حضانت ولد صغیر مسلمان است.

۱. حلی، ابن ادریس، أجوبة مسائل و رسائل فی مختلف فنون المعرفة، ص ۳۷۱.

۲. حلی (محقق)، جعفر، شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۳۴۵؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام، ج ۸، ص ۴۲۲؛ ترحینی عاملی، سید محمد حسین، الزبدة الفقہیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۶، ص ۶۰۶؛ بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، ج ۲، ص ۹۰؛ خوانساری، سید احمد، جامع المدارک، ج ۴، ص ۴۷۶؛ فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة، کتاب النکاح، ص ۵۵۸.

۳. طوسی، محمد، المبسوط، ج ۶، ص ۴۰.

۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۸۷.

۵. همان.

«احکامی که در مورد التقاط طفل محکوم به اسلام آمده است، نسبت به یابنده کافر ساقط نخواهد بود؛ زیرا چنین احکامی در مورد کافر منوط به این است که ید کافر نسبت به طفل محکوم به اسلام پذیرفته شود که خود مستلزم استیلاي کافر بر مسلمان است. در حالی که: «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» و «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ...» طبق این اصل ید کافر بر طفل محکوم به اسلام ید عدوانی خواهد بود و ید عدوانی فاقد اثر شرعی است»^۱.

سوم) امور مالی و اقتصادی

۱- وصیت

موضوع وصیت از دو جهت نیاز به بررسی دارد، از آن جهت که وصی کافر باشد و از آن جهت که موصی له کافر باشد:

الف) وصیت مسلمان به کافر حربی

در وصیت مسلمان به کافر حربی،^۲ در میان فقها اختلاف نظر وجود داشته و نظریکسانی ندارند.^۳

برخی از فقها، وصیت به کافرا اگر وصی، رحم نباشد صحیح نمی دانند.^۴ برخی دیگر از فقها، وصیت به کافر حربی را صحیح نمی دانند گرچه وصی،

۱. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱۲، ص ۴۶۶؛ مغنیه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق عليه السلام، ج ۴، ص ۳۱۲؛ مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسيلة . إحياء الموات واللقطة، ص ۲۷۹؛ فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشريعة... واللقطة، ص ۳۶۵؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. بیشتر فقهای شیعه وسنی، وصیت مسلمان به کافر ذمی را جایز شمرده اند. رک: خمینی، روح الله، تحریر الوسيلة، ج ۲، کتاب الوصیه، مسأله ۱۶؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، ج ۵، ص ۵۱؛ طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۱۵۳؛ حلی، علامه، حسن، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۶، ص ۳۴۵.

۳. حلی (علامه)، حسن، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۶، ص ۳۴۵.

۴. طوسی، محمد، المبسوط، ج ۴، ص ۴؛ حلی، ابن ادریس، السرائر، ج ۳، ص ۱۸۶.

رحم باشد.^۱ امام خمینی در نادرستی وصیت به کافر، درنگ می‌کند.^۲ از آیات قرآن کریم، می‌توان به این احتمال رسید که وصیت مسلمان به کافر حربی، صحیح نیست، زیرا غالباً انگیزه وصیت مالی، دوستی است که به موجب آیات قرآن کریم، مسلمان از دوستی با کافران، نهی شده است.^۳ همچنین وصیت مالی به کافر حربی، به معنای همکاری با آنان، خواهد بود؛ همکاری که آنان را در برابر مسلمانان نیرومند می‌سازد. قرآن کریم، از تعاون در جهت دشمنی با مسلمانان، نهی کرده است.^۴ افزون بر این، وصیت مالی به کافر حربی، به معنای تقویت مالی آنان در برابر مسلمانان است و این به معنای گشودن راه سلطه کافران حربی بر مسلمانان است در حالی که به موجب قاعده، این امر منتفی است.

ب) وصی قرار دادن کافر

از جمله شرایطی که فقها برای وصی قرار داده‌اند، اسلام است؛^۵ حتی برخی بر آن ادعای اجماع کرده‌اند.^۶

از ظاهر آیات قرآن کریم، به دست می‌آید که مسلمان نمی‌تواند کافرا سرپرست فرزندان مسلمان خود گرداند، زیرا سرپرستی او گونه‌ای سلطه کافر بر مسلمان است و برابر قاعده نفی سبیل، خداوند سلطه کافران را بر مسلمانان روا ندانسته و مسلمانان را از زمینه سازی برای چنین سلطه‌ای، باز داشته است.^۷

۱. عاملی (شهید اول)، محمد، اللمعه الدمشقیه، ص ۱۷۰؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۵، ص ۵۱؛ حلی، نجم الدین، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۹؛ طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۱۵۳.
۲. (در نادرستی وصیت به کافر حربی و مرتد فطری، جای درنگ است.)؛ تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب الوصیه، مسأله ۱۶.
۳. سوره ممتحنه، آیه ۱-۲؛ سوره مجادله، آیه ۲۲.
۴. «تعاونوا علی البرّ والتّقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان»؛ سوره مائده، آیه ۲.
۵. حلی، نجم الدین، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۳۰۰.
۶. خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۴، ص ۷۵.
۷. رک: حسنی، هاشم معروف، وصیت و وقف، ترجمه: علی فیضی، ص ۴۳؛ اسماعیل زاده، حسین، روابط حقوقی مسلمانان با کفار (۲)، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۵، صص ۴۱۲-۴۱۷.

یکی از موانع^۱ ارث، کفووارث است که براین اساس کلیه کفار اعم از کتابی و غیر کتابی، حربی و ذمی، مرتد فطری و ملی، از ماترک مورث مسلمان خود ممنوع می‌باشند.

چنان‌که قبلاً بیان شد قاعده نفی سبیل، حکومت واقعی بر ادله اولیه دارد؛ یعنی به مقتضای این قاعده هرامری که موجب علو و عزت کافر بر مسلمان شود منتفی است و اعتبار حقوقی ندارد. بنابراین مثلاً اگر بر اساس عموماً اولیه ارث، مالی را که موروث باقی گذاشته به همه وراث اعم از مسلم یا غیر مسلم تعلق می‌گیرد، اما به مقتضای قاعده حکم اولی ابقاء می‌شود و قاعده مذکور مانع ارث کافر می‌گردد.^۲ پس کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد و اگر وارث مسلمان وجود نداشته باشد، ارث مسلمان به امام مسلمین می‌رسد. در حالی که مسلمان از کافر ارث می‌برد و اگر وارث طبقه اول کافر باشد مانع از ارث طبقه دوم مسلمان، نمی‌شود.

در ممنوعیت ارث کافر از مسلمان برخی از فقها ادعای اجماع نموده‌اند.^۳ در مستندات این حکم، اجماع، آیه نفی سبیل و روایات وجود دارد. روایات مطرح شده در این موضوع مورد استشهاد فقهاء در قاعده نفی سبیل است؛ و آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۴ به عنوان یکی از مستندهای قاعده نفی سبیل مورد استشهاد برخی از فقهاء در ممنوعیت ارث کافر از مسلمان قرار گرفته است.^۵

۱. منظور از مانع در باب ارث صفت و حالتی است که با وجود آن مقتضی وراثت تاثیر نمی‌کند و مانع ارث بردن شخصی از مورث می‌گردد، همچون کفو و قتل که از تاثیر سبب وراثت جلوگیری می‌کنند.

۲. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۹؛ فاضل، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۴۳.

۳. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۲۳؛ نجفی، حسن، جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۵؛ حسینی عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۱۸.

۴. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۵. حلی، ابن ادریس، السرائر، ج ۳، ص ۶۲۶؛ حسینی عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۱۸.

چرا که، ارث بردن کافراز مسلمان نوعی ایجاد سلطه و سبیل برای کافر نسبت به مسلمان خواهد بود؛ مطابق آیه مذکور و حدیث «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»^۱ هر آن چه زمینه تسلط کفار بر مؤمنان را فراهم آورد نفی شده است، مطابق این مبنا گفته می شود کافراز مسلمان ارث نمی برد.

در این زمینه احادیثی از، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ذکر شده است که بیانگر عزت اسلام و مسلمین می باشد؛ از جمله: «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ»؛^۲ این روایت مؤیدی بر قاعده نفی سبیل می باشد.

همچنین نبوی «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»؛^۳ که برخی از فقها^۴ بر ارث مسلمان از کافربه آن استناد جسته اند.

معاذ می گوید از رسول الله صلی الله علیه وآله، شنیدم که می گفت: «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَوَرَّثَ الْمُسْلِمَ مِنْ أَخِيهِ الْيَهُودِي».^۵

منظور این است که اسلام آوردن، مایه خیر است نه شر، بنابراین، مسلمان از برادر یهودی خود ارث می برد.

بسیاری از فقها در حکم ارث مسلمان از کافربه این حدیث استناد جسته اند؛^۶ صفت کفردر صورتی مانع ارث می باشد که مورث مسلمان باشد، اما چنان چه وارث و مورث هر دو کافر باشند کفر مانع محسوب نمی شود بلکه صرفاً شرط ارث کافراز کافر، نبودن وارث مسلمان غیر از امام

۱. صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳.

۲. صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳؛ حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۶.

۳. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۶؛ صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳.

۴. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۲۴؛ حلی، ابن ادریس، السرائر، ج ۳، ص ۲۶۶؛ حلی، ابن زهره، غنیة النزوع، ج ۱، ص ۶۰۸.

۵. البته چنانچه در بحث روایی ذکر شد، این روایت مرسل است و از احادیث ضعیف شمرده می شود ولیکن در نزد بسیاری از فقها عمل مشهور جابر ضعف سند آن است. رک: موسوی بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۵۹.

۶. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۶؛ صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳.

۷. حلی، ابن زهره، غنیة النزوع، ج ۲۲۳؛ طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۲۴؛ حلی، ابن ادریس، السرائر، ج ۳، ص ۲۶۶؛ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۶.



(یا حاکم اسلامی) می باشد.^۱

عموماً فقها، تمام فرق کفار را در حکم یک آیین و یک مسلک می دانند: «الکفر ملة واحدة»^۲ و براین اساس در ارث کافراز کافر جز نبودن وارث مسلمان قید دیگری ذکر نمی کنند؛ البته وارثان کافر زمانی از او ارث خواهند برد که مرتد نباشند، بنابراین اگر وارث مرتد باشد از ارث مورث کافر محروم است.^۳ همچنان که از ارث مسلمان محروم می باشد.^۴

۳- شفعه

هنگامی که شریک بخواهد سهم خود را بفروشد، اگر شریک دیگر کافر باشد نمی تواند بر اساس حق شفعه^۵ این معامله را باطل کرده، سهم شریکش را به طور قهری خریده و تصاحب نماید؛ کافر حق اخذ شفعه ندارد؛ زیرا لازمه تشریع این حق برای کافرنوعی سبیل و علو کافر بر مسلم و موجب ذلت و هوان مسلم است؛ از آن جهت که با تشریع این حق، کافراختیار و سلطه آن را خواهد داشت که مال مسلمان را علیرغم خواست او تملک نماید؛ به حکم قاعده نفی سبیل چنین حقی منفی می باشد.^۶

مقتضای دلیل ثبوت شفعه إطلاق دارد، اما حکومت قاعده بر آن، اقتضا

۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۳۲؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهية، ج ۸، ص ۲۷.
۲. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۴، ص ۲۴؛ عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۳۵؛ طبرسی، فضل، المؤلف من المختلف بین أئمة السلف، ج ۲، ص ۱۳؛ حلی (فخر المحققین)، محمد، إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، ص ۳۸۳.
۳. عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۳۵.
۴. طوسی، ابن حمزه، الوسيلة الى نیل الفضيلة، ص ۷۴۰؛ حلی، ابن ادریس، السرائر، ج ۳، ص ۲۷۰ و ۲۷۱؛ شعرانی، ابو الحسن، تبصرة المتعلمین، ص ۱۷۳؛ طوسی، محمد، النهایه، ص ۳۵۳؛ حلی، مقداد، التنقیح الرافع لمختصر الشرائع، ج ۴، ص ۱۳۲؛ مشکینی، میرزا علی، الفقه المأثور، ص ۳۳۱؛ شاهرودی، سید محمود هاشمی، قراءات فقهية معاصرة، ج ۱، ص ۱۵۸.
۵. (حق شفعه: اگر دو نفر، در یک ملک با هم شریک باشند و یکی از این شرکا به غیر بفروشد شریک دیگر می تواند معامله را به هم بزند و سهم خود را تملک کند.) رک: حلی (علامه)، حسن، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین، ص ۱۰۳.
۶. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۳؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۶ و ج ۶، ص ۱۹۴؛ فاضل لنکرانی، القواعد الفقهية، ص ۲۵۱؛ شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهية، ص ۶۵.

تقید به مسلمان را دارد.^۱

به همین دلیل فقهای متقدم و متاخر و فقهای معاصر، در شفیع، اسلام را شرط می‌دانند.^۲

«در این مورد فرقی نمی‌کند بایع مسلمان باشد یا کافر؛ برای این که شفیع ملک را از مشتری دریافت می‌کند، در حالی که هیچ علقه‌ای به بایع ندارد.»^۳

مستند ابن ادریس،^۴ ابن زهره،^۵ و شیخ طوسی،^۶ و... در این حکم آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» می‌باشد؛ برخی از فقها بر این مسأله ادعای اجماع نموده‌اند.^۷

«نتیجه این مسأله در سیاست خارجی در خرید و فروش سهام شرکت‌هایی که کشورهای مسلمان و یا افراد مسلمان در کشورهای گوناگون اروپایی و آمریکایی و غیر آن دارا می‌باشند، بروز می‌نماید.»^۸

۴- اشتغال در سرزمین‌های غیر اسلامی

نمود این مورد فقهی در روابط بین الملل بیش از موارد ذکر شده سابق است؛ در مورد این که آیا جایز است مسلمان نزد غیر مسلمان استخدام شده و اجرت دریافت نماید، میان فقهاء اختلاف است، منشا این اختلاف و تشتت آراء به اصل قاعده بازگشت نمی‌کند بلکه با فرض قبول قاعده از

۱. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۵۱.

۲. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۹؛ عاملی، زین الدین، حاشیه الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۹؛ همو، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی کلاتر)، ج ۴، ص ۳۹۹؛ حلی، حسن، تذکرة الفقهاء (ط- الحدیث)، ج ۱۲، ص ۲۱۲؛ طوسی، محمد، الخلاف، ج ۳، ص ۴۵۳؛ اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۹، ص ۲۶؛ بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ کابلی، محمد اسحاق فیاض، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مصطفوی، سید محمد کاظم، فقه المعاملات، ص ۱۷۴؛ نجفی، کاشف الغطاء، سفینه النجاة ومشکاة الهدی ومصباح السعادات، ج ۳، ص ۲۴.

۳. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۶؛ فاضل، محمد، القواعد الفقهية، ص ۲۵۱.

۴. حلی، ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۳۸۸۲.

۵. حلی، ابن زهره، غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع، ص ۲۳۴.

۶. طوسی، محمد، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۳، ص ۱۳۹.

۷. طوسی، محمد، المبسوط، ج ۳، ص ۱۳۹؛ سبزواری، علی، جامع الخلاف، ص ۲۸۳؛ جمعی از پژوهشگران، معجم فقه الجواهر، ج ۳، ص ۴۲۰.

۸. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی، ج ۲، ص ۳۹۵.



سوی اطراف اختلاف، اختلاف به این مسئله باز می‌گردد که با استخدام و فروض مختلف آن سبیل تحقق پیدا می‌کند یا خیر؟

گروهی معتقدند: استخدام فرد مسلمان نزد فرد غیر مسلمان، یا استخدام او در کشور غیر اسلامی مطلقاً جایز نیست.^۱

فخرالمحققین می‌فرماید: «سبب عدم جواز این است که اجیر شدن سبیل است و هر سبیل از کافران بر مسلمان نفی گردیده است، به دلیل آیه شریفه: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾».^۲

گروهی از فقهاء تفصیل قائل شده‌اند که: اگر چنانچه استخدام فرد مسلمان نزد غیر مسلمان موجب تحقق سبیل و علوکافر بر مسلمان شود جایز نیست، در غیر این صورت اشکالی ندارد.^۳

بنابراین مطلقاً حکم به بطلان استخدام نمی‌شود بلکه تابع موضوع قاعده می‌باشد، هر جا استخدام سبب علوکافر و سبب ذل و هوان مسلم باشد به مقتضای قاعده نفی سبیل استخدام باطل است، هرگاه مسلمانی اجیر کافر شود به نحوی که بر کافراستی‌لایی بر اجیر مسلمان ایجاد کند و موجب شوکت کافر و خفت و خواری مسلمان شود، چنین اجاره و استخدامی، طبق اصل نفی سبیل باطل خواهد بود.^۴

بنابراین اشتغال فرد مسلمان نزد غیر مسلمان به خودی خود اشکال ندارد، مگر این که شرائط خاص وجود داشته باشد مانند آن که:

۱. کشور غیر مسلمان با کشور اسلامی عداوت و خصومت داشته باشد زیرا در این صورت اشتغال نزد آنها کمک به آن‌ها محسوب می‌شود و هرگونه کمک به آنها در پیشبرد امورشان باعث تقویت نیروی آنها در عداوت با اسلام خواهد شد،

۱. حلی (علامه)، حسن، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. حلی (فخرالمحققین)، محمد، إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، ص ۴۱۳.

۳. بجنوردی، محمد، قواعد فقهیه، ص ۱۹۱؛ مصطفوی، سید محمد کاظم، مائنه القاعده الفقهیه، ص ۳۰۱.

۴. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۶۸؛ طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، سؤال و جواب، ص ۳۲۳.

پس تقویت آنها ضربه به مسلمانان است که شکی در حرمت آن نیست.

۲. مسلمانان به تخصص فرد مسلمان نیاز داشته باشند؛ در صورتی که مسلمانان جهان به وجود این فرد به واسطه تخصصش نیاز داشته باشند در این صورت به دلیل قیاس اولویت ترجیح فرد یا دولت غیر مسلمان بر فرد یا دولت مسلمان حرام خواهد بود.

۳. نتیجه حاصل از این استخدام و اشتغال سبب شوکت غیر مسلمان نگردد، به طوری که نسبت به فرهنگ یا صنعت یا اقتصاد یا هر زمینه‌ای دیگر پیشرفت نموده و این اشتغال زمینه ساز برتری آنان بر مسلمانان گردد و سبب عزت و افتخارشان شود و مسلمانان عقب مانده و نیازمند به پیشرفت آنان گردند.^۱

۵- بیع سلاح

«در مورد اصل حرمت بیع سلاح به دشمنان دین، بین فقها اختلافی نیست؛ اختلاف در تعمیم و تخصیص آن وجود دارد»^۲ از جمله ادله‌ای که برای مطلق تحریم نسبت به کفار به آن استدلال شده است، قول خداوند متعال است که: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۳ و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»^۴ به این بیان که فروش سلاح به دشمنان دین و لودر حال هدنه،^۵ اثبات سیل برای مسلمین و اعتلاء آن‌ها و تقویتی برای کفر و شرک است.

چهارم) امور مرتبط با قضاء و شهادت

۱- قصاص

قصاص از قاتل در برابر قتل نفس یا نقص عضو و جراحت، از حقوق مسلم انسانی

۱. ر. ک: امینی، محمد رضا، اسلام و سلطه ناپذیری، سایت بنیاد قرآنی بلال: www.bonyadebelal.com.

۲. حسینی روحانی، سید صادق، فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۴. حر عاملی، محمد، الوسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴.

۵. (مصالحه بعد از جنگ): سعدی ابو جیب، القاموس الفقهی لغة واصطلاحا، ص ۳۶۶.



است و قرآن کریم، آن را بیمه حیات و زندگی انسان‌ها دانسته است: ^۱ «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ^۲.

این موضوع نسبت به کافر، در دو مسأله متفاوت است، که در ذیل به هریک اشاره می‌شود:

الف) عدم ثبوت حق قصاص برای ولی کافر مقتول در مقابل قاتل مسلمان

اگر مسلمانی، مسلمان دیگر را بکشد، این حق برای ورثه مقتول مسلمان است که قاتل را قصاص کنند اما اگر ورثه مقتول، کافر باشند و در میان آن‌ها مسلمانی وجود نداشته باشد، این حق از ورثه ساقط می‌شود و نمی‌توانند قاتل مسلمان را قصاص کنند؛ ^۳ بلکه فقط می‌توانند دیه بگیرند یا به حاکم شرعی ارجاع دهند. ^۴

ب) عدم ثبوت حق قصاص برای کافر در صورت مسلمان بودن قاتل

به حسب حکم اولی اگر کسی شخصی را عمدتاً کشت اولیای دم حق قصاص قاتل را دارند، چه قاتل مسلمان باشد چه کافر؛ در این که کافر قاتل، در برابر مسلمان، قصاص می‌شود، تردیدی نیست، زیرا هرگاه حکم قصاص مسلمان در قتل مسلمان واجب باشد، بر قاتل کافر نیز به طور قطعی واجب و اجرای آن لازم است. شیخ طوسی می‌نویسد: «هرگاه قاتل، بنده یا کافر باشد و مقتول مثل او (بنده یا کافر) باشد و یا برتر از او (آزاد یا مسلمان) باشد، محکوم به قصاص است.» ^۵

اما در مورد قصاص مسلمان قاتل، در برابر کافر، اختلاف نظر وجود دارد؛ ^۶

۱. اسماعیل زاده، حسین، روابط حقوقی مسلمانان با کفار، پژوهش‌های قرآنی، بهار و تابستان ۱۳۷۵، شماره ۷ و ۵، ص ۴۰۸.

۲. (و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید): سوره بقره، آیه ۱۷۶.

۳. بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۵.

۴. شیرازی، سید محمد، الفقه، القواعد الفقهية، ص ۶۴.

۵. طوسی، محمد، تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۵۳۶.

۶. طبرسی، فضل، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۸ و رک: طوسی، ابوجعفر، محمد، تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۵۳۶.

فقه‌های شیعه امامیه، بر عدم وجوب قصاص مسلمان در برابر کافر حربی اتفاق نظر دارند.^۱

نسبت به ذمی و مستأمن اختلاف نظر است. گرچه برخی معتقدند نسبت به این حکم هیچ تفاوتی میان اقسام کفار وجود ندارد.^۲ شهید ثانی در این مسأله قائل به اجماع شده است.^۳

«علت عدم وجوب قصاص این است که، لازمه حق القصاص علو و سلطه بر قاتل مسلمان است؛ به مقتضای این قاعده حق القصاص از اولیای دم نسبت به قاتل مسلمان نفی شده است».^۴

البته روایات خاصه نیز در این زمینه وجود دارد که: «لا یقاد مسلم بکافر»^۵ مبنی بر شرطیت تکافؤ در اسلام، یعنی اگر قاتل مسلمان بود و مقتول غیر مسلمان، قصاص جریان پیدا نمی‌کند.^۶ بدین معنی قصاص مسلمان در مقابل کافربه واسطه ادله خاصه و به مقتضای قاعده نفی سبیل منتفی است».^۷

بسیاری از فقه‌های متقدم،^۸ و متاخر،^۹ مستند حکم خود در این مسأله را آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» قرار داده‌اند.

البته ثبوت حکم عدم قصاص مسلمان در مقابل کافر مشروط به این است

۱. حلی (فخر المحققین)، محمد، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴، ص ۵۹۳.
۲. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۵، ص ۱۴۵؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۱۴۱؛ حائری، سید علی، ریاض المسائل (ط. الحدیثه)، ج ۱۶، ص ۲۴۰.
۳. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۱۴۱.
۴. بجنوردی، سید محمد؛ قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۴.
۵. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۰۸؛ نیز زک: کلینی، محمد، الکافی، ج ۷، ص ۳۰۹؛ صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۲؛ طوسی، محمد، التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۸۹؛ همو، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۷۱.
۶. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۵۱؛ حسینی شیرازی، سید صادق، التعليقات على شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۵۲.
۷. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۴.
۸. حلی، ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۳۲؛ حلی، ابن زهره، غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع، ص ۴۰۴؛ طوسی، محمد، الخلاف، ج ۵، ص ۱۴۶؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۱۴۱.
۹. مازندرانی، ابن شهر آشوب، منتهی البیان فی شرح الروضة البهیة، ج ۹، ص ۴۸۷؛ حائری، سید علی، ریاض المسائل (ط- الحدیثه)، الزبدة الفقهیه فی شرح الروضة البهیة، ج ۹، ص ۴۸۷؛ عاملی، سید محمد حسین، ج ۱۶، ص ۲۴۰؛ سبزواری، علی مؤمن، جامع الخلاف والوافق، ص ۵۵۳.





که مسلمان در قتل کافر ذمی، معتاد نشده باشد؛ در غیر این صورت اختلافی است؛^۱

شیخ صدوق می‌نویسد: «چون اولیاء نصرانی نمی‌توانند از محکمه درخواست قصاص قاتل را بنمایند، بنا بر قول مشهور، چه ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ لذا این خبر را حمل کرده‌اند به موردی که شخصی به کشتن ذمی اعتیاد پیدا کرده است که در این صورت است که تفاوت دیه را باید بپردازد».^۲

۲- قسامه

از مسائلی که متفرع بر مسأله قصاص می‌باشد قاعده‌ی لوث و قسامه است. اگر ولی دم کافر ادعای قتل بر مسلمان را نماید در خصوص این که آیا قسامه وی پذیرفته می‌شود مسأله اختلافی است؛ علت و حکمت این تشریع در روایت چنین ذکر شده است: «إِنَّمَا حُقِّنَ دِمَاءُ الْمُسْلِمِينَ بِالْقَسَامَةِ»^۳؛ همچنین آمده است: «لِئَلَّا يُبْطَلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»^۴؛ علاوه بر این که لازمه‌ی ثبوت قسامه برای کافر، ثبوت قصاص در قتل عمد است».^۵

پیش‌تر بیان شد که، مسلمان در مقابل کافر، قصاص نمی‌شود. همچنین با توجه به عموم قاعده‌ی نفی سبیل، قسامه کافر پذیرفته نیست. پس اگر ولی مقتول، مشرک باشد و مدعی علیه مسلمان، قسامه ثابت نمی‌شود؛ برخی از فقها مستند این قول را آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۶ برمی‌شمارند.^۷

۱. رک: عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۱۴۱؛ ترحینی عاملی، سید محمد حسین، الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية، ج ۹، ص ۴۸۹؛ حسینی روحانی، سید صادق، فقه الصادق علیه السلام، ج ۲۶، صص ۳۸-۴۰.
۲. صدوق، محمّد، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۵۰۳.
۳. کلینی، محمد، الکافی (دار الحدیث)، ج ۱۴، ص ۵۱۱؛ صدوق، محمّد، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۴۲.
۴. صدوق، محمّد، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۴۲؛ کلینی، محمد، الکافی (دار الحدیث)، ج ۱۳، ص ۶۸۳؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴.
۵. یجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۴.
۶. سوره نساء، آیه ۱۴۱.
۷. طبرسی، فضل، المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف، ج ۲، ص ۳۶۹؛ سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، ج ۲۸، ص ۲۷۰؛ مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، القصاص علی ضوء القرآن والسنة،

بینه کفار بر علیه مسلمانان قابل پذیرش نیست چون کافر در مظان اتهام است و پذیرش دلیل و بینه او برخلاف قاعده نفی سبیل است. از جمله شروطی که فقها برای شاهد، لازم دانسته‌اند، ایمان است و شهادت غیر مؤمن پذیرفته نمی‌شود.^۱ با این وصف شهادت غیر مسلمان به طریق اولی پذیرفته نمی‌شود.

در مورد این مسأله اجماع وجود دارد.^۲

تنها موردی که از این مسأله استثناء شده است، شهادت ذمی در موضوع وصیت است که برخی^۳ از فقها آن را در صورت عدم وجود شاهد مسلمان عادل و برخی مطلقاً جایز می‌شمارند.^۴

پنجم) فرهنگی

۱- علوبنا

جایز نیست ذمی، هر ساختمانی را که تجدید یا احداث می‌کند، از

ج ۲، ص ۲۴۸؛ فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة . القصاص، ص ۲۵۹.

۱. حلی (علامه)، حسن، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۵، ص ۲۱۴؛ همو، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام، ج ۳، ص ۴۹۴؛ عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی . کلاتر)، ج ۳، ص ۱۲۷؛ عمیدی، سید عمید الدین، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، ج ۳، ص ۵۴۰؛ مجلسی، محمد باقر، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱۰، ص ۱۰۷؛ فاضل هندی، محمد، کشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحکام، ج ۱۰، ص ۲۷۲؛ خمینی، روح الله، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی . کلاتر)، ج ۳، ص ۱۲۷؛ حلی (فخر المحققین)، محمد، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴، ص ۴۱۸؛ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۳، ص ۸؛ ترحینی عاملی، سید محمد حسین، الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۴، ص ۱۵۶.

۳. کلینی، محمد، الکافی (ط . دار الحدیث)، ج ۱۳، ص ۳۱۹؛ خمینی، روح الله، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۱۰۸؛ حلی (علامه)، حسن، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام، ج ۳، ص ۴۹۴؛ حلی (فخر المحققین)، محمد، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴، ص ۴۱۸؛ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۳، ص ۸.

۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی . کلاتر)، ج ۳، ص ۱۲۷؛ طوسی، محمد، المبسوط، ج ۸، ص ۱۸۷؛ حلی، ابن إدريس، السرائر، ج ۲، ص ۱۳۹؛ حلی، جمال الدین، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۴، ص ۵۱۴.

ساختمان همسایه‌های مسلمانان بالاتر قرار دهد^۱ و اگر ساختمان مرتفعی را که خریده از اصل یا خصوص قسمت بالاتر خراب شود ساختن آن به صورت اول جایز نیست؛ پس نباید بالاتر از مسلمان قرار دهد؛^۲ صاحب جواهر مستند خود بر این حکم را روایت «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» قرار داده است.^۳

۲- عبد مسلمان

از جمله موارد جریان قاعده نفی سیل، عبد است؛ از آن جا که در عصر حاضر عبد به معنای مصطلح فقهی وجود ندارد، لذا احکام مرتبط با آن به صورت خلاصه در چند مورد بیان می‌شود:

الف. عدم جواز تملک مسلمان توسط کافر به هر نحو از اقسام تملک اختیاری: اگر مسلمانی بنده باشد، کافر نمی‌تواند او را به یکی از اقسام تملک اختیاری تملک کند. جریان قاعده در این مسأله از مسلمانات است، چون هیچ سبیل و علوی بالاتر از آن نیست که عبد مسلمان مملوک کافر شود و در واقع تمامی حرکات و سکنات خود را در اختیار وی قرار دهد؛ از این رو در فقه گفته شده است که اگر کافر با تملک به ملک قهری (مثل ارث) عبد مسلم را تملک کند مجبور به فروش آن می‌شود.^۴

ب. عدم صحت اجاره عبد مسلمان یا امه مسلمة بر کافر: حقیقت اجاره

۱. حلی (علامه)، حسن، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۴، ص ۴۴۴؛ همو، تذکرة الفقهاء (ط. الحدیثه)، ج ۹، ص ۳۴۵؛ سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحکام، ج ۱۵، ص ۱۸۹، مسأله ۳۰؛ خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵، مسأله ۴؛ طرابلسی، ابن براج، قاضی، طوسی، ابوجعفر، جواهر الفقه. العقائد الجعفریه، ص ۵۱؛ عمیدی، سید عمید الدین، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، ج ۱، ص ۳۳۰۶؛ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

۲. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحکام، ج ۱۵، ص ۱۸۹، م ۳۰؛ خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵، م ۴؛ گیلانی، میرزای قلی، ابوالقاسم، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، ج ۱، ص ۳۴۹؛ نراقی، مولی احمد، رسائل و مسائل (لنراقی)، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

۴. حلی (علامه)، حسن، تذکرة الفقهاء (ط-الحدیثه)، ج ۹، ص ۳۸۹؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۴۴؛ کوه کمزری، سید محمد، کتاب البیع، ص ۳۸۸؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۹؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۴.

عبارت است از تملیک المنفعة به عوض معلوم^۱؛ بنابراین کافر مالک منافع مسلمان اعم از کار و عمل وی می شود و معنای این امر سلطه و سلطنت و علو کافر بر مسلم است؛ بنابراین به مقتضای قاعده نفی سبیل این اجاره منفی و ملغی است.^۲

ج. عدم صحت عاریه عبد مسلم یا امه مسلمه بر کافر: حقیقت عاریه عبارت است از: تسلیط شخص به طور مجانی بر عینی که دارای منفعت مقصوده عند العقلاء باشد با بقاء اصل.^۳ در صورتی که عبد مسلمانی به کافر عاریه داده شود، لازمه اش این است که تمام منافع عبد در اختیار کافر قرار گیرد. اگر مستعیر از عین معاره (عبد مسلم) استفاده های خدمتی از نوعی کند که موجب ذلت و هوان مسلم باشد همان مطالبی که در اجاره بیان شد این جا نیز ذکر می شود؛ و قهرآبه مقتضای قاعده نفی سبیل، عاریه مذکور باطل و منتفی است.^۴

د. عدم صحت وقف عبد مسلم یا امه مسلمه بر کافر: حقیقت وقف تحبیس الاصل و تسبیل الثمره است^۵ و نتیجه آن عبارت از تملیک عین موقوفه بر موقوف علیهم است، اگر عبد مسلمان وقف کافر شود، معنایش مالک شدن کفار بر عبد مسلمان است؛ در نتیجه لازمه صحت وقف، علو کافر بر مسلمان است و این وقف به حکم قاعده نفی سبیل منفی است و درست نیست.^۶ آن چه بیان شد مصادیق قاعده نفی سبیل در فقه بود؛ ملاک در حرمت یا

۱. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه ص ۳۶.

۲. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۲۳۳؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۴؛ طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، سؤال و جواب، ص ۳۲۳، ص ۵۱۷؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۴۸.

۳. نجفی، کاشف الغطاء، محمد حسین، تحریر المجله، ج ۲، ص ۷ و ۸؛ نیز مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه ص ۳۶۳.

۴. طوسی، محمد، الخلاف، ج ۳، ص ۱۸۸؛ همو، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۶، ص ۱۲۹؛ طبرسی، فضل، المؤلف من المختلف بین أئمة السلف، ج ۱، ص ۵۲۷؛ حلی (علامه)، حسن، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۵، ص ۵۹؛ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۵۹؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۴؛ فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۲۴۸.

۵. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه ص ۵۶۷.

۶. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۳۶۱؛ بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۴.

بطلان موارد فوق، سلطه، استیلا و برتری کافر بر مسلمان است. با توجه به این ملاک در هر موردی اعم از فقهی و غیر فقهی، این ملاک وجود داشته باشد به موجب قاعده نفی سبیل مرفوع است.

گفتار دوم: موارد جریان قاعده در قانون مدنی

این قاعده، علاوه بر فقه، در قوانین مدنی نیز جریان دارد؛ موارد ذیل نمونه‌هایی از آن است:

اول) نکاح

«مواد ۱۰۴۵ تا ۱۰۶۱ قانون مدنی، به موانع نکاح اختصاص داده شده است، هر چند که بعضی از آن موانع، جنبه فقهی و شرعی نداشته، بلکه از نظامات مملکتی است همانند ماده ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱. در مجموع، موانعی که برای نکاح و پیوند زناشویی در نظر گرفته شده است (اعم از شرعی و نظام مملکتی) به سیزده مانع می‌رسد. این امور مواردی است که از طرف شرع مقدس و قانون مدنی ازدواج ممنوع گردیده است.»^۱

از بین موانع اعلام شده مانع یازدهم، کفر (ماده ۱۰۵۹ ق. م.)، و مانع دوازدهم خارجی بودن مرد (ماده ۱۰۶۰ ق. م.) مرتبط با موضوع بحث می‌باشد که به بیان آن پرداخته می‌شود:

مانع اول - کفر (نکاح مرد غیر مسلمان با زن مسلمان)

فقه‌های اسلام اعم از عامه^۲ و خاصه به اتفاق نظر معتقدند که کفر زوج از موانع نکاح است و زن مسلمان نمی‌تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج نماید؛ در صورت عقد نکاحشان باطل است.^۳

۱. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۶۴؛ نیز رک: امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲. مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسه، ج ۲، ص ۳۱۴ و ص ۳۲۶.

۳. محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوقی خانواده (نکاح و انحلال آن)، ص ۱۵۲؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۱۲؛ امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۴۳.



ماده ۱۰۶۹ قانون مدنی نیز به همین جهت تصریح نموده است که: «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست».

قانون مدنی در این ماده به پیروی از حقوق اسلام، نکاح زن مسلمان را با مرد غیر مسلمان، خواه اصلی باشد (اهل کتاب یا غیر اهل کتاب) یا مرتد (ملی یا فطری) ممنوع دانسته است و نکاح مزبور باطل می باشد؛ عموم این دلیل انواع نکاح (دائم و منقطع) را در بر می گیرد. ممنوعیت نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان اجماعی کلیه فرق مسلمین است.^۱

مستند این حکم علاوه بر اجماع، آیه شریفه است که می فرماید: «وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ»^۲؛ کلمه مشرک به عموم کفار تفسیر شده است.^۳ و مستند دیگر آن آیه شریفه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» است؛ زیرا یکی از مصادیق بارز سلطه، سلطه شوهر بر زن است.

«عقد نکاح موجب ایجاد حقوق و تکالیف متقابلی برای زوجین می گردد؛ از جمله بر طبق مقررات قانون مدنی ایران در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص زوج است. چنانچه زن مسلمان به زوجیت مرد کافر درآید، کافر در مقابل مسلمان صاحب حقوق می گردد که زن مسلمان ملزم به رعایت آنها است. خصوصاً پذیرفتن ریاست مرد در روابط زوجین الزامی است. این حقوق می تواند درجه ای ضعیف از سلطه و استیلا تلقی گردد؛ بنابراین مقنن با الهام از شرع مقدس و با تأثیر از قاعده نفی سبیل با اعلام غیر جایز بودن ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان این سلطه را نفی کرده است.»^۴؛ این قانون با استدلال فوق شامل فروعات زیر نیز می گردد:

۱. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی ج ۳، ص ۱۱۲؛ امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۴۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۱.

۳. طبرسی، فضل، تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱۸.

۴. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۲۵.

الف) اسلام آوردن زن کافر

هرگاه زن اسلام آورد (کتابیه بوده یا غیر کتابیه) و شوهر او کافر باشد، نکاح آنان منفسخ می‌گردد، زیرا طبق ماده «۱۰۵۹ ق.م.» نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان جایز نیست.^۱

ب) ارتداد شوهر مسلمان

در مواردی که زوج مرتد^۲ گردد و زوجه به اسلام باقی بماند، زن بلافاصله از مرد جدا می‌گردد؛ زیرا چنان‌که از اطلاق ماده «۱۰۵۹ ق.م.» استنباط می‌شود نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان همچنان که از ابتدا جایز نیست، ادامه آن نیز ممنوع می‌باشد.^۳

مانع دوم) ازدواج ایرانیان با اتباع خارجه

ازدواج ایرانیان با اتباع خارجه اگرچه مانع قانونی هم دربر نداشته باشد، از نظر سیاسی تحت مقررات مخصوصی قرار گرفته است که شرح آن بیان می‌گردد:

الف) ازدواج زن ایرانی با مرد تبعه خارجه

به دستور ماده «۱۰۶۰» قانون مدنی: «ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است».

«منظور از مواردی که مانع قانونی ندارد، محتوای ماده ۱۰۵، است؛ یعنی در درجه نخست باید مرد خارجی مسلمان باشد تا بتواند پس از تحصیل اجازه از مقامات مملکتی با زن مسلمان ایرانی ازدواج نماید وگرنه اگر بر فرض، از طرف دولت هم اجازه داده شود از طرف شرع ممنوع است».^۴

«منظور ماده از عبارت (در مواردی هم که مانع قانونی ندارد) آن است که

۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۴۵؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۱۹ و ص ۲۹۴.

۲. ارتداد یعنی کافر شدن کسی که مسلمان بوده است؛ جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۴۶؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۱۵ و ج ۳، ص ۲۹۴.

۴. محقق داماد، سید مصطفی، حقوق خانواده، ص ۱۶۰؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۱۸.

هرگاه هیچ یک از موانع نکاح هم بین زن ایرانی و مرد غیر ایرانی موجود نباشد مانند قرابت، کفر و امثال آن، نیز ازدواج بین آنان موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت ایران می باشد. علت این امر آن است که زن ایرانی پس از آن که در نکاح تبعه خارجه درآید عموماً تابعیت خود را از دست می دهد و به تابعیت دولت متبوع شوهر داخل می شود، لذا ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه آزاد گذارده نشده و موکول به اجازه دولت است و اجازه مزبور به وسیله درخواست از وزارت کشور به عمل می آید؛ وزارت کشور ملاحظه خواهد نمود آیا مرد تبعه خارجه که می خواهد با زن ایرانی ازدواج کند شرائط لازم را مانند این که که نکاح مزبور در قوانین ایران یا در قوانین کشور متبوع او مانعی نداشته باشد را داراست یا نه و در صورتی که حائز شرائط^۱ است اجازه خواهد داد.^۲

ب) ازدواج محصلین و مأمورین و نمایندگان دولتی با زن تبعه خارجه

«دولت می تواند ازدواج بعضی از مستخدمین و مأمورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارجه باشد، موکول به اجازه مخصوص نماید»،
(ماده ۱۰۶۱ ق. م.)

از آن جا که ازدواج بعضی از مردان ایرانی با زنان تبعه خارج، به اعتبار شغل و سمت آنان، در مواردی با حیثیت عمومی مملکتی برخورد پیدا می کند و لازم است از جانب سیاست گذاران مملکت و دولت کنترل و نظارت بر این گونه ازدواج ها معمول گردد، این ماده اختیار لازم را در این جهت به دولت داده است.^۳

این مورد از باب سیطره و سبیلی که به موجب زوجیت حاصل می شود

۱. (برای تفصیل این شرایط بطصویب نامه هیئت وزراء مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۱۰ رجوع شود). امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۵۰.

۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۳۵۰.

۳. محقق داماد، سید مصطفی، حقوق خانواده، ص ۱۶۰؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۱۸.



مصدق نفی سبیل نمی باشد، بلکه از جهت نفوذ و سیطره فرهنگی و سیاسی با استناد به قاعده نفی سبیل منفی است.

دوم) ارث

حقوق اسلام اجماعاً کفر را مانع از ارث دانسته است. قانون مدنی در ماده ۸۸۱ الحاقی ۶۱/۱۰/۸، خود در این رابطه می گوید: «کافراز مسلمان ارث نمی برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلمان باشد، وراثت کافرا را نمی برند اگر چه از لحاظ طبقه و درجه، مقدم بر مسلم باشند.»^۱ همچنین ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی مقرر می دارد که: «کافر در ارث، برای مسلمان حاجب، محسوب نمی شود.»

«در حقوق امامیه کفر از هر صنفی که باشد اصلی یا ارتداد، مانع از ارث شناخته می شود. بنابراین وارث کافر اگر چه ذمی باشد از مورث مسلم خود ارث نم برد و بالعکس وارث مسلمان از مورث کافر خود ارث می برد و نیز مانع از ارث بردن ورثه دیگر اگر کافر باشند، می شود، اگر چه نزدیکتر به متوفی باشند.»^۲

«بی تردید ممنوعیت ارث بردن کافراز مسلمان به لحاظ پیشگیری سیطره و سلطه اقتصادی کافر بر مسلمان است؛ زیرا چنان چه کافراز مسلمان ارث ببرد نتیجه ای جز قوت و شدت و عزت کافرو از طرف دیگر نقص و ضعف مسلمان را در پی نخواهد داشت. این نتایج مغایر با قاعده نفی سبیل است که باید یک قانون کلی حاکم بر روابط مسلمین با کفار باشد.

قسمت اخیر ماده، هر گونه شبهه ارفاق به کافرا را نیز برطرف می سازد به این معنا که قاعده نفی سبیل را بر قاعده اقریبیت در ارث حاکم می سازد و صریحاً اعلام می دارد که چنان چه در بین ورثه متوفای کافری مسلمان باشد وارث کافرا را نمی برد؛ اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلمان باشد.



۱. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۲۷۰.

۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۰۸.

اقریت نمی تواند موجب استیلا و عزت کافر بر مسلمان گردد؛ زیرا بر اساس مستندات قاعده نفی سبیل، خداوند هرگز حکمی که موجب تسلط کافران بر مؤمنین باشد را تشریع نکرده است.^۱

همچنین ماده «۸۹۲» قانون مدنی چنین است: «هرگاه وارث متوفی منحصر به پدر و مادر باشد با جمع بودن شرایط زیر، مادر سدس که نصیب پائین است خواهد برد.»

چهارمین شرط از شرایط این است که از ارث ممنوع نباشند مگر به سبب قتل، یعنی برادر و خواهر میت در صورتی می توانند حاجب قرار گیرند که خود ممنوع از ارث نباشند، مگر به سبب قتل. «موانع ارث عبارت است از: قتل، لعان، ولادت از زنا و کفر (در صورتی که از نظر قضائی کفر از موانع شناخته شود). بنابراین از مفهوم ماده بالا استنباط می شود که چنان چه یکی از موانع ارث غیر از قتل متوفی در برادر و خواهر متوفی موجود باشد، آنها نمی توانند حاجب مادر قرار گیرند.»^۲

سوم) حق حضانت

هرگاه یکی از ابوبین طفل مسلمان (مسلمان تبعی) کافر باشد و یا کافر بشود (مرتد گردد) حق حضانت او ساقط می گردد و باید طفل از او گرفته شود و به دیگری واگذار شود؛ زیرا چنان که از ماده «۱۱۹۲ ق. م» که می گوید: «ولی مسلم نمی تواند برای امور مولی علیه خود وصی غیر مسلم معین کند». استنباط می شود، ولایت کافرا بر مسلمان اجازه نداده است. «حضانت» نیز نوعی ولایت بر طفل است و خداوند طبق صریح آیه قرآن که فرموده: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، برای کفار بر مؤمنین ولایت مقرر نفرموده است، لذا اگر هر دو (پدر و مادر) مرتد

۱. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۲۲.

۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۳۷.



گردند باید فرزند از آنان گرفته شود و به شخص امین مسلمانی سپرده شود تا با تربیت اسلامی تربیت شود وگرنه طفلی که تحت تربیت کافر قرار گیرد، معتقدات او را پذیرفته و به خلق و خوی او درمی‌آید.^۱

چهارم) وصایت

یکی از شرایط وصی اسلام است؛ فقهای امامیه وصی قرار دادن کافر را بر مسلمان باطل می‌دانند، اگرچه وصی از منصوبین موصی یا موصی علیهم باشد. شرط اسلام اجماعی فقهاست؛ زیرا وصیت اعطای نوعی ولایت و سلطه از طرف موصی، به وصی، نسبت به اموال (مورد ثلث) و نسبت به اشخاص (صغیر و مجنون و سفیه) است؛ چنانچه وصی غیر مسلم برای این امر معین گردد نوعی استیلا و سلطه کافر بر مسلم محقق می‌شود و موجبات سروری و عزت کافر بر مسلم فراهم خواهد شد. در حالی که حقوق اسلام ولایت کافر نسبت به مسلمان را اجازه نداده است و در قرآن کریم هر نوع سلطه برای کافر نسبت به مسلمان، منتفی اعلام شده است. این امر را ماده «۱۱۹۲» قانون مدنی که می‌گوید: «ولی مسلم نمی‌تواند برای امور مولی علیه خود وصی غیر مسلم معین کند» متذکر شده است.^۲

پنجم) ولایت

ماده «۱۱۸۲» ق.م: «هرگاه طفل هم پدر و هم جد پدری داشته باشد و یکی از آن‌ها محجور یا به علتی ممنوع از تصرف در اموال مولی علیه گردد، ولایت قانونی او ساقط می‌شود».^۳

«بعضی از امور باعث سقوط ولایت «ولی» است و بعضی دیگر مانع از اجرای

۱. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۳۳۵؛ امامی، سید حسن، حقوق مدنی ج ۵، ص ۱۹۷.

۲. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۲۵؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۱۹۴ و ج ۵، ص ۲۰۱؛ امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۱۲۶.

۳. قانون مدنی، ص ۲۴۴.

ولایت؛ یا به تعبیر دیگر، باعث تعلیق ولایت است. در قسم اول از ابتدا کار اداره‌داری «مولی علیه» به ولی دیگر و در صورت نبودن ولی دیگر به قیمی که از طرف حاکم تعیین می‌شود، واگذار می‌گردد و در قسم دوم ضمّ امین می‌شود.^۱

در سه مورد ولایت ولی ساقط می‌گردد، یکی از آن موارد کفر ولی است. در صورتی که ولی کودک یا مجنون و یا سفیه، کافر شود، ولایت او ساقط می‌گردد؛ زیرا طبق آیه شریفه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سُلْطَةً»^۲ نسبت به مؤمنین سلطه و ولایتی قرار نداده است.

همین مسأله در مورد ولایت قهری پدر نیز ثابت است. زیرا به موجب قانون مدنی ماده «۱۱۸۸» «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد و همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون ...»^۳

ولایت ولی قهری در سه مورد، ساقط می‌گردد: حجر ولی، کفر ولی، و خیانت و ناتوانی ولی.^۴

چنانچه بیان شد به موجب قاعده نفی سبیل کافر نمی‌تواند بر مسلمان ولایت داشته باشد.

ششم) وقف بر مقاصد غیر مشروع

قانون مدنی در «ماده ۶۶» به این امر تصریح کرده است: «وقف بر مقاصد غیر مشروع باطل است».^۵

«وقف بر مقاصد غیر مشروع همانند وقف برای کمک برگنهکاران در

۱. یعنی ولی قهری کاملاً از کار برکنار نیست، بلکه امینی را ناظر بر کار او قرار داده و یا شریک او در کار ولایت قرار می‌دهند: حقوق مدنی، امامی، ج ۵، ص ۲۲۰.

۲. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۳۴۶.

۳. قانون مدنی، ص ۲۴۵.

۴. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵. قانون مدنی، ص ۲۴.





گناهشان، وقف برای خریدن کتب ضلال، وقف برای کسانی که علیه حکومت و نظام اسلامی مبارزه می‌کنند، وقف بر معابد یهود و نصارا و مجوس و امثال اینها جایز نبوده و باطل است.^۱

«حکم این ماده در برخی موارد، می‌تواند از مصادیق قاعده نفی سبیل باشد. به این ترتیب که چنان چه وقف بر کفار که در واقع نوعی مقصد غیر مشروع است صورت گیرد، بدیهی است زمانی که کافر بر موقوف علیه واقع گردد، منافع موقوف به کافر تعلق خواهد گرفت و مسلمان از دخالت در آن ممنوع خواهد شد و از این طریق سلطه و سیطره کافر بر مسلمانان محقق می‌گردد.

بنابراین به حکم قاعده نفی سبیل، وقتی که وقف متضمن چنین سلطه نابخردانه‌ای باشد باطل است.

از آن جا که مواد قانون مدنی با رعایت موازین فقهی نگاشته شده‌اند و در فقه بر بطلان وقف بر کافر تردیدی وجود نداشته و محل وفاق همه فقها است، این که مقنن صریحا در این ماده به بطلان وقف بر کافر اشاره نکرده است به لحاظ عدم محدود ساختن حکم ماده به مورد خاص بوده است؛ لذا مقنن به طور کلی وقف بر مقاصد غیر مشروع را ذکر کرده است که البته شناخت مقاصد غیر مشروع، بر اساس موازین شرعی صورت خواهد گرفت که از جمله مصادیق روشن آن، وقف بر کافر است.^۲

علاوه بر وقف، این مسأله در مورد موقوف علیه نیز جریان دارد؛ «موقوف علیه باید صلاحیت تملک را داشته باشد، زیرا وقف در حکم تملیک است و قهرا قابلیت تملک برای موقوف علیه امری الزامی و عقلی خواهد بود. بنابراین، وقف برای کسانی که قابلیت تملک را ندارند صحیح نیست، مثل: وقف بر عبید و اماء، و وقف بر کفار حربی (بنابراین که آنها مالک نمی‌شوند) و وقف

۱. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۲۴۶.
 ۲. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۲۰.

برمرتد فطری و امثال این موارد.^۱

توضیحی که بر جریان قاعده در مورد وقف بیان شد در مورد موقوف علیه به طریق اولی قابل استدلال است.

هفتم) عدم سلطه بیگانگان

برخی از مواد قانون مدنی، به منظور جلوگیری از سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بیگانگان در ارتباط با اتباع وضع شده است. موارد ذیل از این جمله‌اند:

۱- قوانین احوال شخصیه، اتباع ایرانی: «یکی از اصول مسلم حقوق بین الملل خصوصی قوانین مربوط به احوال شخصیه است؛ در قانون مدنی ایران نیز به پیروی از همین اصل، در «ماده ۶ و ۷» که مربوط به احوال شخصیه ایرانیان مقیم خارج و خارجیان مقیم خاک ایران است، بدین جهت اشاره شده که: هر فردی، چه ایرانی مقیم خارج و چه خارجی مقیم ایران، در احوال شخصیه تابع قوانین دولت متبوع خود هستند.»^۲

روشن است اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران مسلمان می‌باشند و در خصوص احوالات شخصیه از قبیل نکاح، طلاق و... مقررات شرعی قابل اجرا است.

«از آن جا که گسترش مراودات ایرانیان با بیگانگان و ارتباط روزافزون آنان با دنیای غیراسلام اقتضاء آن را دارد که جمع کثیری از آنان برای مقاطع نسبتاً طولانی و یا برای تمام مدت عمر خود خارج از ایران به سر برند، بیم آن می‌رود که سکونت ایرانیان در خارج از کشور بهانه ای برای استیلای حقوق بیگانگان بر احوال شخصیه ایرانیان مسلمان گردد؛ لذا با الهام از قاعده نفی

۱. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۳۷.



سبیل صریحاً مقرر می‌دارد که قوانین مربوط به احوال شخصیه در مورد کلیه اتباع ایرانی و لوازم که مقیم در خارج باشند، مجری خواهد بود.^۱

۲- ماده ۹۸۲ قانون مدنی: این ماده مقرر می‌دارد که اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره‌مند می‌شوند لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل نائل گردند:

الف- ریاست جمهور و معاونین او؛ ب- عضویت در شورای نگهبان و قوه قضائیه؛ ج- وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری؛ د- عضویت در مجلس شورای اسلامی؛ ه- عضویت در شورای استان و شهرستان و شهر؛ د- استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز از هرگونه پست و یا مدیریت سیاسی؛ ز- قضاوت؛ ح- عالیترین رده فرماندهی در ارتش، سپاه و نیروی انتظامی؛ ط- تصدی پست‌های مهم اطلاعاتی و امنیتی

۳- بند ۳ ماده ۹۸۸ قانون مدنی: این قسمت از ماده در خصوص شرایط ترک تابعیت ایرانیان بیان می‌دارد که «قبلاً تعهد نمایند که در ظرف یک سال از تاریخ ترک تابعیت، حقوق خود را بر اموال غیر منقول که در ایران دارا می‌باشند و یا ممکن است بالوراثه دارا گردند و لو قوانین ایران اجازه تملک آن را به اتباع خارجه بدهد به نحوی از انحاء به اتباع ایرانی انتقال دهند...»^۲

ترک تابعیت ایران اسلامی و پذیرفتن تابعیت مملکت بیگانه خصوصاً اگر غیر اسلامی باشد، خروج از قلمرو حاکمیت اسلامی و پناه یافتن در دامن کفر است و این شائبه وجود دارد که از این طریق عزت وطن اسلامی خدشه دار گردد. بنابراین نباید اموال غیر منقول کسی که حاکمیت قلمرو ایران اسلامی را ترک گفته است بدون ضابطه در اختیارش قرار گیرد تا آن‌ها را در معرض بهره‌برداری مملکت بیگانه قرار دهد و از این طریق مقدمات سلطه و

۱. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۱۹.

۲. قانون مدنی، ص ۱۷۴.

سیطره اقتصادی بیگانگان را فراهم سازد.^۱

۴- هم چنین انگیزه وضع ماده ۸ قانون مدنی رعایت و توجه به قاعده نفی سبیل است در این ماده آمده است: «اموال غیر منقولی که اتباع خارجی در ایران بر طبق عهود تملک کرده یا می کنند از هر جهت تابع قوانین ایران خواهد بود.»^۲

«بی تردید تملک اموال غیر منقول توسط اتباع خارجه در ایران چنان چه تحت سیطره قوانین و مقررات ایران نباشد چه بسا منجر به مالکیت، تصاحب و تصرف بخش وسیعی از خاک وطن اسلامی، از جانب بیگانگان گردد و رفته رفته استقلال و تمامیت ارضی کشور خدشه دار شود، خصوصاً این که، چنان چه نظارتی برای مهم نباشد با توجه به قدرت مالی بیگانگان و دسیسه های خاصی که در این موارد اعمال می دارند، راه سلطه و نفوذ خود را هموار کنند.

مسلمانان در طول تاریخ شاهد تأسف بار سلطه غیر مسلمین بر اراضی بلاد اسلامی بوده اند که در واقع نتیجه غفلت از تملک تدریجی اموال غیر منقول از ناحیه غیر مسلمین بوده است؛ فروش بی حساب و کتاب اراضی فلسطین اشغالی بدون توجه به عواقب زیانبار آن، از جانب مسلمانان فلسطینی به یهودیان در سال های دهه ۱۹۴۰ معزل کنونی و وضع رقت بار فلسطین را به وجود آورده است.»^۳

۵- تبصره ۲، ماده ۹۸۷ قانون مدنی: مقرر می دارد که: «زندهای ایرانی که بر اثر ازدواج، تابعیت خارجی را تحصیل می کنند، حق داشتن اموال غیر منقول را در صورتی که موجب سلطه اقتصادی خارجی گردد، ندارند...»^۴

«ممنوعیت سلطه اقتصادی خارجی بر کشور ناشی از حکم قاعده نفی

۱. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۲۴.

۲. قانون مدنی، مقدمه ص ۱۴.

۳. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۷، ص ۷۲۰.

۴. قانون مدنی، ص ۱۷۳.

سبیل است.»^۱

یکی از طرق سیطره یافتن کفار و بیگانگان بر یک جامعه تسلط و سیطره بر اقتصاد آن جامعه است. به موجب این ماده، یک راه نفوذ اقتصادی بسته می شود. با توجه به تمام موارد ذکر شده این نکته روشن می شود که اقتضاء قاعده نفی سبیل این است که هر کانالی که از آن شائبه ایجاد سیطره کافر بر مسلمان وجود داشته باشد، آن کانال نامشروع و خلاف شرع است. از آن جا که حقوق مدنی جامعه اسلامی برگرفته از متن دین و مستند به آن است، لذا قانون گذاران در وضع قانون دقت در این امر دارند که به موجب قوانین وضع شده زمینه سیطره بیگانگان فراهم نیاید.

گفتار سوم: موارد کاربرد قاعده در قانون اساسی

هدف در این گفتار ذکر مواردی از قانون اساسی است که متأثر از قاعده می باشد.

به همین جهت از سه زاویه می توان به قانون اساسی نظر داشت:

اول: یکی از مهمترین منابع و مآخذ برای شناخت انقلاب اسلامی و شناخت اهداف جمهوری اسلامی، قانون اساسی کشور می باشد که با توجه به آن چه در مقدمه و اصول آن آمده است می توان اهداف نظام و نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران را که براساس اصول و ضوابط اسلامی تدوین شده شناسایی نمود. در یک مطالعه تطبیقی و اجمالی روشن می شود که قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه به رسالت جهانی انقلاب اسلامی بیشترین اهمیت و بها را به اهداف نظام از جمله اهداف سیاست بین المللی و خارجی کشور داده است.

قاعده «نفی سبیل»، یکی از قواعد فقهیه است که در تدوین سیاست های کلان



به ویژه در عرصه روابط خارجی نظام اسلامی نقش داشته است.

چنانچه بیان شد فقها از این قاعده همچون قاعده «ضرر» جنبه سلبی نسبت به سایر احکام و قواعد فقهی را برداشت کرده‌اند. همچنانکه در قاعده ضرر مشهور این است که احکام ضرری از سوی شارع مقدس جعل نشده است در قاعده نفی سبیل نیز برآنند که در روابط میان مسلمان و کافر هیچ حکم یا قاعده که در بردارنده هر نوع سلطه، برتری و امتیازی برای کافر نسبت به مسلمان باشد، شرعا جعل نشود.

برخی از اصول قانون اساسی، که خطوط کلی سیاست نظام جمهوری اسلامی به ویژه سیاست خارجی را ترسیم کرده است متأثر از قاعده نفی سبیل است.

اول) اسلامی بودن موازین و مقررات

از آن جا که بر اساس آیات قرآن مجید، روایات و اجماع فریقین، قاعده نفی سبیل پذیرفته شده است بنابراین یکی از موازین اسلامی است. بر اساس اصل چهارم قانون اساسی، همه قوانین در جمهوری اسلامی ایران باید بر اساس موازین اسلامی باشد. در بند ۱۶ از اصل سوم، دولت موظف به تنظیم سیاست خارجی بر اساس موازین اسلامی شده است. یکی از مهمترین این موازین، قاعده نفی سلطه کفار بر مسلمین است؛ تا آن جا که اگر حتی در قانون اساسی نیز، قاعده نفی سبیل قید نشده باشد، قاضی باید بر اساس این قاعده، با استناد به اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رأی صادر کند؛ همانطور که اگر فرض شود این قاعده با سایر اصول و مواد قانونی، منافات داشته باشد.^۱



۱. (به استناد بند ج. ۶ از اصل دوم، اصل هشتاد و یکم و هشتاد و دوم، اصول یکصد و چهل و پنجم و یکصد و چهل و ششم، اصل یکصد و پنجاه و چهارم)؛ رک: احمدی، حسین علی، قاعده فقهی نفی سلطه کافر بر

در این قسمت نمونه هایی از قانون اساسی که متأثر از این قاعده است، ذکر می شود:

الف) مسلمانان امت واحدہ

اصل ۱۱: «به حکم آیه کریمه ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون﴾^۱ همه مسلمانان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است، سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پی گیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.»

ب) حفظ استقلال و عدم تعهد در برابر قدرت های سلطه

«یکی از اصول بسیار مهم سیاست جمهوری اسلامی ایران، که از ابتدای انقلاب تاکنون مطرح بوده است، حفظ استقلال و نفی سلطه پذیری و عدم تعهد در برابر قدرت های سلطه است. این امر مهم از آرمان های اصلی مردم ایران در انقلاب اسلامی بود که با شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بر آن پای فشردند.»^۲

همان طور که امام رحمه الله علیه در بیاناتشان تاکید می کنند: «از همان بدو انقلاب و از قبل از بدو انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می شد مسیر، مسیر انبیاء بود، مسیر راه مستقیم، نه شرقی، نه غربی بوده و جمهوری اسلامی بوده و تاکنون هم ملت ما به همان مسیر باقی است...»^۳

«اصل فوق به صورت شعار و سیاست حاکم بر نظام جمهوری اسلامی ایران به تواتر مطرح و مورد توجه مردم بوده است، معنی این اصل آن است که این

مسلمان، مکتب اسلام، شماره ۶، سال ۸۳، ص ۴۲.

۱. «این (پیامبران بزرگ) همه امت واحدی بودند (و پیروی هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!»: سوره انبیاء، آیه ۹۲.

۲. نیکزاد، عباس، اصول سیاست خارجی در قانون اساسی، رواق اندیشه، تیر ۱۳۸۳، شماره ۳۱.

۳. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

انقلاب بر مبنای مصلحت حقیقی مردم با جهان شرق و جهان غرب همکاری خواهد کرد و این همکاری صرفاً به خاطر ملت و مردم و حفظ کیان نظام است و نه از نقطه نظر منافع سرمایه‌داری غرب و یا کمونیستی شرق. در واقع اصل نه شرقی و نه غربی نشان دهنده روش و شیوه جمهوری اسلامی ایران، در سیاست خارجی هم می‌باشد که نه به صورت شرقی‌ها است و نه به صورت غربی‌ها. در همین راستا اگرچه اصل مزبور بیشتر در بررسی سیاست خارجی کشور عنوان و مطرح شده است به نظر می‌رسد که محدود به سیاست خارجی نبوده بلکه در اعمال سیاست‌های داخلی نیز به منظور عدم اقتباس از شیوه‌های زندگی شرقی و غربی مصداق پیدا می‌کند.^۱

امام خمینی رحمه الله علیه در پیام افتتاحیه اولین دوره مجلس شورای اسلامی توصیه کردند: «سیاست نه شرقی، نه غربی را در تمام زمینه‌های داخلی و روابط خارجی حفظ کنید».^۲

«با توجه به این نکات، اصل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را می‌توان به عنوان یک چارچوب تئوریک در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مورد توجه قرارداد که یکی از زیربناهای ایدئولوژیک و فقهی آن قاعده نفی سبیل می‌باشد؛ این اصل فقهی، که زیربنای اصول مهم سیاست خارجی کشور از جمله اصل نه شرقی و نه غربی است برتری و سلطه دراز قدرت شرق و غرب را نفی نموده و به طور کلی با امر سلطه جویی آنها در جهان سیاست و مکتب مبارزه می‌نماید».^۳

۱. مفید نژاد، سید مرتضی، نگاهی به جایگاه و کاربرد قاعده نفی سبیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۹؛ ۹: ۳۰، پژوهشکده باقر العلوم: www.pajoohe.com.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۶۳.

۳. مفید نژاد، سید مرتضی، نگاهی به جایگاه و کاربرد قاعده نفی سبیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده باقر العلوم: www.pajoohe.com.

ج) حفاظت از استقلال و تمامیت ارضی کشور

- «در جمهوری اسلامی ایران، آزادی، استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است...» (اصل ۹)

«در این اصل عناصر چهارگانه آزادی، استقلال وحدت و تمامیت ارضی کشور، گنجانده شده است. عنصر دوم این اصل استقلال است، که به معنای نفی وابستگی به هر جناح و قدرت خارجی است، نفی وابستگی هایی که در کشور تبعیت و خضوع و تزلزل در برابر کشورهای دیگر ایجاد کند، تا بیگانگان بتوانند در مراحل تصمیم گیری یا اجرا و یا امور قضایی حضور پیدا کنند و شئون زندگی اجتماعی تحت تأثیر مقاصد شوم آنان قرار گیرد»^۱. تا از این طریق زمینه سلطه و سیطره بر کشور اسلامی ایجاد شود.

همچنین در اصل ۲۶، آزادی تشکیل احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن اسلامی یا اقلیت های دینی، مشروط به رعایت اموری از جمله استقلال کشور دانسته شده است.

در اصل ۴۳ بر استقلال و خودکفایی اقتصادی و رهایی از وابستگی و جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر کشور تأکید شده است. و در بند ۸ آن بر این مسأله تصریح شده است.

- در اصل ۶۷ در سوگندنامه نمایندگان مجلس به صورت مؤکد بر دفاع از استقلال کشور تصریح شده است: «من در برابر قرآن مجید، به خدای قادر متعال سوگند یاد می کنم که ... همواره به استقلال و اعتلای کشور... پای بند باشم».

- در اصل ۷۸ هرگونه تغییر خطوط مرزی ممنوع دانسته شده است.

- در اصل ۱۲۱ در سوگندنامه رئیس جمهور بر تلاش پیگیر برای حراست از

مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور سوگند یاد شده است: «من به عنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم که... در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم...»

د) نفی سلطه جویی و سلطه پذیری

- بند ج اصل ۲ که از اصول کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، به تصریح «نفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری»، را مطرح نموده است.

در بند ۵ اصل ۳ آمده است: «طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب» «دولت موظف است علاوه بر این که مراقب باشد مورد استثمار قرار نگیرد، روش‌های مختلف مقابله با آن را نیز بشناسد تا بتواند استقلال کشور را در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأمین نماید. بدیهی است که استعمارگران از راه‌های مختلف در ملت‌ها نفوذ کرده و آنان را تحت سیطره خود کشیده سرمایه‌ها و نیروهای انسانی را به یغما می‌برند. استعمارگران عمدتاً در گذشته با قدرت نظامی بر کشور مسلط شده و آن را مستعمره خود می‌کردند و قرن‌ها همه چیز آن کشور را به یغما می‌بردند. مرحله دوم استعمار اقتصادی است، که در مقابل پرداخت وام و داد و ستد، بر امکانات کشورها مسلط می‌شوند. هم اکنون کشورهای قدرتمند با سرمایه‌گذاری در رشته‌های نظامی و صنعتی، کشورها را استثمار می‌کنند و از این راه در امور سیاسی آنان دخالت کرده و تسلط سیاسی به دست می‌آورند. اما استثمار فرهنگی با نفوذ در افکار و عقاید، مذهب و ملیت جامعه‌ای را دگرگون کرده و به آنان شخصیتی کاذب و وابسته به خود می‌دهد. در این حال تمام نیروهای انسانی را غارت نموده‌اند.



طبق این بند (۵ از اصل سوم)، دولت موظف است استعمار را در تمامی اشکال آن طرد کرده و از نفوذ آن جلوگیری نماید.^۱

- اصل ۱۵۲ که مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است مقرر می‌دارد: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز با دول غیرمحارب استوار است.»

«سیاست خارجی بخش عمده سیاست کلی نظام است. در شرایط کنونی جامعه بشری مسائل سیاست خارجی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با دگرگونی‌ها و تغییراتی که هرروز در سطح جهان رخ می‌دهد، هماهنگی و حفظ مصالح نظام باید بر مبنای اصول ثابت و استراتژی مشخص باشد. این اصل شش مطلب را از پایه‌های سیاست خارجی می‌شمرد، به همین دلیل فصل مستقلی برای سیاست خارجی ایجاد شده است.»^۲

اول: نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، از آن جا که قانون جمهوری اسلامی بر موازین شرعی پایه‌گذاری شده است، نفی هرگونه سلطه‌پذیری یکی از پایه‌های سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد؛

دوم: حفظ استقلال همه جانبه که بیگانگان در سایه روابط نتوانند دخالت نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی داشته باشند؛

سوم: تمامیت ارضی کشور که در روابط خارجی و معاملاتی که انجام می‌شود، هرگز نباید نسبت به قلمرو حکومت در خشکی یا دریا حق تصرف و دخالت به گونه‌ای که مضر به استقلال باشد به بیگانگان داده شود؛
چهارم: دفاع از حقوق همه مسلمانان؛

۱. یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۶۳.

پنجم: عدم تعهد در برابر قدرت های سلطه گر؛

ششم: روابط صلح امیز با کشورهای غیر محارب.

- در اصل ۱۵۳، آمده است: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع

طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است.»

«مفهوم "بیگانه" در حقوق موضوعه جهان، به معنای کسانی است که

تابعیت کشوری را ندارند، اعم از آنکه ساکن آن کشور باشند یا نباشند. در

مفهوم اسلامی، «بیگانه» به معنای غیرمسلم است. اعم از اینکه ایرانی باشد

یا نباشد. به استناد ذیل اصل ۴ قانون اساسی، در این جا، مفهوم دوم از

بیگانه مد نظر است.

«با توجه به مبانی شش گانه سیاست خارجی که در اصل ۱۵۲ گذشت، این

اصل به یکی از راه ها نفوذ و سلطه بیگانگان توجه نموده تا قراردادهای

متعارف که بر اساس روابط صلح آمیز متقابل بسته می شود و امکان تسلط بر

منابع طبیعی یا اقتصادی و سایر شئون کشور را برای بیگانه فراهم می سازد به

دقت بررسی و با نظر کارشناسانه اقدام شود تا هم روابط برقرار بماند و هم راه

سلطه جویی و نفوذ بسته شود؛ طبعاً هر نوع قراردادی که این عوارض را در پی

داشته باشد ممنوع خواهد بود.»^۱

- در اصول ۸۱، ۸۲، ۱۴۵، ۱۴۶ و ۱۵۴، قانون اساسی جمهوری اسلامی

محدودیت هایی برای کفار و به ویژه کفار کشورهای خارجی وضع شده

است که با اساس قاعده نفی سبیل کفار، سازگاری کامل دارد.

در اصول بالا، علاوه بر این که با تعبیرات گوناگون بر اصل استقلال و نفی

هرگونه وابستگی تأکید شده، راه کارها و اقداماتی نیز جهت تأمین این امر

مهم ارائه شده است که به پاره ای از آن ها اشاره می شود:



۱- تقویت کامل بنیه دفاعی: یکی از اقدامات تأمین‌کننده استقلال و تمامیت ارضی کشور، تقویت کامل بنیه دفاعی و نظامی کشور است. کشور ایران با توجه به موقعیت حساس سیاسی و جغرافیایی، نمی‌تواند نسبت به توان نظامی و دفاعی خود بی‌توجه باشد.

از این گذشته حکومت باید به همه افراد کشور آموزش نظامی دهد تا بتواند در مواقع لزوم از نیروهای مردمی جهت دفاع از استقلال و تمامیت کشور استفاده کند. تشکیل نیروی بسیج بیست میلیونی با دستور امام خمینی رحمه الله علیه و تقویت آن در همین راستا بوده است که ثمرات گرانقدر و ارزشمند آن در هشت سال دفاع مقدس به خوبی مشاهده شد.

- در بند ۶ اصل آمده است: «تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور»

از همه این موارد، مهم‌ترین که: نیروهای مسلح در مقام دفاع از حاکمیت ملی، استقلال، وحدت و تمامیت ارضی کشور اسلامی در مقابل بیگانگان، باید از ریشه‌های عمیق اعتقادی و دینی و ملی برخوردار باشند. انجام این وظیفه لزوماً مبتنی و متکی بر ایمان و عشق به اسلام و نظام جمهوری اسلامی و آب و خاک و هویت ملی است. به همین خاطر در اصل ۱۴۴ قانون اساسی آمده است:

«ارتش جمهوری اسلامی ایران باید ارتش اسلامی باشد که ارتشی مکتبی و مردمی است و باید افرادی شایسته را به خدمت پذیرد که به اهداف انقلاب اسلامی مؤمن و در راه تحقق آن فداکار باشند.»

و اصل ۱۴۵ مقرر می‌دارد: «هیچ فرد خارجی به عضویت در ارتش و نیروهای انتظامی کشور پذیرفته نمی‌شود.»

در اجرای این اصل قانون، ارتش جمهوری اسلامی برای کادر ثابت و پیمانی و قانون مقررات استخدام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای استخدام کادر

ثابت، شرط تابعیت جمهوری اسلامی ایران را پیش‌بینی کرده است^۱ تا از نفوذ بیگانگان در ارتش جلوگیری شود.

«چه آن که اگر این افراد غیر مسلمان باشند به موجب آیاتی چون «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...»^۲؛ یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۳، از به کارگیری غیر مسلمین در امور خود، به ویژه کارهای مهم و کلیدی به شدت منع شده‌اند؛ به ویژه امور نظامی چون فرماندهی»^۴.

۲- ممنوعیت استقرار پایگاه نظامی خارجی در کشور: یکی از اهرم‌های نفوذ بیگانگان، ایجاد و تأسیس پایگاه‌های نظامی در کشورهای دیگر می‌باشد. امروزه رسم بر این است که قدرت‌های بزرگ، به منظور تقویت اقتدار نظامی و سیاسی خود در نقاط مختلف جهان، مبادرت به تشکیل پایگاه‌های نظامی در کشورها می‌نمایند. با توجه به این‌که این پایگاه‌ها را می‌توان جزئی از حاکمیت نظامی یک کشور در کشور دیگر قلمداد نمود، این امر نه تنها حاکمیت ملی کشور میزبان را خدشه دار می‌سازد، بلکه یک نوع اشغال نظامی محسوب می‌شود؛ «وجود پایگاه‌های نظامی همواره مخلّ استقلال بوده و زمینه‌ای برای نفوذ سیاسی بیگانان در کشور ایجاد می‌نماید»^۵. در این خصوص اصل ۱۴۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد:

«استقرار هرگونه پایگاه نظامی و خارجی در کشور هر چند به عنوان استفاده

۱. بند ب ماده ۲۹ قانون شرایط عمومی استخدام ارتش و ماده ۱۶ قانون مقررات استخدام سپاه.

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید! آیا می‌خواهید (با این عمل)، دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟»: سوره نساء، آیه ۱۴۴.

۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آن‌ها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند»: سوره مائده، آیه ۵۱.

۴. یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۴۷.

۵. یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۴۷.



صلح‌آمیز، ممنوع است.»^۱

۳- ممنوعیت هر نوع قرارداد استعماری: قراردادهای بین‌المللی یکی از راه‌های عمده نفوذ اجانب به یک کشور است. متأسفانه تاریخ کشور ایران اسلامی در دو قرن اخیر در معرض تاخت و تاز بیگانگان از راه قراردادهای استعماری بوده است. دخالت‌های برخی از کشورها، به خصوص انگلیس و روس در کشور، لکه‌ننگی است که در تاریخ گذشته به وفور مشاهده می‌شود. کشور ایران به خاطر همسایگی با امپراطوری‌های روس و عثمانی و مجاورت با هندوستان به عنوان مستعمره انگلیس، همواره در معرض رقابت‌های استعماری و مداخلات دولت‌های بزرگ بوده است.^۲

به هر حال قانون‌گذار به منظور پرهیز از هرگونه وابستگی در اعمال سیاست خارجی در اصل ۱۵۳ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شؤون کشور گردد ممنوع است.» و در اصل ۸۱ مقرر می‌دارد: «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.» در اصل ۷۷ آمده است: «عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی^۳ باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.»

و طبق اصل ۷۸ «هرگونه تغییر خطوط مرزی ممنوع است و در اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور به شرط اینکه یک طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهار پنجم مجموع نمایندگان

۱. صفار، محمد جواد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، صص ۳۹۸-۳۹۷.

۲. رک: هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ص ۳۷۲؛ صفار، محمد جواد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. «عهدنامه: به توافقاتی گفته میشود که برای طرفین یا با توافق طرفین حداقل برای یکی از دو طرف تعهدی را به وجود می‌آورد مانند پیمان‌های دفاعی؛ مقاوله‌نامه: پیش‌نویس گفتگوهایی است که معمولاً در مراحل مقدماتی ایجاد رابطه یا تحکیم روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره تنظیم و به امضای می‌رسد؛ قرارداد: عقد و پیمان مشخصی است که در مرحله نهایی تنظیم شده و دو طرف قضیه کاملاً روشن و مشخص است؛ موافقت‌نامه: توافقاتی است که به منظور اقدامات مشخص به عمل می‌آید.» یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۵۲.

مجلس شورای اسلامی برسد.»

ماده ۷ آئین نامه چگونگی تنظیم و انعقاد توافقات بین المللی مصوب ۱۳۷۱/۲/۱۳، دستگاه دولتی موظف است ترتیبی اتخاذ نماید تا توافقاتها - اعم از حقوقی و نزاکتی - متضمن موارد زیر نباشد:

الف - نقض تمامیت ارضی و استقلال همه جانبه کشور.

ب - نفوذ اجانب و سلطه بیگانگان بر منابع...

۴ - ممنوعیت استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی: یکی دیگر از راه های نفوذ بیگانگان بر کشور، راه یابی مأموران خارجی به نام کارشناسان و مستشاران در مراکز مهم نظامی و اقتصادی و... است. امروزه آمریکا در برخی از کشورها از همین طریق نفوذ خود را تثبیت کرده است. نمونه روشن آن، سلطه آمریکا بر کشور ایران، از جهات مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا زمان انقلاب اسلامی از طریق حضور هزاران مستشار نظامی و غیر نظامی است.

به همین خاطر در اصل ۸۱ آمده است: «دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.»

«حرکت های استعماری غالباً از این راه شروع شده است. واگذاری امتیازاتی نظیر فروش ابریشم به چین، تنباکوبه انگلستان، نفت و کنسرسیوم و امتیازات مختلف دیگر به سایر کشورها در زمان شاهنشاهی از همین راه ایجاد شد و هر کدام بلاها و مصیبت های متعددی را در پی داشته است.»^۱

اصل ۸۲، چنین مقرر می دارد: «استخدام کارشناس خارجی از طرف دولت ممنوع است، مگر در موارد ضرورت با تصویب مجلس شورای اسلامی»

«تصدی بیگانگان بر امور دولتی در حقیقت یک نوع تولی امور است و روشن



است که مسلمانان نباید به بیگانه اجازه دهند تا متولی امور آنان شوند. البته بدیهی است که استفاده از کارشناس و متخصص، غیر از استخدام کارشناس و متخصص است. استفاده از نیروهای متخصص کارشناس به گونه‌ای که تحت امر مسؤولان نظام فعالیت کند مشکلی ندارد و مراقبت و نظارت از زیان‌های احتمالی جلوگیری می‌کند، در حالی که استخدام به معنای واگذاری کار به بیگانه به دلیل تخصص، در حقیقت واگذاری مصلحت کشور و مسلمانان به دست دیگران است که طبعاً جایز نیست. علاوه بر این که مسأله تولی کفار و حرمت آن مطرح می‌شود که غیر مسلم نمی‌تواند ولایت یعنی حق تصرف و مدیریت در امور مسلمین را داشته باشد. خصوصاً در امور سیاسی، نظامی، فرهنگی که از اهم امور بوده و مربوط به تصمیم‌گیری‌های اساسی و خط‌مشی زندگی و حیات اجتماعی یک ملت و امت است. قرآن کریم به طور مستقل سفارش کرده که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَقْوَائِهِمْ وَمَا تَخْفَى ضُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ أَنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱

۵. رسیدن به خودکفایی در عرصه‌های مختلف: یکی از عوامل نفوذ اجانب و سلطه بیگانگان، فقر و نیاز و ضعف یک کشور در زمینه اقتصادی و علوم و فنون و صنعت کشاورزی است. نابرابری کشورها در این زمینه‌ها، همواره رابطه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری را به همراه داشته است. در این روند، کشورهای توسعه نیافته (جهان سوم) در مقابل کشورهای توسعه یافته، وضع شکننده و غیر مطمئنی دارند و در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های آنها قادر به رقابت نیستند. این شکنندگی طبعاً وابستگی را به دنبال می‌آورد.

امروزه اقتصاد و علوم و فنون و صنایع و کشاورزی، نقش بسیار مهمی در

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

۲. یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۶۳.

زمینه استقلال یا وابستگی یک کشور بازی می‌کند؛ زیرا این امور از نیازمندی‌های روزمره جوامع بشری است. اگر جامعه‌ای در این زمینه‌ها به خودکفایی رسیده باشد، بدون وابستگی و اتکای به دیگران، می‌تواند نیاز خود را برآورده کند و گرنه برای تحصیل آنها، چاره‌ای جز وابستگی و تن دادن به سلطه بیگانه ندارد.

خودکفایی و خوداتکایی فضیلتی است که قبل از هر چیز باید در باور و ذهنیت افراد یک جامعه پدیدار گردد تا در عرصه عمل و عینیت آثار و برکات خود را نشان دهد.

اسلام با تجلیل فراوان از علم و عالم و فریضه دانستن آن و برداشتن تمام قیود زمانی و مکانی در فراگیری آن^۱ راه را برای خودکفایی جوامع اسلامی در عرصه علوم و فنون باز کرده است. اسلام با بیان‌های متفاوت مسلمانان را به رسیدن به عزت و اقتدار و خوداتکایی و خودکفایی و استقلال ترغیب کرده است، نظیر: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۲؛ «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۳، «وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَغْلَوْنَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴، «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»^۵

در همین راستا در اصل سوم قانون اساسی برای رسیدن به استقلال و خودکفایی در عرصه‌های گوناگون، راهکارهایی ارائه شده است. از جمله:
- تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور
- تأمین خودکفایی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی و

۱. «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» و «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالضَّيْنِ». حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۷.

۲. «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلط، نداده است». سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۳. «خداوند سخن (یا آیین) کافران را پایین (مغلوب و شکست خورده) قرار داد و سخن خدا (یا آیین او) را بالا (پیروز و غالب) قرار داد. خداوند شکست ناپذیر و حکیم است». سوره توبه، آیه ۴۰.

۴. «سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید». سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۵. «اسلام برتری پیدا می‌کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی‌کند». صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.



مانند اینها» (بند ۱۲ اصل ۵)

اصل ۹: «در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند...»

در اصل ۱۵۱، با تکیه بر آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^۱ بر روی لزوم رسیدن به خودکفایی نظامی و رزمی تأکید شده است: «به حکم آیه کریمه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ...» دولت موظف است برای همه افراد کشور برنامه و امکانات آموزشی نظامی را بر طبق موازین اسلامی فراهم نماید، به طوری که همه افراد همواره توانایی دفاع مسلحانه از کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشند...»

سوم)، سومین منظر نگاه به قانون و تطبیق قاعده نفی سبیل بر آن، برابری در اجرای قانون می‌باشد. «در هر جامعه ای قانون و اجرای آن مهمترین قلمرو ارزیابی برابری در همه ابعاد آن، از جمله برابری سیاسی است. مراد از «برابری در اجرای قانون» یا تساوی در برابر قانون این است که در اجرای قانون بین مردم هیچ تفاوتی نیست و هرکسی - بدون هیچ استثنایی - قانون را زیر پا بگذارد مجازات می‌شود و در اجرای قانون بین مردم هیچ تبعیضی نیست. مراد از «برابری در قانون»، تساوی در مفاد قانون و نبودن تبعیض قانونی است.

اسلام برابری در اجرای قانون یا تساوی آحاد جامعه در برابر قانون را پذیرفته است. لذا در اجرای احکام شرعی که قانون اسلام محسوب می‌شود، هیچ تفاوتی بین مردم را به رسمیت نشناخته است و همه کسانی که مشمول آن حکم خاص شرعی می‌شوند یکسان برخورد می‌شود. اما در ناحیه برابری در

قانون یا تساوی در مفاد قانون، حوزه‌های برابری و نفی تبعیض قانونی در تعالیم اسلامی بر دو قسم است؛ قسم اول، حوزه‌هایی که اسلام برابری در قانون و نفی تبعیض قانونی را به رسمیت شناخته است. این حوزه‌ها عبارتند از رنگ، نژاد، ثروت (و فقر)، حسب و نسب. لذا رنگ پوست (سفید و سیاه و زرد و سرخ)، نژاد (عرب و فارسی و ترک و...)، وضعیت اقتصادی و وضعیت خانوادگی و نیاکان و اجداد باعث هیچ امتیاز حقوقی یا تبعیض قانونی در احکام شرعی نشده است. این گونه برابری‌های حقوق منجر به تساوی سیاسی شده و متکی بر روایات معتبر منقول از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد. و از جمله افتخارات تعالیم اسلامی محسوب می‌شود. قسم دوم، حوزه‌هایی است که اسلام نابرابری حقوقی را لازمه عدالت دانسته و تبعیض قانونی را به رسمیت شناخته است. اسلام عدم تساوی حقوقی را در چهار حوزه پذیرفته است. حوزه اول، عدم تساوی حقوقی غیرمسلمانان با مسلمانان: مسلمانان فرقه ناجیه حقوق کامل دارند، در درجه دوم مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی از اکثر حقوق برخوردارند. در درجه سوم اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان به شرطی که شرائط ذمه را پذیرفته باشند و هکذا غیرمسلمانانی که با دول اسلامی معاهده امضا کرده باشند از برخی حقوق برخوردارند. در درجه چهارم دیگر مردم یعنی غیرمسلمانان غیرذمی غیر معاهد از جمله کفار حربی از اکثر حقوق محرومند.^۱

«عدم برابری سیاسی مسلمانان فرقه ناجیه (که در شریعت از آنان با واژه «مؤمن» تعبیر می‌شود، با مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی (که در شریعت از آنان به «مسلم» و گاهی به «مخالف» تعبیر می‌شود) در موارد زیر است: زمامداری (رهبری، امارت، ولایت امر، زعامت، بالاترین مقام سیاسی در جامعه) و گاهی



ریاست جمهوری و وزارت)، امامت جمعه، قضاوت و شهادت قضایی؛ در این مناصب شرعاً علاوه بر اسلام ایمان نیز شرط است، لذا مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی از انتخاب یا انتصاب به این سمت‌ها محرومند. امنیت فرهنگی نیز از امتیازات مؤمنان است و غیبت، بهتان، نیمه و هجاء تنها درباره‌ی مؤمنان حرام است، اما حرمت ارتکاب آن‌ها درباره‌ی غیر مؤمنان ثابت نشده است.

غیرمسلمانان (اعم از ذمی اهل کتاب، معاهد و مستأمن) براساس قاعده نفی - سبیل از تصدی مناصب کلیدی سیاسی از زعامت و ریاست و وزارت و مدیریت محرومند و تنها مجازند عهده‌دار مشاغل جزئی اداری شوند، البته حق مالکیت و امنیت جانی، مالی و ناموسی آن‌ها در چارچوب شرائط ذمه یا معاهده محفوظ خواهد بود. لذا این گونه آدمیان شرعاً از حق انتخاب شدن برای ریاست قوه مجریه یا نمایندگی مردم در مجلس مردم، محروم خواهند بود. گروه باقیمانده یعنی غیرمسلمانان (غیر ذمی، غیر معاهد، غیرمستأمن) از همین جزئی حقوق سیاسی نیز محرومند. عدم برابری سیاسی و قائل شدن به چهار درجه متفاوت حقوقی برای مردم از مسلمات اسلام است. این تبعیض سیاسی متکی بر مستندات از کتاب و سنت می‌باشد.^۱

البته باید به این نکته توجه داشت که اسلام به حکم این که دین خاتم است، معمولاً اصول و امهات موضوعات را بیان می‌کند اما هماهنگی و همسازی این اصول با مقتضیات زمان و مکان، وظیفه سیاست‌مداران و اندیشه‌ورزان اسلامی است. «همان‌گونه که اصول کلی از اهمیت خاصی برخوردارند، نحوه عرضه آن در جامعه و بهره‌گیری از آن در جایگاه مناسب نیز، اهمیت بالایی دارد. بسا ممکن است که یک اصل حیاتی با عرضه نادرست و بهره‌گیری نابه‌جا، جایگاه شایسته در ذهنیت جامعه پیدا نکند و

۱. فصبیحی غزنوی، ابوالفضل، چالش‌های میان اسلام و دموکراسی، مهر ۱۳۸۹، پایگاه تخصصی سیاست بین الملل: www.political.ir.

حتی ممکن است یک اصل غیر کارآمد تلقی شود.^۱

نتیجه فصل

به موجب قاعده نفی سبیل کفار حق احراز پست‌های کلیدی در جامعه اسلامی را ندارند، و نسبت به مسلمانان فاقد، حق ولایت، وکالت، وصایت، حضانت، ... می‌باشند. از ارث مسلمان محروم بوده، قاتل مسلمانان قصاص نمی‌شود.

از سوی دیگر مسلمانان، اجازه اجیر شدن برای کافر، ازدواج (برای زن مسلمان)، با کافرو... ندارند.

این موارد در فقه، قانون مدنی و قانون اساسی هر سه جریان دارد؛ برخی، برای اجرای قاعده نفی سبیل، شرط نموده‌اند که عمل باید موجب ذلت مسلمان باشد، این شرط از ادله عزت مؤمن و نفی ذلت مسلمانان، استنباط می‌شود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال که پی‌آمد نفی سلطه‌پذیری است، از اصول سیاست خارجی شمرده شده است. بر همین اساس، هرگونه قراردادی که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور شود، ممنوع می‌باشد. هم‌چنین یکی از ضوابط جمهوری اسلامی ایران که در قانون اساسی لحاظ شده است، جلوگیری از سلطه بیگانگان بر اقتصاد کشور است.



قاعده نفی سبیل و نفی

سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی

گفتار اول: قاعده نفی سبیل و سلطه فرهنگی

از جمله راه‌های نفوذ بیگانه در یک کشور، سیطره فرهنگی بر آن کشور می‌باشد. از آن جا که عنصر کلیدی در قاعده نفی سبیل، نفی سلطه می‌باشد، به همین دلیل، حتی اقدامات فرهنگی بیگانگان که در پی خود سیطره کفار بر مسلمانان را داشته باشد، بر اساس قاعده فاقد اعتبار می‌باشد و قاعده بر آن حاکم خواهد بود؛ چرا که اقتضاء جامعه‌ای که فرهنگ غنی اسلامی بر آن حاکم است، بی نیازی آن جامعه از سائر فرهنگ‌ها می‌باشد؛

به فرموده حضرت علی علیه السلام:

«خداوند اسلام را به گونه‌ای استحکام بخشید که...، زمانش پایان نگیرد، قوانینش کهنگی نپذیرد...؛ خداوند (پایه‌های) آن را در دل حق برقرار و اساس و پایه آن را ثابت کرد. خداوند نهایت خشنودی خود را در اسلام قرار داده و بزرگ‌ترین ستون‌های دینش، و بلندترین قلّه اطاعت او در اسلام جای گرفته است! پس اسلام را بزرگ بشمارید، از آن پیروی کنید، حق آن را اداء نمایید و در جایگاه شایسته خویش قرار دهید.»^۱

یکی از راه‌های ادای حق اسلام تمسک به رهنمودها و بزرگداشت آن است و



این مسأله با توسل به فرهنگ غرب و ترجیح فرهنگ کفر و الحاد بر فرهنگ غنی اسلام سازگاری ندارد.

برای بررسی کاربرد قاعده در حوزه فرهنگ، ابتدا به تعریف فرهنگ و جایگاه آن در جامعه، سپس شیوه سلطه فرهنگی و نقش قاعده بر آن پرداخته می‌شود.

اول) مفهوم فرهنگ

فرهنگ واژه‌ای فارسی است که آن را به علم و دانش و ادب و عقل بزرگی^۱ نیز تعریف کرده‌اند.^۲ در تعریف اصطلاحی از آن جا که فرهنگ بار مفهومی وسیعی دارد، تعاریف مختلفی ارائه شده است، مانند: آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت،^۳ مجموعه آداب و رسوم و مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم،^۴ یا «مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است».^۵ در تعابیر قرآنی واژه «ثقف» و «ثقافة» تعبیر به فرهنگ شده است.^۶ هر فرهنگ مجموعه‌ای از اصول معقول ثابت و پدیده‌های متغیر می‌باشد؛ اصول ثابت به مبانی ارزشی و فطرت انسان‌ها برمی‌گردد و مبتنی بر دریافت‌های عالی انسانی می‌باشد که تجسم عینی و مادی در جامعه پیدا می‌کند.^۷ پدیده‌های متغیر فرهنگی، مجموعه‌ای از آداب و رسوم و نمودهای

۱. تبریزی، ابن خلف، برهان قاطع، ص ۸۲۹.

۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ذیل واژه فرهنگ.

۳. عمید، حسن، فرهنگ عمید، ص ۶۸۰.

۴. معین، محمد، فرهنگ معین (تلخیص)، ص ۷۲۹.

۵. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۸۷.

۶. قرآنتی، محسن، تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۲۹؛ ج ۷، ص ۴۰۲؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۳؛ «إِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ الْإِدْرَاكُ الدَّقِيقُ الْمَحِيطُ، بِأَنْ يَكُونَ الْمَوْضُوعُ تَحْتَ النَّظَرِ مَعَ الْحَذَقِ. وَ هَذِهِ الْخُصُوصِيَّةُ مَنْظُورَةٌ فِي كُلِّ مَنْ مَعَانَى الْأَخْذِ وَالدَّرْكِ وَ الْفَهْمِ وَ الظُّفْرُ وَ إِقَامَةُ الْعُوجِ وَ غَيْرِهَا، حَتَّى تَكُونَ مِنْ مَصَادِقِ الْأَصْلِ.» مصطفوی، حسن، التحقیق: ج ۲، ص ۲۳.

۷. عبارت است از عقاید و رسوم، علوم و معارف، ارزش‌ها و اندیشه‌ها، اخلاقیات، رک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۵۰.

فرهنگی است که متناسب با شرایط زمان و مکان تغییر می‌یابد.^۱ در مقاومت فرهنگی اولویت اصلی با صیانت و پاسداری از عناصر ثابت و فرهنگ خودی می‌باشد که باید آگاهانه و با بصیرت کامل حفظ و حراست شوند.^۲ این پاسداری باید مبتنی بر آگاهی و هوشیاری همگانی باشد و تمامی مردم در کلیه صحنه‌های فردی و اجتماعی زندگی خویش، حافظ و نگهبان فرهنگ خودی، در مقابل سلطه فرهنگی باشند.

دوم) ضرورت وجود فرهنگ

برتری هر جامعه، وابسته به فرهنگ و اقتصاد برگرفته از قانون الهی آن است.^۳ و سلامت و دوام جامعه ایمانی، در گرو پاسداری از حریم ارزشهای دینی در برابر فرهنگ کفر است.^۴ آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده‌ای در اخلاق و اعمال آنها دارد.^۵ دانش و فرهنگ بالای اجتماعی، زمینه ساز درک عمیق تر حدود و احکام الهی و نیز پذیرش آن است.^۶ اعتقادات و فرهنگ صحیح به مثابه درختی است که اخلاق و اعمال پاک به بار می‌آورد و زمینه شکوفایی فرد و جامعه را فراهم می‌سازد و اعتقادات و فرهنگ غیر اصولی، مانند درخت خبیثی است که میوه ناپاکش اخلاق و رفتار پلید و حیوانی است.^۷ فرهنگ‌های عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می‌دهد، و فرهنگ‌های منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است.^۸

۱. مانند آثار هنری، دست آوردهای صنعتی، بناهای تاریخی، خط، موسیقی و...

۲. نوید، مهدی، فرهنگ و مقاومت فرهنگی، ص ۱۸.

۳. قرآنی، محسن، تفسیر نور، ج ۸، ص ۵۲۴.

۴. رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۴، ص ۴۵۲.

۵. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۹۴.

۶. رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۷، ص ۱۸۱.

۷. سوره ابراهیم، آیات ۲۴-۲۶.

۸. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۸۷.

«سلطه»، که در لغت به معنی «قدرت از روی قهر»^۱ است، در فرهنگ سیاسی، به معنی «استعمار» (امپریالیزم) و در زبان قرآنی، به معنی «استکبار» به کار می‌رود؛^۲ بیگانگان برای سیطره و استعمار بر کشورهای دیگر از چهار نوع سلطه فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی استفاده می‌کنند. مهم‌ترین نوع سلطه، سلطه فرهنگی است و پیش‌نیاز سلطه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی و... محسوب می‌شود. سلطه فرهنگی به معنای مبادله‌ی یک جانبه عناصر و پدیده‌های فرهنگی توسط گروه سلطه‌گراست که سعی می‌کند با تکیه بر قدرت و برتری سیاسی، نظامی، اقتصادی و تبلیغی خویش، به منظور نیل به اهداف سلطه‌جویانه خود در فرهنگ جامعه نفوذ کرده و با ارائه فرهنگ جایگزین، زمینه‌ی حاکمیت اندیشه، ارزش‌ها، باورها و رفتارهای خویش را فراهم آورد^۳ و با نفی و طرد هویت فرهنگی، گروه مقابل را تضعیف، تخریب و نابود سازد تا از این راه، به بهره‌برداری و استثمار کشورهای ضعیف بپردازد.^۴ با این وصف تهاجم و سلطه فرهنگی به مفهوم نفی هویت‌های فرهنگی و ملی، پذیرش سلطه‌ی فکری و فرهنگی بیگانه، تغییر باورها و رفتارها بر اساس ارزش‌های مهاجمان، دگرگونی روش‌ها و آداب و رسوم زندگی فردی و اجتماعی منطبق با الگوهای بیگانه می‌باشد و مهاجمان به آیین و فرهنگ جامعه ایمانی، دشمنان واقعی مسلمانان به شمار می‌آیند^۵ و همواره در کمین هستند تا از طرق مختلف، فرهنگ و

۱. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۹۰.
 ۲. ضیاءبخش، علی، قاعده نفی سیل، ۱۳۸۶، ش ۱۱۵، ص ۴۲.
 ۳. رک: قرشی، سیدعلی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۴۶.
 ۴. ضیاءبخش، علی، قاعده نفی سیل، ۱۳۸۶، ش ۱۱۵، ص ۴۲.
 ۵. رفسنجانی، علی اکبر، تفسیر راهنما، ج ۳ ص ۳۳۱؛ انصاریان، حسین، تفسیر حکیم، ج ۴، ص ۳۶ و ص ۷۸ و ص ۱۷۲.

مکتب مسلمانان را از بین ببرند.^۱

بر اساس فرمایش حضرت آیت الله خامنه‌ای، چهار مصداق برای نفوذ دشمن وجود دارد نفوذ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نفوذ امنیتی؛ طبق نظرایشان نفوذ سیاسی و فرهنگی از اهمیت بیشتر و نفوذ اقتصادی از اهمیت کمتری برخوردار است. رهبری در توضیح نفوذ فرهنگی فرمودند: «دشمن سعی می‌کند در زمینه فرهنگی، باورهای جامعه را دگرگون کند و آن باورهایی را که توانسته این جامعه را سرپا نگه دارد جابه‌جا کند و خدشه نماید و در آن‌ها اختلال ورخنه به وجود بیاورد».^۲ قرآن کریم می‌فرماید: همان‌ها که مردم را از راه خدا بازمی‌دارند و (با القای شبهات) آن را کج و معوج نشان می‌دهند.^۳

مقدمه سلطه فرهنگی، تهاجم فرهنگی^۴ است. از نظر مقام معظم رهبری در تهاجم فرهنگی یک مجموعه سیاسی یا اقتصادی برای رسیدن به مقاصد خاص خود و اسارت یک ملت، به بنیان‌های فرهنگی آن ملت هجوم می‌برد. در این هجوم، باورهای تازه‌ای را به زور و به قصد جایگزینی بر فرهنگ و باورهای ملی آن ملت وارد می‌کنند».^۵

آیت الله خامنه‌ای در زمینه استقلال فرهنگی و پیامد سلطه فرهنگی می‌فرماید: «اما از همه‌ی اینها مهمتر، استقلال فرهنگی بود. جمهوری اسلامی، از اول نشان داد که زیر بار فرهنگ مبتذل و فاسد غربی نخواهد

۱. «حَتَّى يَرُدُّكُمْ عَنْ دِينِكُمْ» قرآنی، محسن، تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۹۴:۶:۲۵

www.leader.ir.

۳. سوره هود، آیه ۱۹.

۴. تهاجم فرهنگی عبارتست از تلاش برنامه ریزی شده و سازمان یافته یک گروه و یا یک جامعه برای تحمیل باورها، اعتقادات، اخلاقیات و رفتارهای مورد نظر خویش بر سایر گروه‌ها و جوامع. به بیان دیگر، تهاجم فرهنگی یعنی حمله به جهان بینی‌ها، بینش‌ها و در نتیجه حمله به گرایش‌ها. از آنجا که نحوه‌ی برخورد هر فرد با جهان و پدیده‌های آن باتوجه به شناخت و بینشی است که از هستی، جهان، انسان و پدیده‌های موجود در جهان دارد، گروه مهاجم سعی می‌کند برداشت خاصی از واقعیت و تغییر مشخصی از زندگی را که با منافع او سازگارتر است، ترویج نموده و حاکمیت بخشد.

۵. خامنه‌ای، سید علی، بیانات، ۷۱:۵:۲۱، www.leader.ir.





رفت. این نکته را من عرض کنم که سلطه‌ی واقعی قدرت‌ها، سلطه‌ی فرهنگی است. اگر کشوری از لحاظ اقتصادی هم مستقل باشد و وابسته‌ی به قدرت‌ها نباشد، اما چنانچه قدرت‌های بیگانه بتوانند فرهنگ خودشان را در این کشور نفوذ بدهند، بر آن مسلطند».^۱

امام خمینی رحمه‌الله علیه سلطه فرهنگی بیگانگان را عامل اصلی وابستگی سیاسی و اقتصادی برمی‌شمردند و آن را مهمترین سلطه می‌دانستند^۲ و معتقد بودند اگر مغزها وابسته شوند و فرهنگ یک ملت استقلالی نباشد، نه تنها نمی‌توان به تضمین آینده آن امیدوار بود که سلطه جهانخواران بر آن ملت تحکیم خواهد یافت.^۳

سلطه فرهنگی، نسبت به سایر سلطه‌ها از پیامد بیشتری نیز برخوردار می‌باشد. تاثیر این سلطه به همان مقدار که زمان بر است، از میان برداشتن، اثرات و تخریب‌های آن نیز زمان بر است، ملتی که هویت فرهنگی خود را از دست داده و خودباخته شود، زمان زیادی می‌طلبد تا به هویت سابق خود بازگردد. در برخی موارد با وجود استقلال یافتن کشور مستعمره، بقایای سلطه فرهنگی در فرهنگ آن کشور به چشم می‌خورد.

اولین شرط مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، شناخت فرهنگ غرب و نقش تخریبی که فرهنگ و فلسفه غرب دارد، می‌باشد.

ایجاد مراکز فساد تحت پوشش ساختن هتل‌های بین‌المللی و کلوپ‌های تفریحات سالم و سینماها و فیلم‌های گمراه‌کننده و مانند آن یکی از رایج‌ترین برنامه‌های مخرب بیگانگان در کشورهای اسلامی است.^۴

۱. خامنه‌ای، سیدعلی، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۹؛ ۱۰:۵۰؛ www.leader.ir.

۲. این شرق یا غرب که سلطه پیدا کرده است بر همه ممالک اسلامی، همش این سلطه فرهنگی بوده است... خمینی، روح‌الله، ۳۱: ۲؛ ۱۳۵۸. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۱۹.

۳. اسلامی، مهدی، نگاهی اجمالی به مبانی دیپلماسی اسلامی از دیدگاه امام خمینی، شماره ۲۹ و ۳۰: آبان ماه و آذر ماه ۸۷.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

بررسی تاریخ جریان سلطه در سالیان متمادی نشان دهنده آن است که یکی از ابزارهای اصلی دشمنان برای غلبه بر جوامع اسلامی استحاله فرهنگی و در نهایت تسلیم‌پذیری سیاسی، اقتصادی و نظامی آن جوامع می‌باشد. بارزترین نمونه استحاله فرهنگی مسلمین، در مسأله اندلس است. این ابزار سلطه با گسترش تکنولوژی ارتباطات، شدت، سرعت و پیچیدگی بیشتری پیدا کرده است.

به فرموده مقام معظم رهبری در «دوره‌ی معاصر، جهان غرب با بهره‌گیری از ابزارهای پیشرفته، بر شبیه‌سازی و همانندسازی فرهنگی جهان پافشاری می‌کند.»^۱ «مجموعه زنجیره‌ای به هم پیوسته رسانه‌های گوناگون، اینترنت، ماهواره‌ها، تلویزیون و رادیو... که در جهت مشخص حرکت می‌کنند تا سر رشته تحولات جوامع را بر عهده بگیرند...»^۲ این در حالی است که «تحقیر فرهنگ‌های غنی و اهانت به محترم‌ترین بخش‌های آنها در حالی صورت می‌گیرد که فرهنگ جایگزین، به هیچ وجه از ظرفیت جانشینی برخوردار نیست».^۳

تقویت باورهای دینی و پایه‌های اعتقادی و پی‌ریزی بینشی صحیح در زمینه تعالیم دینی و سیاست اسلامی، و تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم^۴ می‌تواند عاملی بازدارنده از سلطه فرهنگی دشمن و وابستگی فرهنگی به او باشد. به فرموده مقام معظم رهبری:

۱. نامه رهبر انقلاب اسلامی به عموم جوانان در کشورهای غربی، ۱۳۹۴؛ ۸:۰۹.

<http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=>

۲. رهبر معظم انقلاب از این جریان تعبیر به ناتوی فرهنگی نمودند. ۱۸؛ آبان؛ ۱۳۸۵

<http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=>

۳. «به طور مثال، دو عنصر «پرخاشگری» و «بی‌بندوباری اخلاقی» که متأسفانه به مؤلفه‌های اصلی فرهنگ غربی تبدیل شده است، مقبولیت و جایگاه آن را حتی در خاستگاهش تنزل داده است.» نامه رهبر انقلاب اسلامی به عموم جوانان در کشورهای غربی، ۱۳۹۴؛ ۸:۰۹.

<http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=>

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۴۱۲ و (ذَٰلِکَ الَّذِیْنُ اَلْقِیْمُ). یعنی توحید در تمام ابعادش، .. آئین مستقیم و یا برجای الهی است. همان، ج ۱۸، ص ۴۵۵؛ نیز رک: حسنی، واعظ، تفسیر شریف البلال و القلاقل، ج ۲، ص ۲.





«عزم ملی و ابتهاج معنوی و نشاط انقلابی» آحاد جامعه در مسیر اهداف بلند نظام اسلامی، در گرو آگاهی و معرفت عمیق و گسترده‌ی عمومی و نیازمند پیوند با سرچشمه‌های تولید فکر ناب دینی و خیل دلبستگان فرهیخته و پرانگیزی انقلاب اسلامی است.^۱

سرمایه‌گذاری بر روی فرهنگ و معنویت جامعه، بازده اقتصادی نیز در پی قرآن کریم برخلاف کسانی که اصلی‌ترین بُعد وابستگی را وابستگی اقتصادی می‌پندارند^۲، وابستگی فکری را سرچشمه دیگر وابستگی‌ها معرفی می‌کند^۳، از این رو نخستین شعار و پیام همه پیامبران الهی به عنوان محوری‌ترین اصل، شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» می‌باشد تا فکر بشر آزاد گشته و غل و زنجیرها شکسته شود: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»^۴.

از ثمرات توحید و ایمان به خدا خودباوری است که «نه تنها پایه و اساس مبارزه در صحنه‌های سیاسی و نظامی است، بلکه رسیدن به استقلال فرهنگی و اقتصادی نیز در گرو همین باور است و تا این باور نسبت به توانایی خود در رسیدن به استقلال در زمینه‌های مختلف به وجود نیاید، قطع وابستگی‌ها و رسیدن به استقلال ممکن نخواهد شد»^۵.
قرآن مسلمانان را از خطر وابستگی بر حذر داشته و دستیابی به استقلال را در آیات زیادی بیان می‌کند. فرهنگ اصلی‌ترین نقش را در کسب استقلال همه جانبه و حفظ و استمرار آن ایفا می‌کند.^۶

۱. خامنه‌ای، سید علی، کلام در انتصاب آقای محمد سرفراز به ریاست سازمان صدا و سیما: ۱۳۹۳: ۵۸، <http://farsi.khamenei.ir/message-content?id>

۲. «أَمِنُوا وَاتَّقُوا لَتَنخِلَنَّهُمْ عَنْ بُرْكَاتٍ» سوره اعراف، آیه ۹۶: قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. نیک سرشت، فرامرز، مقایسه تئوریهای وابستگی، ص ۱۶۸.

۴. همان، ص ۶۴؛ ر.ک: مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۵۸، ۱۶۵.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۵۷ ر.ک: سحرخوان محمد، استقلال، دائرة المعارف قرآن کریم (جلد ۳)،

<http://www.maarefquran.org>

۶. سروش، محمد، استکبار و استضعاف در قرآن، ص ۹۸.

۷. ر.ک: مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۵۸-۱۶۵؛ نیک سرشت، فرامرز، مقایسه تئوریهای وابستگی، ص ۶۴.

بنابراین تا زمانی که وابستگی فرهنگی وجود داشته باشد، امکان استقلال نسبت به سایر وابستگی‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و... فراهم نخواهد آمد.

امام خمینی رحمه الله علیه، ارزش حیات را به آزادی و استقلال و پیروی از دستورات مذهبی دانسته^۱ و وظیفه مسلمانان را نفی سلطه فرهنگی اجنبی و نشر فرهنگ غنی اسلام برشمرده^۲ و تحقق استقلال فرهنگی را نیازمند برنامه‌ریزی دراز مدت می‌دانستند.^۳

مقام معظم رهبری از سویی عامل اقتدار حقیقی و تضمین شده مراکز سلطه‌ی جهانی را سلطه‌ی فرهنگی دانسته^۴ و از سوی دیگر استقلال فرهنگی را بالاتر از استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی دانسته^۵ و می‌فرماید: «استقلال یک ملت جز با استقلال فرهنگی تأمین نمی‌شود».^۶

چهارم) نفی سلطه فرهنگی کفار

چنانچه بیان شد مفاد قاعده نفی سبیل، نفی هرگونه سلطه و استیلای کفار بر مسلمانان است، لذا به موجب قاعده، حفظ استقلال فرهنگی و جلوگیری از سلطه کفار بر فرهنگ کشور، لازم می‌باشد.

اجرای این قاعده از سویی باعث حفظ عزت، اقتدار و کرامت مسلمانان می‌شود که امری راهبردی برای جلوگیری از آسیب‌های فرهنگ بیگانه می‌باشد و از سوی دیگر موجب برنامه‌ریزی برای حل مشکلات و ارائه راه‌حل‌هایی برای زیر بار فرهنگ بیگانه نرفتن، می‌شود و در نتیجه با فرهنگی مستقل و بومی،

۱. «ارزش حیات به آزادی و استقلای و پیروی از دستورات مذهبی است. ما برای حیات زیر سلطه غیر، ارزش قائل نیستیم. ما ارزش حیات را به آزادی و استقلای می‌دانیم.»: صحیفه امام. ۱۵: ۱۲؛ ۱۳۵۷؛ ج ۶، ص ۲۱۹.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ۳۱: ۲؛ ۱۳۵۸، ج ۶، ص ۲۱۸ و ۲۲۱ (برداشت مفهومی).

۳. «باید در برنامه دراز مدت، فرهنگ وابسته کشورمان را به فرهنگ مستقل و خودکفا تبدیل کنیم» صحیفه امام. ۷: ۱۰؛ ۱۳۵۸، ج ۱۱، ص ۴۴۶.

۴. چیزی که به مراکز سلطه‌ی جهانی، اقتدار حقیقی و تضمین شده می‌بخشد، سلطه‌ی فرهنگی است. بیانات در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی، ۱۳۷۸؛ ۱۱: ۴۰۴.

۵. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار پرسنل و فرماندهان ارتش ۱۳۷۵؛ ۱۱: ۲۸.

۶. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۶۸؛ ۰۹: ۱۵.



به توسعه و خودکفایی و پیشرفت فائق می‌آیند.

رشد و توسعه جوامع اسلامی در اثربالندگی و پیشرفت موجب عزت و اقتدار در میان سایر کشورها خواهد بود و بدین وسیله حرکت جهانی اسلام، که متوقف بر سربلندی و ترقیات جوامع اسلامی است تحقق خواهد یافت.

مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید: «ما سال‌های متمادی تحت سلطه‌ی دشمن بودیم؛ در هر دوره‌ای یک جور؛ .. [چون] فرهنگ ایرانی و اسلامی می‌توانست ملت را وادار به مقاومت کند، این فرهنگ را تغییر دادند. آن روحیه‌ای که در قضیه‌ی تنباکو توانست تودهن کمپانی خارجی بزند، آن انگیزه‌ای که در قضیه‌ی مشروطه توانست مردم را وارد صحنه بکند، در دوران پهلوی سعی کردند آن روحیه و آن انگیزه را از بین ببرند؛ تلاششان این بود».^۱

پنجم) راه‌های حفظ استقلال فرهنگی و جلوگیری از سلطه فرهنگی

برای حفظ استقلال فرهنگی، راه‌کارهایی ارائه شده است، که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- نفی برقراری دوستی صمیمانه با کافران

فرهنگ فاسد و انحرافی به ویژه اگر مالک آن فرهنگ، قوم غنی باشد غالباً در زیر دستان تاثیر می‌گذارد؛^۲ از این رو خداوند مسلمانان را از دوستی با کفار^۳ و همسویی با کافران و بیگانگان در تفکر، گفتار و کردار بر حذر می‌دارد؛^۴ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا...»^۵، تکیه بر کافران در فرهنگ فکری جامعه

۱. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش، message-content?id=farsi.khamenei.ir: http://۱۹:۱۱:۱۳۹۴

۲. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص ۴۹۸؛ قرآنی، محسن، تفسیر نور، ج ۷، ص ۵۸؛ انصاریان، حسین، تفسیر حکیم، ج ۱، ص ۲۵۶؛ رفسنجانی، علی اکبر، تفسیر راهنما، ج ۶، ص ۲۲۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۶؛ نساء، آیه ۸۹.

۴. فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، ج ۶، ص ۳۳۲-۳۳۶؛ رفسنجانی، علی اکبر، تفسیر راهنما، ج ۳، ص ۱۳۵.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۵۶.

تدریجاً اثر می‌گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می‌برد.

بنابراین اتکاء بر کفار، در آن چه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می‌گردد باید از میان برود، این گونه رکونها که در شکل وابستگی آشکار گردد، جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی، نتیجه‌ای نخواهد داشت.^۱

۲- نفی تشبیه به کافران

بر اساس آموزه‌های قرآن، تبعیت از کافران و تشبیه به آنان در امور فرهنگی موجب فساد و تباهی جامعه و سلطه آنان بر مسلمانان، و ذلت و خواری در دنیا و آخرت شده^۲ و از مصادیق گمراهی است.^۳

در روایت آمده است: خداوند (عزوجل) به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد: به مؤمنین بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند و طعام دشمنان مرا نخورند و راه‌های دشمنان مرا نپیمایید که در غیر این صورت از زمره دشمنان من محسوب می‌شوند.^۴ زیرا این امور (طرز پوشش، آرایش و...) می‌تواند مسلمانان را تحت تأثیر اندیشه‌ها و اهداف دشمنان قرار داده، به گونه‌ای که پس از مدتی بدون آنکه خود بخواهند، مطیع و منقاد آنان می‌شوند.^۵ در روایات برخی اعمال به دلیل ایجاد تشبیه مسلمانان به کفار منع شده است؛ مانند منع از سپید گذاشتن مو،^۶ تراشیدن ریش^۷ منع «تصلیب» بر جامه یا هر چیز دیگر.^۸

از مجموع روایات فوق که در موارد گوناگون وارد شده است، استفاده می‌شود

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۶۱.

۲. سوره نساء، آیه ۸۹.

۳. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۴. سوره یونس، آیه ۳۵؛ سوره مؤمنون، آیه ۲۳؛ آیه ۷۱؛ سوره نساء، آیه ۱۱۵؛ سوره مائده، آیه ۴۹.

۵. صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۳؛ نوری، حسین، المستدرک، ج ۳، ص ۲۴۸.

۶. خرازی، سید محسن، تشبیه به کفار، مجله فقه اهل بیت (فارسی)، ج ۱۵، ص ۲۷.

۷. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۰ و ۴۰۱؛ سبحانی، جعفر، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، ص ۳۲۷.

۸. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۳؛ فیض کاشانی، محسن، وافی، ج ۴، ص ۶۵۷-۳۵۸.

۹. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۰۶.





که از نظر اسلام، انجام دادن افعالی که مختص کفار است، مکروه و منهی می‌باشد. احتمال دارد دلیل این کراهت و نهی این باشد که انجام دادن چنین افعالی موجب می‌شود مسلمانان رفته رفته، بدون آنکه خود بخواهند در ورطه پیروی فکری از آنان بیفتند، که نتیجه آن ورود در زمره دشمنان اسلام و سلب استقلال و شکوه اسلامی خواهد شد.^۱

در فقه اسلامی نیز، هر نوع تشبه به کفار و بیگانگان ممنوع دانسته شده است.^۲ این تشبه شامل تمام ابعاد زندگی می‌شود؛ فرقی نمی‌کند، در مسائل عبادی باشد،^۳ یا غیر عبادی،^۴ و اعم از این است که در مظاهر ظاهری از قبیل پوشاک حتی از نظر دوخت یا رنگ^۵ یا غیر آن،^۶ یا نوع زینت^۷ و

۱. خرازی، سید محسن، تشبه به کفار، مجله فقه اهل بیت (فارسی)، ج ۱۵، ص ۳۹.
۲. کلینی، محمد، کافی (دارالحدیث)، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ حلی، جمال‌الدین، المذهب البارع، ج ۱، ص ۳۹۷؛ حلی (علامه)، حسن، منتهی المطلب، ج ۴، ص ۳۴۲؛ سبحانی، جعفر، رساله فی تأثیر الزمان و المكان علی استنباط الأحکام، ص ۹۶؛ بحرانی، محمد سند، أسس النظام السیاسی عند الإمامیه؛ ص ۲۰۶؛ اشتهااردی، علی پناه، مدارک العروة؛ ج ۷، ص ۱۳۵.
۳. مانند روایاتی که در منع تکفیر (گذااردن یکی از دو دست بر روی دیگری به نشانه خضوع) وارد شده است و دلیل منع آن تشبه به کفار بیان شده است. رک: حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۶؛ کلینی، محمد، کافی، ج ۳، ص ۳۳۶؛ صدوق، محمد، خصال، ص ۶۲۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ ج ۸۴، ص ۳۲۵ یا روایاتی که در مورد کراهت انتزار (لنگ بستن) و توشع (جامه برخورد پیمچیدن) وارد شده است؛ حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۷؛ عاملی (شهید اول)، محمد، ذکری الشیعه، ج ۳، ص ۶۷. «ظاهر این است که ممنوعیت اختصاصی به خصوص «تکفیر» ندارد، بلکه شامل هر کیفیت عبادی است که از ویژگیهای مجوس یا کفار باشد». خرازی، محسن، مجله فقه اهل بیت، ج ۱۵، ص ۲۸.
۴. «مانند امر به جارو کردن خانه برای منع از تشبه به مجوس»، کلینی، محمد، کافی، ج ۶، ص ۵۳۱؛ حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۷۰.
۵. حکیم، سید محمد، مرشد المغرب، ص ۴۲۸؛ حائری، سید کاظم، الفتاوی المنتخبة (مجموعه إجابات)، ص ۱۷۰؛ لاری، سید عبدالحسین، مجموعه مقالات، ص ۲۰۹-۲۱۳؛ خمینی، روح الله، توضیح المسائل (محشی)، ج ۲، ص ۱۳۷، ص ۱۰۱۳ و ص ۱۰۱۴، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۸۰؛ خامنه‌ای، سید علی، أجوبة الاستفتاءات، ج ۱، ص ۱۹۲، ص ۱۰۷۶؛ (فارسی)، ص ۲۳۴، ص ۱۰۷۳؛ همو، أجوبة الاستفتاءات، ج ۲، ص ۴۸، ص ۲۸۸؛ (فارسی)، ص ۳۰۶ و ص ۳۰۷، ص ۱۳۷۶؛ ملکی تبریزی، میرزا جواد، أسرار الصلاة، مترجم: رضارجب زاده، ص ۱۱۵؛ تبریزی، جواد، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۵۰۸؛ بهجت، محمد تقی، استفتاءات، ج ۴، ص ۱۸۲؛ مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۵۰۸.
۶. مانند درج حروف انگلیسی بر روی البسه، خامنه‌ای، سید علی، أجوبة الاستفتاءات، ج ۲، ص ۹۴، ص ۵۲۶، (فارسی)، ص ۳۶۹، ص ۱۶۰۹.
۷. خامنه‌ای، سید علی، أجوبة الاستفتاءات، ج ۱، ص ۱۹۲، ص ۱۰۷۶؛ (فارسی)، ص ۲۳۴، ص ۱۰۷۳ و ص ۳۰۷؛ خامنه‌ای، سید علی، توضیح المسائل (محشی-امام خمینی)، ج ۲، ص ۱۰۱۴، ص ۱۳۷۸؛ مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۵۰۸؛ لاری، سید عبدالحسین، مجموعه مقالات، ص ۲۰۹-۲۱۳.

آراستن^۱، باشد یا در سیره و سبک زندگی و هرآن چه به نحوی ترویج فرهنگ غرب و تشبه به آنان و هر چیزی که زمینه انحطاط جامعه اسلامی را فراهم می آورد باشد؛ در هر صورت در هیچ یک از موارد فوق جایز نمی باشد.^۲

به همین دلیل، خرید، فروش و ترویج امور فرهنگی غیر اسلامی که منجر به انحراف جوانان و فساد آنان و باعث پیدایش جو فرهنگی فاسدی می شوند، جایز نیست و واجب است از آنها اجتناب شود.^۳

۳- دخالت ندادن کافران در امور فرهنگی مسلمانان

بر اساس آموزه های قرآن، شرکت دادن مشرکان در ساختن مساجد و بناهای دینی و فرهنگی مسلمانان ممنوع می باشد^۴ و صلاحیت آنان در رسیدگی به این امور فرهنگی رد شده است: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ...»^۵ و نسبت به توطئه های مشرکان به مسلمانان هشدار داده شده و از مسلمانان خواسته شده که با اهل کتاب در امور فرهنگی و دینی مشورت نکنند و از نظرات و نصایح آنان در این امور پیروی نکنند.^۶

در جامعه ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار بیگانگان باشد، امکان اجرای اصول صحیح تعلیم و تربیت وجود ندارد.^۷

از منظر فقه اسلامی، نه تنها باید مدارس و مراکز تعلیم و تربیت و مؤسسات کار و عمل مسلمانان مثل کل جامعه آنها شخصیت اسلامی و تعهد به رعایت مقررات اسلامی داشته باشند^۸ بلکه همکاری و شرکت با مؤسسات

۱. خامنه ای، سید علی، اجوبة الاستفتاءات، ج ۲، ص ۴۸، ۲۸۶؛ (فارسی)، ص ۳۰۶، ۱۳۷۴؛ خمینی، روح الله، توضیح المسائل (محشی)، ج ۲، ص ۱۰۱۳؛ ۱۳۷۴؛ مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۵۰۸؛ گلپایگانی، لطف الله صافی، جامع الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۰.
۲. تبریزی، جواد، استفتاءات جدید، ج ۲، ص ۳۷۲؛ لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات؛ ص ۲۰۹-۲۱۳.
۳. خامنه ای، سید علی، اجوبة الاستفتاءات، ج ۲، ص ۴۹، ۲۹۵؛ (فارسی)، ص ۳۰۷، ۱۳۷۹؛ خامنه ای، سید علی، توضیح المسائل (محشی-امام خمینی)، ج ۲، ص ۱۰۱۴؛ تبریزی، جواد، استفتاءات جدید، ج ۲، ص ۳۷۰.
۴. سوره توبه، آیه ۱۷.
۵. سوره بقره، آیه ۱۰۹.
۶. طبری، ابو جعفر، جامع البیان، ج ۱، ص ۴۴۸.
۷. ر. ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۲۱.
۸. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی. امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۳.

فرهنگی بیگانگان و فرّق ضالّه که از عوامل مهمّ استعمار و تضعیف مسلمین و تقویت کفّار بوده و هست جایز نیست.^۱

۴- ممنوعیت معامله منابع فرهنگی با کفار

بیع و رهن قرآن و کتب حدیث، تفسیر، دعا، پرده کعبه، مکان‌های مقدس و... به کفار ممنوع است.^۲

شاید این گونه احکام، بیشتر ناظر به توهین و بی حرمتی کفار به مسلمین، مقدسات و شعائر آن‌ها باشد. شارع مقدس با جعل قاعده نفی سبیل، می‌خواهد هتک حرمتی صورت نگیرد و مؤمنی تحقیر نگردد.^۳

۵- ممنوعیت تعلّم تحت سیطره کفار

کفار و بیگانگان از طریق تاسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها، و جهان‌گردی، در فکر و دل فرزندان مسلمانان رسوخ می‌نمایند، جمعی از آنها را به سوی خود متمایل می‌سازند، حتی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند و در افکار آنها شریک می‌شوند.^۴

در احکام فقهی، کفّار حق ندارند در بلاد اسلام، مدرسه دایر کنند و تعلیم و تربیت اطفال مسلمانان را عهده دار شوند و جایز نیست مسلمانان فرزندان خود را به مدارس و کودک‌ستان‌های آنها بفرستند.^۵ حتی فرستادن



۱. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی. امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۴؛ گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۳.

۲. طوسی، محمد، تهذیب، ج ۲، ص ۶۲؛ عاملی (شهید اول)، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج ۲، ص ۴۱؛ حلی (علامه)، حسن، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (ط . الحدیث)، ج ۲، ص ۲۶۱؛ همو، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۵، ص ۳۹۲؛ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۳۹.

۳. رایگان، محمود؛ قاسمیان، رضا؛ نقش قاعده «نفی سبیل» در توسعه جوامع اسلامی، مجله «حکومت اسلامی» بهار ۱۳۹۳، شماره ۷۱ (۲۶ صفحه. از ۱۳۹ تا ۱۶۴).

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

۵. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی. امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۳؛ خامنه ای، سید

فرزندان به دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و کودکانستان‌هایی که اسلامیت و امانت و علاقه‌مندی مؤسس و معلّمان آنها به سنن اسلامی محرز و شناخته نشده و در معرض انحراف فکر و عقیده و فساد اخلاق باشد، جائز نیست.^۱ از طرفی بر مسلمانان واجب است در صورتی که مدارس و دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم و صنایع مورد احتیاج عموم، طبق آداب و سنن و رعایت احکام اسلام به تعداد کافی نباشد خودشان مستقیماً به تأسیس این‌گونه مدارس و دانشگاه‌ها بر اساس تعالیم مقدّسه اسلام و اجراء برنامه‌های دینی، اقدام نمایند؛^۲ همین نکته سبب توسعه در نظام علمی و اجتماعی نیز می‌شود. این در حالی است که اگر غرض از تحصیل طالبان علم، خدمت به جامعه و ازدیاد عظمت اسلام و رفع حاجت مسلمانان از بیگانگان باشد، اجر و ثواب بسیار دارد.^۳

بنا بر نظر فقها یاد گرفتن و یاد دادن علوم و صنایعی که سبب قوّت و شوکت جامعه مسلمان و برتری قوای دفاعی آن‌ها بر کفار می‌شود، بر همه به صورت واجب کفائی مؤکد است و باید مسلمانان به نحوی قوی شوند که قطع طمع کفار را از بلاد و نوامیس و اعراض و اموال و معادن و ثروت خود بنمایند.^۴ بر حکومت اسلامی نیز لازم است که امور را طوری برنامه‌ریزی کند که مسلمانان، ضعیف و نیازمند به کفار نشوند.^۵

به وضوح می‌توان دید که از علل عقب ماندگی جوامع اسلامی این است که

-
- علی، توضیح المسائل (محشی)، ج ۲، ص ۸۷۳؛ گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۲.
۱. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی، امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۳؛ گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۲.
 ۲. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی، امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۳؛ گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۲ و ۵۳۳.
 ۳. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی، امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۴؛ گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۳.
 ۴. گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۲.
 ۵. خرازی، سید محسن، مجله فقه اهل بیت (فارسی)، ج ۱۵، ص ۴۰.



چیزی را که خودشان به آن سزاوارتر بودند به دیگران واگذاشتند؛ طبق آیه شریفه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...»^۱ مسلمانان باید خود را از هر جهت در برابر لشکر کفر مجهز کنند،^۲ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اَكْتَسِبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبُكُمْ الْحَيَاةُ»^۳ (کسب کنید علم را تا کسب کنید برای شما زندگی را) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»^۴ (کسی که آگاه به اوضاع زمانش باشد اشتباهات بر او هجوم نیاورد). به طور خلاصه مسلمانان اگر بخواهند با نیروهای ابلیسی زمان مقابله کنند باید خود را با پیشرفت‌های علمی و فنی روز مجهز کنند و هر چه را که کیان جوامع اسلامی به آن وابستگی دارد فرا بگیرند.^۵

ششم) رابطه توسعه و سلطه فرهنگی

بیان این نکته ضروری به نظر رسید، که اجرای قاعده نفی سبیل به معنای نفی توسعه نمی‌باشد.

توسعه فرهنگی، فرآیندی است که در طی آن با ایجاد تغییراتی در حوزه‌های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایش انسان‌ها، قابلیت و باورها شخصیت ویژه‌ای را در آن‌ها به وجود می‌آورد که حاصل این باورها و قابلیت‌ها، رفتارها و کنش‌های خاصی است که مناسب توسعه می‌باشد.^۶

لازمه توسعه برقراری ارتباط و گسترش روابط و تعامل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... با سایر ادیان، ملت‌ها و دولت‌ها است. ارتباطات فرهنگی

۱. سوره انفال، آیه ۶۰: (و در برابر آنها تا آنجا که توانایی دارید نیرو و اسبهای ورزیده آماده سازید تا بوسیله آنها دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید...).

۲. گلشنی، محمود، قرآن و علوم طبیعت، ص ۲۶.

۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۵۰.

۴. کلینی، محمد، الکافی (ط . دارالحدیث) ج ۱، ص ۶۱: ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، ص ۳۵۶.

۵. گلشنی، محمود، قرآن و علوم طبیعت، ص ۲۵، تلخیص.

۶. نگاهداری، بابک، مؤلفه‌های پیشرفت و توسعه در اسلام پیش درآمدی بر الگوی اسلامی. ایرانی پیشرفت، ص ۴۸، ۴۹.

زیربنای اولیه تمدن و فرهنگ است.^۱ ممکن است این اشکال به نظر برسد که قاعده نفی سبیل، مخالف با توسعه و مخالف با بعضی اصول و قواعد می باشد؛ از جمله مخالف با هدف دین اسلام، یعنی همگانی و همه جایی بودن آن است.^۲ چنین به نظر می آید که قاعده نفی سبیل با هدف جهان شمولی اسلام در تعارض است؛ چراکه از یک سولایزمه فراگیری و شمولیت اسلام، طرح روابط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... با دیگر کشورها است. لازمه این امر در برخی موارد، سلطه کشورهای کفر بر کشورهای ملت های مسلمان است؛ از طرف دیگر، پذیرفتن سلطه، سبب عقب ماندگی فرهنگی، اقتصادی،... کشورها و ملت های مسلمان می شود؛ زیرا امروزه کشورهای کفر و غیر اسلامی نوعاً در بسیاری از امور، از کشورهای اسلامی پیشرفته تر و دارای تکنولوژی برتر هستند و اگر کشورهای اسلامی بخواهند صاحب تکنولوژی و پیشرفت شوند، باید در بسیاری از مصادیق، تحت سلطه و استیلای بیگانگان قرار گیرند. پس سلطه بیگانگان، سبب عقب ماندگی و عدم پیشرفت می شود. مانند بسیاری از کشورهای عربی - اسلامی که حکومت و فرهنگ آنها تحت تأثیر بیگانگان و با دخالت مستقیم آنان اداره می شود.^۳

موضوع دیگر که به نظر می رسد با قاعده نفی سبیل در تعارض می باشد این است که اسلام برای فراگیری محدودیتی قائل نبوده و حد و مرزی نمی شناسد^۴ «اَظْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالْصَّيْنِ»؛^۵ و در فراگیری علوم و فنون و صنایع و هنرها، تعصبی قائل نمی باشد «همان گونه که آموختن تجربه ها و اندوخته ها به ملت های غیر مسلمان

۱. رفسنجانی، علی اکبر، فرهنگ قرآن، ج ۸، ص ۵۳۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹ و ۸۵.

۳. رایگان محمود؛ قاسمیان رضا، نقش قاعده «نفی سبیل» در توسعه جوامع اسلامی، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۷۱، ص ۱۳۹.

۴. ر. ک: قرآنی، محسن، برنامه درسهایی از قرآن سال ۸۷، تعلیم و تعلم، ص ۳.

۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

نیز بی‌اشکال است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، دانش راستین را گم شده مؤمن می‌دانند که هر جا آن را بیابد، خودش به آن سزاوارتر است.^۱ حضرت علی علیه السلام دستور به اخذ آن ولواز منافق را می‌دهند؛^۲ هم چنین آن حضرت می‌فرماید: «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَكُونُوا ثِقَادَ الْكَلَامِ»^۳ حق را (هرچند) از اهل باطل فرا گیرید و اما باطل را (هرچند) از اهل حق فرا نگیرید.

شهید مطهری در توضیح این روایات می‌نویسد: «این روایت‌ها زمینه وسعت دید و بلند نظری و تعصب نداشتن مسلمین را در فرا گرفتن علوم و معارف از غیر مسلمانان فراهم کرد و به اصطلاح، در مسلمین «روح تساهل» و «تسامح» و عدم تعصب در مقام فراگیری و علم‌آموزی به وجود آورد. از این روست مسلمین اهمیت نمی‌دادند که علوم را از دست چه کسی می‌گیرند و به وسیله چه اشخاصی ترجمه و نقل می‌شود و به دست آن‌ها می‌رسد، بلکه براساس آن چه از پیشوای عظیم الشأن خود آموخته بودند، خود را به دلیل این که اهل ایمانند، صاحب و وارث اصلی حکمت‌های جهان می‌دانستند و حکمت را نزد دیگران، امری «عاریت» تصور می‌کردند...»^۴

در حالی که چنان چه گذشت براساس مفاد قاعده سبیل، تحت تعلیم کفار قرار گرفتن منتفی می‌باشد.

رفع تعارض میان توسعه جامعه اسلامی و عدم تعصب در فراگیری علوم با قاعده نفی سبیل آن است که اصل تعلیم و تعلم و رابطه و تبادل فرهنگی از منظر قاعده منتفی نمی‌باشد، بلکه آن چه به واسطه قاعده نفی می‌شود

۱. «کَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا». مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴؛ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۹۳.

۲. «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ الْيَقَاقِ» نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۶.

۴. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴؛ (خدمات متقابل اسلام و ایران) ص ۳۹۴.

سلطه فرهنگی کفار است؛ ارتباط، به منظور توسعه و پیشرفت، مادامی که به سلطه و وابستگی نیا نجامد اشکالی ندارد. مسلمانان با جوامع غیر مسلمان، روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر و اعصار بعد همواره چنین ارتباطاتی وجود داشته است.^۱

بیان این نکته نیز حائز اهمیت می باشد که، تأثیر قاعده بر توسعه، از جهت نفی سلطه، عزت خواهی، استقلال طلبی و عدم وابستگی به بیگانگان است. تا استقلال نباشد و وابستگی به سلطه های کافر وجود داشته باشد، امکان تحقق توسعه وجود ندارد.^۲ اعتقاد به نفی سلطه، ثمرات بی شماری در پیشرفت جامعه اسلامی خواهد داشت، زیرا اعتقاد به برتری اسلام، عزت مسلمانان و استقلال جامعه اسلامی، باعث خودباوری و اتحاد می شود.

تحقق استقلال فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، مستلزم تربیت متخصصین طراز اول در همه رشته ها و تهیه امکانات علمی و فنی لازم در جوامع اسلامی است. به وضوح می توان دید که از علل عقب ماندگی جوامع اسلامی این است که چیزی را که خودشان به آن سزاوارتر بودند به دیگران واگذاشتند؛ طبق آیه شریفه: ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...﴾^۳ مسلمانان باید خود را از هر جهت در برابر لشکر کفر مجهز کنند، در عصر حاضر که همه زندگی بشر آمیخته با علم شده است و کلید موفقیت در همه کارها علم است، بر همه دانش پژوهان مسلمان فرض است که در کسب آخرین و کاملترین اطلاعات علمی و فنی بکوشند در غیر این

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۱۱.

۲. رایگان، محمود؛ قاسمیان، رضا؛ نقش قاعده «نفی سبیل» در توسعه جوامع اسلامی مجله: حکومت اسلامی «بهار ۱۳۹۳»، شماره ۷۱، ص ۱۳۹.

۳. سوره انفال، آیه ۶۰: (و در برابر آنها تا آنجا که توانایی دارید نیرو و اسبهای ورزیده آماده سازید تا بوسیله آنها دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید ...)

نقش اقتصاد در بنیان هر کشور و دولت غیر قابل انکار است، «مسئله اقتصاد بعد از اعتقاد جزء مهم‌ترین عناصر استقلال سیاسی یک مملکت است؛ سر{ش} این است که مال را ذات اقدس الهی عامل قیام یک ملت قرار داده است ملّتی می‌تواند مقاوم باشد و مقاومت کند که بتواند بایستد».^۱

هدف اسلام رشد اقتصادی و فرهنگی و پیشرفت زندگی مسلمانان و ایجاد جامعه‌ای آرمانی و ایده‌آل در کل جهان است و به همین دلیل اسلام روابط اقتصادی و اجتماعی را با دیگر کشورها جایز دانسته است تا از این طریق جامعه مسلمانان هم به سوی رشد و توسعه اقتصادی حرکت کند و هم باعث نشروگسترش دین اسلام و آرمان‌های الهی به دیگر نقاط جهان شود.

با توجه به نقشی که اقتصاد در زندگی فردی و اجتماعی ایفا می‌کند، لذا سلطه اقتصادی مهم‌ترین رکن استعمار در تسلط بر کشورهای اسلامی خواهد بود؛ سیطره و نفوذ کفار، از این طریق، می‌تواند در سائر حوزه‌ها نیز تأثیرگذار باشد و راه را برای سلطه نظامی و سیاسی و... هموار کند؛

تاریخ گواه آن است که استعمارگران سعی کرده‌اند از طریق سیطره اقتصادی بر کشورهای اسلامی به مقاصد خود در بقیه ابعاد هم دست یابند. نمونه‌ای از آن در کشور هندوستان محقق شد. کمپانی هند شرقی که نخست به منظور تجارت با هندوستان وارد این کشور شد، با به دست گرفتن شریانهای اقتصادی این کشور زمینه را برای سلطه اقتصادی و سپس سلطه سیاسی و در نهایت استعمار هندوستان فراهم نمود.^۲

نیازمندی‌های مادی و اقتصادی،^۳ (محاصره اقتصادی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و

۱. جوادی آملی، عبد الله، دیدار و گفتگو با جمعی از مسئولین و اعضای انجمن اسلامی وزارت اقتصاد و دارایی ۱۳۹۲؛ ۲۴۱؛ <http://www.news.ir/Pages/reseconomy>.

۲. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، جریان شناسی جهاد اقتصادی و تحریم کالاهای خارجی در تاریخ معاصر ایران، www.iichs.org؛ <http://www.iichs.org>.

۳. سوره توبه، آیه ۲۸؛ هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، فرهنگ قرآن، ج ۴، ص ۱۴۴.





یارانش به دست کافران قریش نیز در این راستاست؛^۱ سرازیر نمودن کالاهای مصرفی به سرزمین‌های اسلامی؛ تسلط بر مواد خام و منابع کشورهای اسلامی؛ استعمار نیروی کار جهان اسلام؛ تک محصولی کردن اقتصاد کشورهای کوچک؛ از بین بردن اقتصاد ملی و سنتی؛ تشکیل انحصارات بین‌المللی و قبضه کردن بازارهای دنیا به ویژه در کالاها و محصولات اساسی؛ تاراج منابع و ذخایر؛ وام دادن و بدهکار کردن کشورها؛^۲ راه‌هایی است که بیگانگان برای فلج نمودن اقتصاد یک کشور از آن بهره می‌جویند.

هدف نهایی استکبار از سلطه بر مردم، بهره‌کشی و استثمار و وابسته ساختن ملت‌ها و در نهایت زمینه‌سازی برای سلطه بر جوامع بشری است. مستکبران بین‌المللی می‌کوشند تا ملل فقیر و محروم را به خود نیازمند سازند؛ نیازمندی به دیگران، نه تنها عزت و کرامت انسان را متزلزل می‌کند، بلکه در نهایت او را وابسته و مطیع و منقاد دیگران می‌سازد. به خصوص آن که قطع وابستگی اقتصادی، به مراتب دشوارتر از قطع وابستگی سیاسی است. بسا که ملتی خود را از وابستگی سیاسی نجات دهد، اما وابستگی اقتصادی به تدریج، بار دیگر او را به کام مستکبران کشاند.^۳ به فرموده مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای:

«حکومت جمهوری اسلامی، استقلال کامل ملت تحت تابعیت خود را تضمین و تأمین می‌کند. این استقلال کامل، شامل استقلال سیاسی و اقتصادی و بالاتر از همه، استقلال فرهنگی است. یعنی جمهوری اسلامی، به این اکتفا نکرد که حکومتی را مستقل از قدرت‌ها به وجود بیاورد؛ این قدم اول است... حکومتی مستقل از نفوذ قدرت‌های بیگانه... استقلال

۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۳.

۲. سروش، محمد، استکبار و استضعاف در قرآن، ص ۱۱۸.

۳. سروش، محمد، استکبار و استضعاف در قرآن، ص ۱۱۶.

اقتصادی، از استقلال سیاسی مشکل‌ترو دیرپاتر است. می‌بینید که به آسانی نمی‌شود رشته‌های نفوذ و سلطه‌ی اقتصادی قدرت‌ها و دولت‌های بیگانه را قطع کرد...؛ برای یک کشور، استقلال اقتصادی یک ضرورت حیاتی است. وقتی رشته‌های اقتصاد یک کشور به بیگانگان وصل باشد، معنایش این است که رگ حیات و تغذیه‌ی این پیکر به جایی دیگر وصل است؛ پس اختیار در دست دیگری خواهد بود.^۱

بنابراین، جامعه و دولت اسلامی باید از هرکاری که راه نفوذ کافران و بیگانگان را برای سلطه بر مسلمانان هموار کند خودداری کنند؛ به ویژه آن‌که دشمنان ایران اسلامی در سال‌های اخیر، حرکت خصمانه‌ی خویش را در عرصه‌ی اقتصادی نسبت به ملت ایران تشدید کرده‌اند؛

نامگذاری چندین سال متوالی توسط مقام معظم رهبری با موضوعات حول اقتصاد نشان از اهمیت این رکن دارد. رهبری انقلاب درباره نامگذاری سال ۱۳۹۰ به عنوان، جهاد اقتصادی فرمودند: «همه‌ی شواهد نشان‌دهنده‌ی این است که دشمن امروز بر روی چند نقطه تکیه‌ی اساسی دارد. از واضح‌ترین هایش انسان شروع کند، یکی مسئله‌ی اقتصاد است. اینکه ما امسال گفتیم سال «جهاد اقتصادی»، ناظر به این بخش قضیه است. به زانو درآوردن کشور از لحاظ اقتصاد، عقب راندن و پس راندن کشور در زمینه‌ی اقتصاد، که منتهی بشود به فلج پایه‌های اقتصادی، منتهی بشود به نومیدی مردم، یکی از کارهای اساسی است».^۲

جریان قاعده نفی سبیل در باب مسائل اقتصادی دو ویژگی مهم نظام اقتصاد اسلامی را به دنبال خواهد داشت، اول: استقلال اقتصادی نظام اسلامی و دوم: برتری نظام اقتصادی اسلام بر سایر نظام‌ها؛

۱. خامنه‌ای، سید علی، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۹؛ ۱۰/۰۱/۱۳۶۹، www.leader.ir.
۲. خامنه‌ای، سید علی، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۹؛ ۱۰/۰۱/۱۳۶۹، www.leader.ir.

استقلال و برتری اقتصادی جامعه اسلامی از مهمترین راه‌های نفی سیل و قطع کانال نفوذ و سلطه کفار بر مسلمین است؛ آن چه مسلم است استقلال و برتری اقتصادی در گرو توسعه اقتصادی و برخورداری از نظام اقتصادی سالم و روبه رشد اسلامی است.

هفتم) راه‌های تحقق قاعده نفی سیل و جلوگیری از سلطه اقتصادی

آن چه که می‌تواند از تسلط کفار در حوزه اقتصادی جلوگیری نماید وصول به خودکفایی در تمامی زوایای اقتصادی، اتکا به ذخایر ملی و آنچه که از چپاول ذخایر ملی توسط استعمارگران جلوگیری می‌کند، اعتماد به عالمان متعهد در جلوگیری از این امر؛ حمایت از تولید ملی و تحریم کالاهای غربی، تغییر سبک زندگی غربی به اسلامی، حرکت جهت پیشرفت و استقلال اقتصادی،^۱ تحقق اقتصاد مقاومتی و... می‌باشد. در ادامه به اختصار به توضیح هریک پرداخته می‌شود.

۱- تکیه بر ایدئولوژی اسلامی

حضرت امام رحمه الله علیه در خصوص تکیه بر ایدئولوژی اسلامی و ارزش‌های مکتبی در جلوگیری از چپاول منابع دول اسلامی این گونه اظهار داشته است: «تنها چیزی که می‌تواند سد راه اجانب و دول استعمارگر باشد و نگذارد سلطه بر ذخایر مملکت اسلامی پیدا کنند، اسلام و علمای جلیل اسلام است.»^۲

۲- استقلال اقتصادی

استقلال اقتصادی و عدم وابستگی به سایر قدرت‌ها از اهداف اقتصادی اسلام است^۳ تا آن جا که قطع وابستگی اقتصادی به بیگانگان، مورد تشویق خداوند^۱

۱. سروش، محمد، استکبار و استضعاف در قرآن، ص ۱۱۹.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۲۸ و آیه ۱۱۸؛ سوره مائده، آیه ۵۱-۵۲.



قرار گرفته است. بنا براین، سیر تجارت در جامعه اسلامی، به ویژه روابط و تعامل آن با سایر کشورها باید به گونه ای باشد که موجب سلطه نگردد.

برخی این باور را دارند که نیازهای جوامع راهی برای استقلال باقی نمی گذارند و در هر صورت به نوعی وابستگی وجود خواهد داشت؛ حال آنکه استقلال به معنای خودکفایی مطلق و قطع ارتباط با جهان و نداشتن ارتباط با سایر ملل و جوامع نیست و چنین استقلالی در جهان امروز که روابط سیاسی و اقتصادی کشورهای جهان در هم تنیده است و کشورها ناگزیر از روابط تجاری، سیاسی، علمی و فرهنگی با یکدیگرند، ممکن نمی باشد به ویژه آن که لازمه پیشبرد اهداف اقتصادی یک کشور به تجارت و معاملات بزرگ با دیگر کشورها بستگی دارد؛ بلکه استقلال اقتصادی، به معنای نفی تسلط و اقتدار بیگانگان و حفظ استقلال و خوداتکایی کشور در نیازهای اصلی است که قابل تأمین است.

با استناد به قاعده نفی سبیل، هرگونه روابط و معاملات تجاری و غیر تجاری که باعث وابستگی به دیگر کشورها در طول زمان گردد، ممنوع بوده و اسلام آن را جایز نمی شمارد. بنا براین، باید در عین وجود دادوستد با سایر جوامع و با بازارهای منطقه ای و بین المللی، قراردادهای منعقد شود که عزت جامعه اسلامی و استقلال آن حفظ شود و راه برای سلطه بیگانه باز نشود.^۲ با این وصف، ملاک و معیار ثابت در روابط کفار و مسلمانان، بستن راه نفوذ و پیشگیری احتمالی از سلطه و نفوذ آنها است. هر جا که این معیار یافت نشود، رابطه ممنوع و هر جا نباشد، رابطه بلامانع است. از این رو، قراردادهای اقتصادی و نیز همکاری در زمینه های فنی، صنعتی، کشاورزی و تجاری با اطمینان از عدم نفوذ و تفوق آنها بر مسلمین، بلامانع است؛ ولی اگر برخی از

۱. سوره توبه، آیه ۲۸؛ هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، فرهنگ قرآن، ج ۴، ص ۱۴۴.

۲. حقیقی، محمدامین، بررسی اصل نفی سلطه بیگانگان در اسلام و قرآن، روزنامه رسالت، تاریخ ۱۲/۳/۹۰، ص ۱۷.

قراردادها زمینه سلطه کفار را فراهم آورد، از نظر قرآن اهمیت ندارد. براین اساس است که فقهای اسلام به لغو آنها نظری دهند.^۱

یکی از اهداف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، تحقق استقلال اقتصادی و جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور است. در ابتدای اصل چهل و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که به بررسی استقلال اقتصادی می پردازد، چنین آمده است: «هدف عالی جمهوری اسلامی ایران، تحقق استقلال اقتصادی، رفع فقر و برآوردن نیازهای در حال رشد انسان هاست...»

در بند هفتم این اصل، بر استفاده از علوم و فنون و تربیت افراد متخصص که از ضروریات توسعه اقتصادی در روند استقلال اقتصادی است تأکید دارد. برای یافتن تکنیک های اقتصادی بهتر و رسیدن به رشد مطلوب و استقلال اقتصادی، باید برنامه های اقتصادی کشور بر اساس استفاده مشروع از علوم و فنون پیشرفته و تجارب بشری استوار گردد و به نسبت احتیاج در توسعه و پیشرفت اقتصاد کشور افراد ماهر و مبتکر به میزان مورد لزوم تربیت شوند.^۲

و بند هشتم آن جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر کلیه شئون اقتصادی کشور را ایجاب می کند؛ نظام اقتصادی براین اساس باید مبرا از هر نوع استیلاء اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور باشد^۳ و به دنبال تأمین استقلال اقتصادی جامعه و نفی هر نوع وابستگی و اسارت اقتصادی و ریشه کن نمودن سلطه اقتصادی و استثمار بیگانه و طرد عوامل سلطه پذیری که زمینه اسارت و وابستگی اقتصادی را بوجود می آورند، باشد.^۴

۱. وفا، جعفر، تولی و تبری در قرآن، ص ۷۲ و ۷۳.

۲. عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۳. عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی، ج ۱، ص ۵۳۵؛ خلخالی، سید محمد، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، مترجم: جعفر الهادی، ص ۶۹۷.

۴. عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی، ج ۱، ص ۵۳۰.



بند نهم از اصل چهل و سوم قانون اساسی ایران به وابسته بودن اقتصاد ایران اشاره می‌کند و تأکید دارد که اقتصاد ایران باید به مرحله خودبستگی و استقلال برسد و از وابستگی رهایی یابد. راه حل قانون اساسی در این مورد، افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی مطابق با نیازهای عمومی است. از اینرو برای رهایی کشور از وابستگی و ارتقاء به مرحله خودکفایی در تأمین نیازهای اساسی لازم است در برنامه‌های اقتصادی بر افزایش تولیدات کشاورزی و دامی و صنعتی تأکید گردد و از سوی دیگر محور اساسی اقتصاد جهان همین سه نوع تولیدات است و استیلای استکبار جهانی نیز متکی بر این تولیدات است.^۱ دآمداری و کشاورزی مهمترین بخش تولید زندگی انسان را تشکیل می‌دهد، چرا که پایه اصلی تغذیه در این دو قسمت نهفته شده است؛ به همین دلیل رسیدن به حد خودکفایی در قسمت دآمداری و کشاورزی نه تنها ضامن استقلال اقتصادی است که استقلال سیاسی نیز تا حد زیادی به آن مربوط است.^۲

از دیدگاه قانون اساسی، کشور می‌تواند دارای استقلال اقتصادی باشد و در عین حال با جهان خارج روابط تجاری داشته باشد و برای افزایش میزان رفاه افراد جامعه به این روابط نیازمند باشد، اما برای رفع نیازهای اساسی خود به خارج وابستگی ندارد و به اصطلاح متکی به خود است؛ در فصل چهارم قانون اساسی که مربوط به اقتصاد و امور مالی است، یکی از ضوابط جمهوری اسلامی ایران، جلوگیری از سلطه بیگانگان بر اقتصاد کشور بیان شده است.^۳

بنابراین چنان چه از اصول مربوط به روابط خارجی استنباط می‌شود نیاز داشتن به کشورهای خارجی نمی‌تواند دلیل عدم استقلال اقتصادی باشد. با توجه به این که منابع در دسترس و نیازهای جامعه از نظر کیفیت و کمیت و

۱. همان، ص ۵۳۵.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۶۳.

۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۴۳، بند ۸.



سطح علوم و فنون پیوسته در حال تغییر است، توجه به استقلال اقتصادی در بلندمدت بیش از استقلال اقتصادی در کوتاه مدت مورد توجه است. در ایران، تک محصولی بودن و اتکا به درآمدهای ناشی از استخراج و صدور نفت، می‌تواند به کاهش استقلال اقتصادی تعبیر شود.

۴- اقتصاد مقاومتی

با توجه به رویکرد دشمن در زمینه مسائل اقتصادی، با هدف نابودی انقلاب، تاکید مقام معظم رهبری برای گذر از فشار تحریم‌ها و توطئه‌ها و همچنین مقابله با سلطه اقتصادی بیگانگان، اقتصاد مقاومتی بوده است: «چند سال پیش اقتصاد مقاومتی را مطرح کردیم. همه‌ی کسانی که ناظر مسایل گوناگون بودند، می‌توانستند حدس بزنند که هدف دشمن، فشار اقتصادی بر کشور است. معلوم بود و طراحی‌ها نشان میداد که این‌ها می‌خواهند بر روی اقتصاد کشور متمرکز شوند. اقتصاد کشور ما، برای آنها نقطه‌ی مهمی است. هدف دشمن این بود که بر روی اقتصاد متمرکز شود، به رشد ملی لطمه بزند، به اشتغال لطمه بزند، طبعاً رفاه ملی دچار اختلال و خطر شود، مردم دچار مشکل شوند، دلزده بشوند، از نظام اسلامی جدا شوند، هدف فشار اقتصادی دشمن این است، و این محسوس بود؛ این را انسان می‌توانست مشاهده کند.»^۱

تعریف ایشان از اقتصاد مقاومتی این است که «ما یک اقتصادی داشته باشیم که هم روند رو به رشد اقتصادی در کشور محفوظ بماند؛ هم آسیب‌پذیری‌اش کاهش پیدا کند؛ یعنی وضع اقتصادی کشور و نظام اقتصادی جوری باشد که در مقابل ترفندهای دشمنان که همیشگی و به شکل‌های مختلف خواهد بود، کمتر آسیب ببیند و اختلال پیدا کند.»^۲

۱. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۹۱:۵:۳

<http://farsi.khamenei.ir/message-content?id>

۲. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت، ۱۳۹۱:۶:۲۰

<http://farsi.khamenei.ir/message-content?id>

در بیانات مقام معظم رهبری، دو رویکرد اساسی و بنیانی در این راهبرد مورد توجه است: تقویت، رشد و استحکام اقتصاد ملی از بُعد داخلی و افزایش توانمندی برای مقابله با فشارهای جهانی، از بُعد خارجی. شاخصه‌ها و آرمان‌های قاعده نفی سبیل، در واقع چیزی جزء همان ویژگی‌های اقتصاد مقاومتی یعنی درون‌زایی، برون‌گرایی، خود بسندگی، دانش بنیانی و تعامل سازنده با جهان نیست.^۱

۵- تغییر سبک زندگی

به صراحت می‌توان گفت، سبک زندگی که به معنای «رفتارهای انسانی که متأثر از فرهنگ اسلامی است»^۲ در بعد اقتصادی نقش تاثیرگذاری دارد و تغییر و اصلاح آن از مهم‌ترین راهکارها و ابزاری است که گرچه فرهنگ سازی آن تا حدی به عهده دولت است، اجرا و عمل به آن، به عهده تک تک افراد جامعه می‌باشد؛ هر فرد می‌تواند با اصلاح سبک زندگی خود در بعد اقتصادی، قدمی برای تحقق استقلال اقتصادی بردارد. نسخه اقتصاد مقاومتی رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز بدون تغییر سبک زندگی محقق نخواهد شد، باید شیوه زندگی در کشور از شیوه الگوی غربی تغییر کند و بر اساس الگوهای اسلامی تعریف شود.

«غفلت از سبک زندگی نبوی ما را به تبعیت از مؤلفه‌های زندگی غربی سوق می‌دهد. ما باید بازگشتی دوباره به سبک زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته، اصول آن را استخراج کرده و آن را به شکل امروزی در آوریم و در حوزه فردی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، یک مدل و الگوی زیست مسلمانی ساخته و سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم بر اساس آن زندگی کنیم».^۳

۱. شاخصه‌ها و آرمان‌های این اصل در واقع چیزی همان ویژگی‌های اقتصاد مقاومتی یعنی درون‌زایی، برون‌گرایی، خود بسندگی، دانش بنیانی و تعامل سازنده با جهان نیست.

۲. مصباح یزدی، محمدتقی، بیانات در دیدار با اعضای کمیته علمی همایش سبک زندگی اسلامی، ۱۳۹۱: ۸: ۳۰.

۳. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی

۶- حمایت از تولید داخلی

مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای سال ۹۱، را سال تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی نام نهادند، به فرموده خودشان:

«بخش مهم از مسائل اقتصادی برمی‌گردد به مسئله ی تولید داخلی. اگر به توفیق الهی و با اراده و عزم راسخ ملت و با تلاش مسئولان، ما بتوانیم مسئله ی تولید داخلی را، آنچنان که شایسته ی آن است، رونق ببخشیم و پیش ببریم، بدون تردید بخش عمده‌ای از تلاشهای دشمن ناکام خواهد ماند. پس بخش مهمی از جهاد اقتصادی، مسئله ی تولید ملی است. اگر ملت ایران با همت خود، با عزم خود، با آگاهی و هوشمندی خود، با همراهی و کمک مسئولان، با برنامه‌ریزی درست بتواند مشکل تولید داخلی را حل کند و در این میدان پیش برود، بدون تردید بر چالشهایی که دشمن آن را فراهم کرده است، غلبه ی کامل و جدی پیدا خواهد کرد.»^۱

این راه مبارزه با سلطه بیگانگان منحصر به زمان کنونی نبوده، بلکه علما و مراجع شیعه که در طول تاریخ همواره مرزبانی دین را بر عهده داشتند در هر برهه ای از تاریخ که استقلال نظام اسلامی از هر جهت مورد مخاطره قرار می‌گرفت و عزت و هویت اسلامی به خطر می‌افتاد، حرکت جهادگونه خود را آغاز کرده و با تمسک به قاعده نفی سبیل به منظور احیای عزت اسلام و مسلمانان و نفی سلطه اجانب، علم مبارزه با هرگونه نفوذ استعمار را برافراخته و در برابر هجوم استعمار ایستادگی کردند.

بعجاست برخی از احکامی که در سده اخیر از سوی فقها صادر شده است، همچنین مبارزاتی که برای نفی سلطه بیگانگان انجام شده است اشاره شود. این موارد می‌تواند چهره ای از این قاعده را بنمایاند تا مشخص شود، این قاعده

۱. پیام نوروزی ۱۳۹۱ رهبر معظم انقلاب اسلامی «مد ظله العالی»

می‌تواند سدی تسخیرناشدنی در برابر نفوذ و سلطه بیگانگان، به ویژه امریکا و صهیونیسم بین‌الملل، بر سرنوشت مسلمانان باشد. احکامی که فقها در این زمینه صادر کرده‌اند بسیار است و در اینجا تنها به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

یک) آیت‌الله لاری و حکم جهاد و بسیج عمومی علیه انگلیس

آیت‌الله سید عبدالحسین لاری در جنگ جهانی اول که انگلستان بوشهر را به اشغال خود درآورده بود فرمود:

«واجب عینی فوری است... جهاد و دفاع... هر کس تخلف و تقاعد از این جیش مجاهدین و از این جهاد اکبر و نهی از منکر نماید، کانّ تخلف از جیش اسامه و امام عصر نموده است»^۱.

وی معتقد بود، جهاد صرفاً جنبه نظامی ندارد بلکه در همه جنبه‌های دیگر حیات انسانی مطرح است، نفوذ سیاست ابرقدرت‌های روس و انگلیس در کشورهای اسلامی نیز تنها از جنبه نظامی نبوده بلکه جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... را نیز در بر می‌گرفته است.^۲

به همین دلیل تجارت و بازرگانی استعمارگران روس و انگلیس را به زیان امت اسلامی دانست. از این رو استعمال چای، قند، ادویه، خوراک و پوشاک‌هایی را که از کشورهای خارجی - به خصوص روسیه و انگلیس - وارد ایران و سایر کشورهای اسلامی می‌شد، را تحریم نمود. وی عقیده داشت، ورود کالاهای خارجی موجبات وابستگی اقتصادی را فراهم می‌آورد و از دیدگاه فقهی و سیاسی اسلام، حرام است.^۳

سید در مورد قراردادها و معاهداتی که فرمانروایان و زمامداران بی‌لیاقت و

۱. آیت‌اللهی، سید محمد تقی، اندیشه جهاد اسلامی در آثار سید عبدالحسین لاری، کیهان اندیشه، مرداد و شهریور ۱۳۶۷، شماره ۱۹، ص ۸۹.

۲. آیت‌اللهی، سید محمد تقی، اندیشه جهاد اسلامی در آثار سید عبدالحسین لاری، کیهان اندیشه، مرداد و شهریور ۱۳۶۷، شماره ۱۹، ص ۸۹.

۳. میرشریفی، سید علی، نجوم امت (۲۷): مجاهد بزرگ مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری، مجله، نور علم، فروردین ۱۳۶۸، شماره ۳۰، ص ۱۴۱.

وابسته به بیگانه منعقد ساخته بودند که منجر به از دست رفتن استقلال ممالک اسلامی و شوکت و عظمت مسلمین می‌شد چنین می‌گوید: «هر قرارداد و معاهده‌ای که بوجه سفاهت و یا مخالف قانون شریعت صادر از وکلا و امناء دولت اسلام شده، باطل و عاقل و غیر مقبول است...»^۱

مقام معظم رهبری در پیامی به مناسبت بزرگداشت آیت الله لاری، این ویژگی‌های ایشان را ستود.^۲

دو) سید محمد کاظم یزدی و حکم جهاد اقتصادی

یکی از راه‌های بهره‌کشی کشورهای استعمارگر، طریق اقتصادی است که با سرازیر کردن کالاهای مصرفی خود به سایر کشورها، هم آنها را به خود وابسته کرده و هم اقتصاد آنها را فلج می‌کنند. بهترین راه مقابله با استعمار اقتصادی، تحریم کالاهای آنها است. بیگانه ستیزی سید محمد کاظم یزدی، تنها به بُعد نظامی خلاصه نمی‌شد^۳، بلکه بعد اقتصادی را نیز شامل می‌شد؛ به همین دلیل در کنار حکم جهاد نظامی، حکم جهاد اقتصادی و تحریم کالاهای اقتصادی را نیز صادر می‌کند:

«... در این زمان که (دول) خارجه، به انواع حیل، رشته کسب و صنایع و تجارت را، که مایه عزت و منشأ ثروت است، از دست مسلمانان ربوده و منحصر به خود نموده و مثل خون در مجاری عروق ایشان راسخ و نافذ شده و شغل اهل اسلام به تدریج منحصر به دلالی و بیع و شراء اجناس خارجه شده... مناسب است مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند و به تدریج رفع احتیاجات خود را از خارجه بنمایند و به تأییدات ربّانیه، از ذلّ فقر و احتیاج

۱. میرشریفی، سیدعلی، نجوم امت (۲۷): مجاهد بزرگ سید عبدالحسین لاری، مجله نورعلم، فروردین ۱۳۶۸، شماره ۳۰، ص ۱۳۶.

۲. خامنه‌ای، سیدعلی، پیام به مناسبت گردهمایی بزرگداشت مرحوم آیت الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری، ۲۰: ۱۳۷۷.

۳. ذبیح‌زاده، علی نقی، نقش آیه الله سید محمدکاظم یزدی در نهضت مشروطه، مجله معرفت، شماره ۵۰، ص ۱۱۱.

و سوءال و تحمّل عملگی کفار و تشتت در بلاد کفر برهند».^۱

سه) تأسیس شرکت اسلامی

روش دیگر برای مبارزه با استعمار اقتصادی، تأسیس شرکت‌هایی برای رقابت با شرکت‌های خارجی بود؛ در سال‌های پس از ۱۳۰۰ ق، بازرگانان ایرانی که با هجوم سرمایه‌های خارجی روبه‌رو بودند، تصمیم به ایجاد شرکت‌هایی گرفتند تا در برابر سرمایه‌گذاری خارجی ایستادگی کنند.

علماء نیز در مبارزه با نفوذ اقتصادی بیگانگان و گسترش بازرگانی ملی، از تأسیس چنین شرکت‌هایی حمایت می‌کردند. حاج آقا نورالله اصفهانی یکی از عالمان مبارز شیعه، بعد از پیروزی نهضت تنباکو و پیامدهای مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن، با حمایت و همکاری برادر بزرگوارش آیت‌الله آقاجعفری اصفهانی و با تشویق بازاریان اصفهان در سال ۱۳۱۷ ق، اقدام به تأسیس شرکت اقتصادی اسلامی کرد. این شرکت که دارای یک اساس نامه قوی با ۴۳ فصل و یک خاتمه است، با اهداف مهمی در عرصه حفظ و تقویت اقتصاد ملی در مقابل نفوذ اقتصادی بیگانه تأسیس شد. در اساس نامه این شرکت، اهداف کلی تأسیس شرکت این گونه بیان شده است: دسترسی به سود بیشتر اقتصادی از طریق راه اندازی کمپانی و شرکت، نسبت به تجارت فردی؛ خروج از ذلت احتیاج به امتعه خارجی؛ تثبیت و تقویت هرچه بیشتر تجارت داخله در برابر تجارت خارجه؛ جلوگیری از خروج ثروت داخلی به خارج از کشور؛ جلوگیری از مهاجرت نسل‌های آینده به خارج از کشور برای مزدوری و کارگری نزد بیگانگان؛ تسهیل در امر معیشت مردم به علت ارزان تر بودن منسوجات و مأكولات داخلی نسبت نوع خارجی آنها؛ ارائه الگویی

۱. ذبیح زاده، علی نقی، نقش آیه الله سید محمد کاظم یزدی در نهضت مشروطه، مجله معرفت، بهمن ۱۳۸۰، شماره ۵۰، ص ۱۱۱؛ رمضان نرگسی، رضا، اندیشه و منش سیاسی-اجتماعی آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۹، ص ۱۲۴.



تجاری برای آینده ملت و دولت؛ جلوگیری از رواج معاملات ربوی بیگانگان. تأسیس این شرکت که برای تقویت اقتصاد داخلی و حفظ منافع اقتصادی جامعه اسلامی، مقابله با نفوذ اقتصادی بیگانگان و سلطه آنها بر کشورهای اسلامی شکل گرفت، مورد حمایت جدی عالمان مسلمان در مناطق مختلف گردید و عالمان بزرگی چون: ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، میرزا حسین نجل میرزا خلیل، محمد غروی شریانی، ملا محمد حسن مامقانی، میرزا فتح الله شیرازی اصفهانی معروف به شریعتمدار، میرزا محمد حسین نوری معروف به محدث نوری، صدر اصفهانی و... که به طرق مختلف، مانند فتوا، اعلامیه، سخنرانی و تألیف کتاب به حمایت از آن برخاستند.^۱

سید جمال در تقویت این شرکت، رساله‌ای تحت عنوان «لباس التقوی» نگاشت و با استفاده از آیات قرآن و روایات، ایرانیان را از مصرف کالاهای خارجی منع نمود و حمایت از «شرکت اسلامی» را از وظایف حتمی مسلمانان دانست.

بر این رساله، عالمان برجسته‌ای،^۲ با کلمات فصیح و بلیغی تقریب نوشتند و کمک به «شرکت اسلامی» را در جهت مبارزه با نیروی کفر لازم دانستند. مرحوم سید نیز تأکید نمود: «بذل جهد و صرف همت با روی گرداندن مهما ممکن از البسه و اقمشه خارجه لازم است».^۳

مرحوم آخوند خراسانی در همین زمینه نوشت: «بر عموم رعایا و قاطبه مسلمین

۱. رک: مجتهد لاری، سید عبدالحسین، هدایت الطالبین؛ اصفهانی، حاج آقا نورالله، رساله مقیم و مسافر؛ محلاتی، محمد اسماعیل، رساله ارشاد العباد الی عماره البلاد؛ شاه آبادی، محمد علی، شذرات المعارف؛ رساله اتحاد اسلامی (نوشته شده در ۱۳۰۶ ش) و رساله سیاسی آمال نامه اتحادیه سادات ایران که در اوایل جنگ بین الملل اول نوشته شده است.

۲. همچون آخوند خراسانی، حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل، فاضل شریانی، حاج میرزا حسین نوری، شریعت اصفهانی، سید اسماعیل بن صدرالدین و آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی.

۳. ذبیح زاده، علی نقی، نقش آیه الله سید محمد کاظم یزدی در نهضت مشروطه، مجله معرفت، بهمن ۱۳۸۰، شماره ۵۰، ص ۱۱۱.

لازم و متحم که... تأسی و متابعت نمایند و لباس ذلت را از خود خلع و ملبس به لباس عزت البسه اسلامی، صاحب شرع را خشنود دارند.^۱

چهار اقدامات علما برای ملی شدن صنعت نفت

«بیشترین حضور علمای شیعه در نهضت ملی شدن صنعت نفت در بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی جلوه می‌کند که علمای شیعه در آنها حضور مردم در صحنه و دفاع از ایده ملی شدن صنعت نفت را تکلیف شرعی دانسته‌اند.

آیت الله خوانساری^۲، فتوایی به ضرورت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور منتشر کرد که همراه با فتاوی مراجعی چون آیت الله صدر و حجت و فیض بود و باعث شد توده‌های وسیعی از مردم مذهبی کشور به حمایت از ملی شدن صنعت نفت قیام کنند.^۳

پنج انگلستان، علما و استقلال ایران

به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی ایران، یکی از هدف‌های عالمان دین در نهضت مشروطه بود. قاجاریان، از آن رو در دیدگاه عالمان دین، منفور بودند که عزت ایران را بر باد داده و این سرزمین را به بیگانگان سپرده بودند.

اینان، با بستن قراردادهای استعماری و امتیازهای پی در پی، ایران را شکارگاهی مناسب برای بیگانگان، به ویژه بریتانیا درآورده بودند. این سیر تحقیرآمیز، به روزگار مظفرالدین شاه و فرزندش، شتاب بیش‌تری گرفت.

در نامه عالمان نجف آمده است:

(... از بدو سلطنت قاجاریه تاکنون، چه صدمات فوق الطاقه بر مسلمین وارد آمد و چه قدر از ممالک شیعه، از حسن کفایت آنان به دست کفار افتاد! ...)

۱. سماک امانی، محمد رضا، آخوند خراسانی و پیشوایی مشروطه، کیهان فرهنگی، دی ۱۳۸۱، شماره ۱۹۵، ص ۴۹.

۲. وی در سال ۱۳۲۹ در همدان مرحوم و در حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در قم، مدفون شدند.

۳. رهدار، احمد، روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، فصلنامه پانزده خرداد، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۲۰، ص ۶۰؛ نیز رک: روحانیت و ملی شدن صنعت نفت پایگاه تحلیلی ویژه حوزه‌های علمیه (روایت حدیث)، <http://rovat.ir>.

دوثلث تمام از ایران رفت و این یک ثلث باقی مانده را هم به انحاء مختلف، زمامش را به دست اجانب دادند. گاهی مبالغ هنگفت، قرض گرفته و در ممالک کفربرده خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند. گاهی به دادن امتیازات منحوسه، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند ... (۱)

علما، خواهان حکومتی توان‌مند و عزت‌مند بودند که مصمم برپای ایستد و از نفوذ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دولت‌های استعمارگر غربی ببرد.

انگلیس، در بحبوحه مبارزه ملت ایران در مشروطیت قرارداد ۱۹۰۷ را با روسیه بست و ایران را به دو منطقه زیر نفوذ خود و روس درآورد.

علما، مهم‌ترین عامل بازدارنده این قرارداد ننگین بودند. در اصفهان، آقا نجفی مبارزه‌ای منفی علیه بریتانیا آغاز کرد؛ او، به مردم سفارش کرد: کالاهای انگلیسی را نخرند و به جای آن، از تولیدهای داخلی استفاده کنند. راهی که با موفقیت در زمان میرزای شیرازی در مبارزه با کمپانی رژی تجربه شده بود.

علمای اصفهان، همراه با آقا نجفی، به مردم اعلام کردند از کاغذهای ایرانی استفاده کنند و آنان قباله‌های نوشته شده در کاغذ خارجی را امضاء نخواهند کرد؛ علمای شیراز نیز، در اعتراض به این قرارداد ننگین، خرید و فروش کالاهای اروپایی را حرام اعلام کردند.

جنوب ایران، از دیرباز در تسلط بریتانیا بود. در سال ۱۳۳۵ هـ. ق. انگلیسی‌ها به بهانه حفظ تجارت، به طور رسمی، اقدام به تشکیل پلیس جنوب کردند و مخارج آن را از بودجه دولت ایران برآوردند و اعمال نفوذ خود را بر بنادر گسترش دادند.

در برابر این دست اندازی‌های آشکار دولت انگلیس، عالمان، مبارزه‌ای همه سویه را علیه انگلیسی‌ها آغاز کردند. علمای شیراز، به رهبری میرزا



ابراهیم محلاتی، علیه انگلیس‌ها، دست به مبارزه منفی زدند؛ میرزا ابراهیم، تا آن جا پیش رفت که داد و ستد با انگلیسی‌ها را در حکم دشمنی با امام زمان دانست و سرپیچی کنندگان را سزاوار تعذیر شرعی دانست. سایر علمای شیراز نیز، حکم میرزا ابراهیم را تایید کردند.

با شتاب تلاش‌های پلیس جنوب، علمای دین صفهای خود را فشرده‌تر کردند و از مرحله مبارزه منفی به نبرد مسلحانه روی آوردند.

مجموع این مبارزه‌ها و تلاش‌ها، انگلیس را از رسیدن به هدف‌های اصلی خود در جنوب و در دیگر جاهای ایران بازداشت.

شش) تحریم استعمال توتون و تنباکو

در سال ۱۲۶۸ هجری شمسی، براساس قرارداد رژی، تجارت تنباکو که در ایران قابل توجه بود، به انحصار این شرکت انگلیسی درمی‌آید و علاوه بر سلطه اقتصادی انگلیس به مدت پنجاه سال، زمینه سلطه سیاسی انگلیس نیز بر ایران فراهم می‌شود. با صدور حکم تحریم تنباکواز سوی میرزای شیرازی و پیروی مردم از این مرجع، شاه قاجار مجبور شد این امتیاز را لغو کند. متن فتوا عبارت است از: «الیوم استعمال توتون و تنباکوبای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است.»^۱

هفت) امام خمینی و نفی سلطه اقتصادی

هنگامی که امام خمینی به مبارزه علیه رژیم شاه اقدام کرد، ایران فاقد استقلال حقیقی بود و در ابعاد مختلف تحت سلطه بیگانگان بود.^۲

۱. رک: مدنی، جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۷۴؛ حیدری، اصغر، روحانیت و نهضت تحریم تنباکو، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، تابستان ۱۳۸۶، شماره ۴۲؛ تبریزی، عبدالکریم، میرزای شیرازی و حماسه تنباکو، ماهنامه مبلغان، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۴، شماره ۶۶.

۲. ورعی، سیدجواد؛ ناصری، علی اکبر، مبانی فقهی انقلاب اسلامی در اندیشه امام خمینی، فصلنامه حکومت اسلامی، زمستان ۸۸، شماره ۵۴، ص ۱۵۵.

امام خمینی، بارها از غارت منابع ایران به دست بیگانگانی چون آمریکا، انگلیس و شوروی یاد کرد. در جریان انقلاب اسلامی یکی از اهداف آن را نفی سلطه بیگانگان از ایران دانست و با اهتمام جدی بر این اصل، هر نوع روابط و قرارداد بین‌المللی که منجر به نقض این اصل و نادیده انگاشتن آن گردد، بی‌اعتبار دانسته و انعقاد چنین معاهداتی را تحریم نمود؛

بر همین مبنا در ماه‌های آخر عمر شریفشان خطاب به مسئولین جمهوری اسلامی، قطع وابستگی همه جانبه ایران به بیگانگان را واجب شرعی دانست.^۱

امام خمینی رحمه‌الله علیه در تحریر الوسیله می‌فرماید:

«اگر روابط تجاری با کفار موجب ترس بر حوزه اسلام شود ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب می‌شود. در اینجا فرقی میان استیلای سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد. اگر روابط سیاسی که بین دولت‌های اسلامی و دولت‌های بیگانه بسته می‌شوند موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمین شود یا باعث اسارت سیاسی این‌ها گردد برقراری روابط حرام است و پیمان‌هایی که بسته می‌شود باطل است و بر همه مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی این چنانی هر چند به وسیله مبارزه منفی باشد.»^۲

امام در رساله عملیه‌شان نیز آورده‌اند: «اگر روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری، خوف تسلط بر مسلمانان را به دنبال داشته باشد، واجب است بر مسلمانان، دفاع کنند به هر گونه‌ای که ممکن است؛ یعنی با توجه به شرایط و مقتضیات و مصالح مسلمانان، این مقابله و دفاع باید هماهنگ باشد، یعنی تلاش در جهت رسیدن به خود کفایی در تمام زمینه‌ها و عدم ارتباط با

۱. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۶؛ ۱۱ مهر ۱۳۶۷.

۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۶.

بیگانگان و برای پیاده کردن قاعده نفی سبیل، علم و یقین به تسلط کفار لازم نیست بلکه "خوف تسلط آنان" کفایت می‌کند.^۱

امام در همین راستا وابستگی اقتصادی استعمارگران و چپاول ذخایر و منابع ملی مسلمانان را از مصادیق تسلط کفار بر امور مسلمانان دانسته و ملت مسلمان را به جلوگیری از این امور واداشته است: «اگر در روابط بازرگانی دول یا تجار با بعضی از دول یا تجاریگانه، ترس بر بازار مسلمین و زندگی اقتصادی آن‌ها باشد واجب است آن را ترک کنند و چنین تجارتی حرام است و در صورت چنین ترسی، بر رؤسای مذهب (واجب) است که کالاهای آنان و تجارت با آن‌ها را طبق مقتضیات زمان تحریم نمایند. ویرامت اسلامی متابعت آنان (واجب) است، کما این که بر همه آن‌ها واجب است که در قطع این روابط جدیت کنند.»^۲

حضرت امام در فتاویٰ فقهی نیز این قاعده را مبنای خود قرار داده است و آن چه را سبب سلطه و نفوذ بیگانگان، به ویژه آمریکا و اسرائیل، می‌شود حرام و هر کاری را که موجب بیرون رفتن از این ذلت و خواری است، واجب دانسته است؛ از دیدگاه امام خمینی رحمه الله علیه هر نوع رابطه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی اگر موجب سلطه اجانب بر مسلمانان و کشورهای اسلامی شود، به دلیل این که استعمار را نیز در پی خواهد داشت، حرام است و باید از آن پرهیز کرد.^۳ ایشان در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، بسیاری از آنچه را که دیگران معروف و یا منکر ندانسته‌اند، بر همین اساس منکر و یا معروف می‌شمارند.

هشت) آیت الله خامنه‌ای و نفی سلطه اقتصادی

مقام معظم رهبری در مورد تجارت با غیر مسلمانان، که نتیجه آن به نفع دشمنان اسلام است می‌فرماید:

۱. خمینی، روح الله، رساله عملیه، مسأله ۲۸۲۹.

۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۷.

۳. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۷.



«باید از معاملاتی که به نفع دولت غاصب اسرائیل که دشمن اسلام و مسلمین است، خودداری شود و وارد کردن و ترویج کالاهای آنان که از ساخت و فروش آن سود می‌برند، برای هیچ‌کس جائز نیست و همچنین برای مسلمانان هم خرید آن کالاها به خاطر مفاسد و ضررهایی که برای اسلام و مسلمین دارد جایز نیست.»^۱

«اگر خرید کالاهای وارداتی از کشورهای غیراسلامی و استفاده از آن‌ها باعث تقویت دولت‌های کافر و استعمارگر که دشمن اسلام و مسلمین هستند، شود و یا قدرت مالی آن‌ها را برای هجوم به سرزمین‌های اسلامی یا مسلمین در سرتاسر عالم، تقویت نماید، واجب است که مسلمانان از خرید و به کارگیری و استفاده از آن‌ها اجتناب کنند، بدون اینکه فرقی بین کالایی با کالای دیگر دولتی با دولت دیگر از دولت‌های کافری که دشمن اسلام و مسلمین هستند، وجود داشته باشد و این حکم هم اختصاصی به مسلمانان ایران ندارد.»^۲

نه) تحریم سلطه اقتصادی در فتاویٰ فقهای معاصر

بر مبنای فقه اسلامی، مبارزه با نفوذ اقتصادی و فکری و سیاسی بیگانگان، در بلاد اسلام، بر هر مسلمان واجب است و کمک کردن به آن حرام است^۳ و بر تجار و بازرگانان مسلمان، به وجوب کفایی واجب است از رخنه کردن بیگانگان داخلی و خارجی در امور تجارت و صنایع و مؤسسات بازرگانی، با همکاری و مشورت یکدیگر و تأسیس شرکت‌های مشابه، جلوگیری نمایند و نگذارند فِرَق ضالّه و بیگانه، زمامدار امور اقتصادی مسلمین شوند و به هر وسیله‌ای ممکن است ایادی آنها را قطع نمایند.^۴

۱. خامنه‌ای، سید علی حسینی، استفتائات، ص ۱۳۴۷. www.farsi.khamenei.ir

۲. خامنه‌ای، سید علی حسینی، استفتائات، ص ۱۳۵۵. www.farsi.khamenei.ir

۳. گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۶، م ۵۴۱؛ صافی گلپایگانی، لطف الله، توضیح المسائل (محشی، امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۷.

۴. گلپایگانی، سید محمد رضا، توضیح المسائل (محشی، امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۴؛ گلپایگانی، سید

اگر به واسطه توسعه نفوذ سیاسی یا اقتصادی و تجاری بیگانگان، خوف آن باشد که آن‌ها بر ممالک اسلامی تسلط پیدا کنند، بر همه واجب است که از نفوذ آنان جلوگیری نموده، ایادی آن‌ها را قطع کنند، همچنین در مورد برقرار ساختن روابط سیاسی با دولت‌های غیر اسلامی باید طوری باشد که موجب ضعف و ناتوانی مسلمین یا اسارت آن‌ها در چنگال بیگانگان یا وابستگی اقتصادی و تجاری نگردد.^۱

حفظ عزت اسلامی تا آن‌جا دارای اهمیت می‌باشد که: «خرید و فروش اجناس و امتعه بیگانگانی که با مسلمانان، در حال جنگ هستند، در صورتی که سبب قوت آن‌ها و ضعف مسلمانان شود، جز در موارد اضطرار و ضرورت، مثل معالجه بیمار و امثال آن، جایز نیست»^۲ [و] باید مسلمانان در مسائل مالی و اقتصادی مخصوصاً روابط کلی، همیشه، قوت مسلمین و رفع حاجاتشان را از کفار رعایت نمایند».^۳ حتی «پوشیدن لباس‌هایی که توسط دولت‌های استعماری تولید شده‌اند، اگر باعث تقویت اقتصاد آنان برای استعمار و استثمار سرزمین‌های اسلامی شود و یا منجر به وارد شدن ضرر اقتصادی به دولت اسلامی گردد، دارای اشکال است و حتی در بعضی از موارد جایز نیست».^۴

نتیجه آن چه در این قسمت بیان شد این است که:
با توجه به این که استقلال اقتصادی و عدم وابستگی به سایر قدرت‌ها از

محمدرضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۳.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، توضیح المسائل (محتی. امام خمینی)، ج ۲، ص ۷۶۹؛ مکارم شیرازی، ناصر، رساله توضیح المسائل، ص ۴۷۱، م ۲۴۱۳.

۲. گلپایگانی، سید محمدرضا، توضیح المسائل (محتی. امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۴؛ گلپایگانی، سید محمدرضا، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۳.

۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، توضیح المسائل (محتی. امام خمینی)، ج ۲، ص ۸۷۴.

۴. خامنه‌ای، سید علی، أوجوبة الاستفتاءات (فارسی)، ص ۳۰۷؛ خامنه‌ای، سید علی، توضیح المسائل (محتی - امام خمینی)، ج ۲، ص ۱۰۱۳؛ ۱۰۱۴؛ ۱۳۷۶؛ لاری، سید عبدالحسین، مجموعه مقالات، ص ۲۱۳.



اهداف اقتصادی اسلامی است، بنابراین تعامل جامعه اسلامی در زمینه‌های اقتصادی با سایر جوامع باید به گونه‌ای باشد که راه سلطه سایر ملل بر جامعه اسلامی باز نشود؛ به همین دلیل مبادلات و مراودات میان مسلمین و کفار و انعقاد هرگونه قرارداد در صورتی که موجب استعلا و حاکمیت کفار گشته و باعث افزایش و گسترش نفوذ غیرمسلمان و بیگانگان در جامعه اسلامی شود به نحوی که آنان بتوانند در امور مسلمین دخالت نمایند و بر اقتصاد جامعه اسلامی مسلط شوند ممنوع است.

قراردادها باید به گونه‌ای منعقد شود که عزت جامعه اسلامی و استقلال آن حفظ شود؛ چرا که در جامعه اسلامی، متولیان امور اقتصادی، دولتی یا غیر دولتی، در برنامه ریزی‌ها، تعامل با سایر ملل و در امور تولیدی و تجاری باید همواره توجه داشته باشند که عزت و استقلال جامعه اسلامی خدشه دار و راه نفوذ اجانب به جامعه اسلامی باز نشود.^۱

گفتار سوم: قاعده نفی سبیل و نفی سلطه سیاسی

حکومت اسلامی بر مبنای آموزه‌های شریعت اسلام، نیازها و ضرورت‌های جامعه کنونی باید در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با سایر ملت‌ها و دولت‌ها ارتباط داشته باشد. یکی از جنبه‌های بارز تحوّل کشور ایران پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، اهمیت یافتن سیاست خارجی و روابط بین الملل می‌باشد، که به خاطر اسلامی شدن سیاست خارجی، تحولات زیادی نسبت به قبل از انقلاب در آن ایجاد شد. و از قواعد فقه سیاسی اسلام متأثر گشت.

ردو گفتار پیشین تطبیق قاعده بر نفی سلطه فرهنگی و اقتصادی، مورد بررسی قرار گرفت. در این گفتار به بررسی نقش قاعده در سیاست خارجی

۱. حقیقی، محمدامین، بررسی اصل نفی سلطه بیگانگان در اسلام و قرآن، روزنامه رسالت، تاریخ ۱۲: ۹۰، ص ۱۷.

ایران پرداخته می‌شود.

«سیاست خارجی مجموعه‌ای از مسائل سیاسی مرتبط به حوزه خارجی است و از دو بخش نسبتاً ثابت و متغیر برخوردار می‌باشد. قسمت ثابت آن، بیانگر چارچوب کلی سیاستگذاری خارجی است که خط مشی‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی در درون آن تنظیم می‌گردد؛ این بخش عمدتاً مبتنی بر آموزه‌های نظری و نظام ارزشی وایدئولوژی حاکم است. عناصر متغیر سیاست خارجی ناظر به خط مشی‌هایی است که متناسب با اوضاع و شرایط تنظیم و تدوین می‌گردند.

اسلام نیز دو بخش ثابت و متغیر دارد: ثابتات آن ناظر به اصول و مبانی کلی رفتار دینداران است و در طول زمان بقا و ماندگاری دارد، اما جنبه متغیر آن از عرف و ضرورت‌های زمانه تاثیر می‌گیرد.»^۱

قرآن کریم مشتمل بر مسائل اعتقادی، اجتماعی و سیاسی است و از برخی آیات آن می‌توان اصول سیاست خارجی اسلام^۲ را استخراج کرد؛ «اصول سیاست خارجی موجود، در قرآن، ناظر به چارچوب کلی و کلان رفتار خارجی دولت اسلامی است و روابط خارجی مسلمانان با جوامع را تنظیم می‌کند.»^۳

یکی از اصول مطرح در قرآن، اصل نفی سبیل و حفظ عزت مسلمین است. به طور مشخص عزت و سربلندی مسلمانان در کشور اسلامی، در حوزه‌های

۱. سجادی، سید عبدالقیوم، اصول سیاست خارجی در قرآن، فصلنامه علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۰، شماره ۱۵، ص ۱۶۹.

۲. «مقصود از اصول سیاست خارجی مجموعه‌ای از آموزه‌های دینی است که چارچوب کلان سیاست خارجی دولت اسلامی را شکل می‌دهد. این مجموعه از نوعی خصلت ثبات و ماندگاری برخوردار است و از نظر تفسیری بر دیگر مسائل سیاست خارجی حکومت دارد.»: سجادی، سید عبدالقیوم، اصول سیاست خارجی در قرآن، فصلنامه علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۰، شماره ۱۵، ص ۱۶۹.

۳. سجادی، سید عبدالقیوم، اصول سیاست خارجی در قرآن، فصلنامه علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۰، شماره ۱۵، ص ۱۶۹.



مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... متناسب با عزت تکوینی یاد شده برای اسلام و مسلمانان، یکی از مصالح یا مقاصد عام و کلی است که باید در تعیین سیاست‌های کلان نظام اسلامی در عرصه روابط میان مسلمانان و کافران مد نظر قرار گیرد.^۱ قبل از بیان تاثیر این قاعده در روابط بین الملل، بیان این نکته ضروری است که سیاست خارجی دولت اسلامی با توجه به دولت‌ها متغیر است. دولت‌ها نسبت به کشور ایران به سه دسته دولت‌های اسلامی، دولت‌های کفر و دولت‌های محارب و نامشروع تقسیم می‌شوند. ضمن توضیح نوع تعاملات ایران با هریک از کشورها، تأثیر قاعده بر روابط نیز بررسی می‌گردد:

اول) کشورهای اسلامی

دین اسلام، دین جهان شمول است. اسلام با هدف رسانیدن پیام خویش به گوش جهانیان، اصل را بر ایجاد و گسترش روابط برابر و متقابل قرار می‌دهد. بنیان اصول سیاست خارجی دولت اسلامی بر محوریت رابطه آزاد و متقابل با سایر دولت‌ها و ملت‌های جهان استوار گشته است؛ به شرطی که دولت‌ها و نهادهای طرف رابطه بر اساس اصل حسن نیت، از خصومت، نفاق و اعمال غیر مشروع بپرهیزند و مانع گسترش روابط قانونی و قراردادی نشوند.

یکی از اصول سیاست خارجی دولت اسلامی، این است که، همان‌طور که در اسلام، هیچ فردی بر دیگری تسلطی ندارد، در روابط دولت اسلامی، هیچ دولتی بر دیگری رابطه فرود و افزایی ندارد.^۲

جمهوری اسلامی ایران که نمونه‌ای از دولت اسلامی به شمار می‌رود، بر اساس

۱. رک: صرامی، سیف‌الله، جایگاه قاعده «نفی سبیل» در سیاست‌های کلان نظام اسلامی، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۰، ص ۹۷.

۲. اسماعیلی، محسن؛ غمامی، سید محمد مهدی، مطالعه فقهی حقوقی اصول سیاست خارجی دولت اسلامی، بررسی تطبیقی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه حکومت اسلامی، زمستان ۸۹، شماره چهارم، ص ۵.

احترام متقابل با تمام کشورهای جهان رابطه دارد. به همین دلیل، به دنبال سلطه یافتن بر دیگر دولت‌ها نیست و سلطه‌گری و زورگویی را از هیچ قدرتی نمی‌پذیرد.^۱

امام خمینی رحمه الله علیه این اصل را در روابط خارجی دولت اسلامی چنین تبیین فرموده است: «تمام کشورها اگر احترام ما را حفظ کنند، ما هم احترام متقابل را حفظ خواهیم کرد و اگر دولت‌ها و کشورها بخواهند به ما تحمیلی بکنند، از آن‌ها قبول نخواهیم کرد. نه ظلم به دیگران می‌کنیم و نه زیر بار ظلم دیگران می‌رویم».^۲

در صورتی که کشورهای اسلامی، با محوریت کلمه توحید و مبتنی بر مبانی و آموزه‌های دینی، وحدت خویش را حفظ کنند، می‌توانند با توجه به آرمان غایی دین اسلام و با تجمیع امکانات خویش، در راستای تحقق، نفی سلطه کفار بر سرزمین‌های اسلامی، در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی سیاست‌گذاری نمایند. دیپلماسی قوی دولت اسلامی در گستره روابط خارجی و هم‌راهی دیگر دولت‌های اسلامی می‌تواند زمینه‌های بیشتری را برای اجرای این اصل در عرصه روابط بین‌الملل فراهم سازد.^۳

بدیهی است در این صورت، سلطه کشورهای مستکبر بر کشورهای اسلامی مرتفع شده و جایگاه متعالی جامعه اسلامی خودنمایی خواهد کرد. از لوازم حفظ عزت و استقلال و جلوگیری از سلطه دشمن، مجهز شدن به قدرت لازم، در برابر جهانیان و در عرصه روابط بین‌الملل است. «وَاعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا نَفَقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْفُ الْيَكْمَ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ».^۴ در

۱. ارجینی، حسین، نفی سلطه‌پذیری در سیاست خارجی دولت اسلامی، فصلنامه فقه و اصول، شماره ۳، ص ۱۴۹.

۲. خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۳۸.

۳. ارجینی، حسین، نفی سلطه‌پذیری در سیاست خارجی دولت اسلامی، مجله: فقه و اصول «زمستان ۱۳۸۶» شماره ۳، ص ۱۴۹.

۴. سوره انفال، آیه ۶۰.



صورت صیانت و حفظ قدرت در کشورهای اسلامی، دشمن به راحتی نمی‌تواند بر آنان سیطره یابد. تولید قدرت در کشورهای اسلامی، ضامن حفظ عزت و استقلال دنیای اسلام است.^۱

دوم) دولت‌های محارب و نامشروع

«دولت‌های کافر حربی به دولت‌هایی گفته می‌شود که ضمن بی حرمتی و توهین به کشورهای اسلامی و امت اسلامی و همچنین تبعیت از سیاست‌های اسلام ستیزی به بحران آفرینی در امت اسلامی اقدام می‌کنند.^۲ مهمترین مصداق این بحران زایی، برهم زدن امنیت و اختلال در نظم عمومی کشورهای مزبور و بین‌الدولی این کشورها است و نهایت درجه بحران زایی مذکور، حمله و محاربه نظامی با کشور اسلامی و اشغال آن‌ها تحت هر عنوان می‌باشد. اصل اساسی در ارتباط با تمامی کشورهای کافر، اعم از دارالحرب و دارالکفر، رعایت قاعده نفی سبیل است؛ براین اساس، دولت‌های کافر در هیچ زمینه‌ای حق تسلط بر دولت اسلامی را ندارند و هر نوع رابطه‌ای که به سلطه کافران بر مسلمانان بینجامد باطل است. این قاعده بر عزت و استقلال تام دولت اسلامی تأکید دارد».^۳

در نگاه اسلام روابط دوستانه و مسالمت جویانه با دولت‌های محارب ممنوع است. و اصل اولی در رابطه اقتصادی با آنان ممنوعیت رابطه است.^۴

«قرآن کریم در آیاتی، اصل رابطه ولایی مؤمنان با مشرکان،^۵ کافران،^۶ اهل

۱. ارجینی، حسین، نفی سلطه‌پذیری در سیاست خارجی دولت اسلامی، فصلنامه فقه و اصول، شماره ۳، ص ۱۴۹.

۲. دارالکفر با دارالحرب تفاوت دارد؛ چون امروزه بسیاری از کشورهای دارالکفر با امضای پیمان نامه‌های مودت یا حتی با به رسمیت شناختن کشورهای مسلمان، دارالحرب محسوب نمی‌شوند، ولی سازمان‌ها و یا کشورهایی همانند ناتو، ایالات متحده آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی، چون به کشورهای اسلامی حمله می‌کنند یا اقدام به اشغال آنها کرده‌اند، دارالحرب هستند.

۳. قاسمی، فرج الله، نگاهی به راهبردهای اصولی سیاسی برای حکومت زمینه ساز ظهور، با بهره‌گیری از قرآن کریم، فصلنامه علمی پژوهشی مشرق موعود، پاییز ۱۳۸۹، شماره ۱۵، ص ۳۵.

۴. مهریزی، مهدی، فقه پژوهی، ص ۲۳۶.

۵. سوره توبه، آیه ۲۸.

۶. سوره نساء، آیه ۱۴۴.

کتاب^۱ و منافقان^۲ را نفی می‌کند. خداوند ارتباط ولایی با کافران را مطلقاً ممنوع کرده است.^۳ مؤمنان نه تنها ولایت کافران را نمی‌پذیرند، به آنان مودت نیز ندارند. یعنی هیچ یک از مراحل سه گانه مودّت، تولّی و اتخاذ ولی را ندارند حتی اصل مودت را ندارند که پایین‌ترین مرحله است چه رسد به تولی یا اتخاذ ولی که مستحکم‌ترین رابطه است»^۴

در اصل ۱۴ قانون اساسی آمده است: «به حکم آیه شریفه: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ أَنْ اللَّهُ يُحِبَّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۵ دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.»

بنا بر این اصل، سیاست خارجی دولت‌های اسلامی در مقابل این دسته باید به شدت خصمانه اتخاذ شود.^۶ اصول سیاست خارجی دولت اسلامی در قبال این کشورها باید قطع هرگونه رابطه سیاسی اقتصادی با دولت محارب، بهره‌گیری مستقیم از هرازبار مشروعی برای مقابله با کشور محارب، به منظور جلوگیری از سیطره و سلطه آبی - خاکی بر کشور اسلامی باشد.

«علاوه بر این، به موجب قاعده نفی سیل مشاوره و استشاره با این دول نیز ممنوع می‌باشد. مسلمانان نباید نسبت به سرنوشت مربوط به امور مسلمین از کفار طلب مشورت نمایند. براساس این اصل استخدام مستشاران نظامی و امنیتی خارجی غیرمسلمان و گماشتن آن‌ها در مقامات و پست‌های

۱. سوره مائده، آیه ۵۱.

۲. سوره نساء، آیه ۸۸ - ۸۹.

۳. سوره ممتحنه، آیه ۱۳.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۶۳.

۵. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۶. مصداق آیه ۲۹ سوره فتح.



کلان نظامی برخلاف سیاست خارجی اسلامی است. همچنین حضور مسلمانان در مجامع بین‌المللی مانند ملل متحد و مانند آن باید به منظور پیاده کردن اصل اولیه از اصول سیاست خارجی اسلامی یعنی اصل دعوت باشد نه به رسمیت شناختن چنین مجامعی که خود ملعبه و آلت دست کفر جهانی می‌باشند».^۱

سوم) ارتباط با دولت‌های کفر^۲

از نگاه فقهی معنای کافر عام می‌باشد و به طور خلاصه شامل تمام غیر مسلمانان می‌شود؛ اعم از این که از پیروان سائرادیان باشند یا فاقد دین بوده و کافریه معنای اخص باشند. بنابراین مراد از دولت‌های کفر، تمام کشورهای غیراسلامی است. در ارتباط دولت اسلامی با دولت کفر، چند اصل اساسی وجود دارد:

اصل اول: اصل اولیه بر حرام بودن دوستی با کفار (تبری) است.^۳ اما با توجه به ضرورت ارتباط میان کشورها در عصر حاضر، در صورت اطمینان و اعتماد بر عدم خیانت می‌توان از اصول بعدی تبعیت نمود.

اصل دوم: روابط حسنه و صلح آمیز متقابل با دُول غیر محارب «صلح در روابط بین‌الملل به معنای وجود حالت آرامش در روابط عادی میان کشورها و فقدان جنگ و تهدید و ناامنی است. روابط صلح آمیز در صورتی است که حق حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال و آزادی و برابری حقوقی یک کشور از جانب کشورهای دیگر مورد تهدید قرار نگیرد».^۴

۱. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲. دارالکفر کشورهایی هستند که در عین غیراسلامی بودن با امت اسلامی دشمنی ندارند.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ...»: سوره مائده، آیه ۵۱.

۴. نیکزاد، عباس، اصول سیاست خارجی در قانون اساسی، سایت تبیان: www.texyan.

«اسلام، فکرهمزیستی مسالمت آمیز میان پیروان ادیان الهی را به صورت اعلامیه جهانی مطرح می‌سازد و با وجه مشترک قرار دادن (کلمه حق و اعتقاد به خدای یکتا و نفی شرک) همگان را به یک ائتلاف و اتحاد جهانی دعوت می‌نماید.»^۱ و نسبت به مشرکان سفارش می‌کند تا موقعی که مشرکان به پیمان ترک مخاصمه و عدم تعرض پای بندی نشان می‌دهند، پیمان آن‌ها محترم است.

اصل سوم: احترام به قراردادهای و معاهدات

از آن جا که انسان، موجودی اجتماعی است و نمی‌تواند بدون ارتباط با دنیای خارج، نیازهای افراد جامعه خود را تأمین کند، به همکاری و روابط اجتماعی در عرصه داخلی و خارجی نیاز دارد.

یکی از ثمرات صلح میان کشورها برقراری ارتباط در زمینه‌های مختلف و در نتیجه ایجاد معاهدات و قراردادهای می‌باشد. «علامه طباطبایی، مراد از رابطو در آیه ۲۰۰ ال عمران^۲ را به همین معنا گرفته‌اند»^۳.

بی‌شک اصل احترام به قراردادهای و پای بندی به تعهدات، اساس هر نوع رابطه‌ای است و بدون آن روابط، استوار نمی‌گردد. در قرآن کریم مکرراً لزوم پای بندی به عقدها و عهدها سخن به میان آمده است.^۴

در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمونه‌های زیادی از معاهدات با قبایل و دولت‌ها دیده می‌شود که نشان دهنده مشروعیت قراردادهای بین‌المللی در اسلام است. پیامبر پس از امضای قرارداد با مشرکین در حدیبیه، کاملاً به شروط آن وفادار ماند.^۵

۱. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...»: سوره ال عمران، آیه ۶۴.

۲. اسماعیلی، محسن و غمامی، سید محمد مهدی، مطالعه فقهی حقوقی اصول سیاست خارجی دولت اسلامی، بررسی تطبیقی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه حکومت اسلامی، زمستان ۸۹، شماره ۵۸، ص ۵.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

۴. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۹۲.

۵. «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»: سوره اسراء، آیه ۳۴؛ سوره اسراء، آیه ۳۴؛ سوره بقره، آیه ۱۷۷؛ سوره مؤمنون، آیه ۸ و...

۶. خامنه‌ای، سید علی، قرارداد ترک مخاصمه و آتش‌بس، ص ۱۰۴.



اصل چهارم: حفظ استقلال و عزت اسلام در ارتباطات

چنان‌چه بیان شد برقراری ارتباط با کشورها امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. آن‌چه در این میان مهم است نحوه تعاملات می‌باشد. از جمله اصولی که توجه به آن در روابط خارجی دولت اسلامی ضرورت دارد، حفظ استقلال و عزت مسلمانان در این روابط است. هرگونه رابطه و عملی که منجر به برتری کافر بر مسلمانان و سیطره آنان بر جوامع اسلامی باشد انجام آن بر مسلمانان ممنوع است. از این رو، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه حفظ عزت و سیادت مسلمانان و نفی سلطه بیگانگان استوار است. است.

اگر عزت و استقلال به گونه‌ای تهدید شود که اصل حیات نظام اسلامی به خطر افتد، در این صورت، پای بندی به تعهدات بین‌المللی ضرورتی ندارد. در عرف بین‌الملل نیز پذیرفته شده است که اگر قراردادی استقلال و حاکمیت کشوری را تهدید کند، آن کشوری تواند از آن پیمان خارج شود. بنابراین، دولت اسلامی در روابط خارجی خویش باید چنان رفتار کند که با پیش‌گیری از سلطه بیگانگان بر کیان اسلامی عزت و استقلال مسلمانان حفظ شود.^۱

استقلال مسلمانان در رأس همه‌ای روابط قرار دارد و اصل نفی سبیل در رأس همه‌ی اصول می‌باشد.

چنان‌چه در فصل‌های پیشین بیان شد آیه نفی سبیل بر سایر آیات حاکم است؛ بنابراین اگر دولت اسلامی با دُول غیرمسلمانان عهد و پیمانی را منعقد کند به حکم صریح قرآن مبنی بر وجوب وفای به عهد «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» لازم است به قراردادهای منعقد شده پای بند باشد، اما اگر این پیمان موجب استیلای سیاسی و نظامی و فرهنگی کفار بر مؤمنان گردد، فاقد اعتبار است و از ذیل وجوب وفای به عهد خارج خواهد شد؛ بنابراین روابط خارجی اسلام با غیرمسلمانان به گونه‌ای باید تنظیم گردد که زمینه‌های سلطه و

۱. ارجینی، حسین، نفی سلطه‌پذیری در سیاست خارجی دولت اسلامی، فصلنامه فقه و اصول، شماره ۳، ص ۱۴۹.

برتری کفار بر مسلمانان را فراهم نیاورد، در غیر این حالت چنین روابطی غیر شرعی خواهد بود؛ برای تحقق این هدف سه قاعده باید رعایت شود:^۱

(الف) از دیدگاه اسلام، مسلمانان در روابط خود با کفار و بیگانگان، حق ندارند چنان با آنها رابطه دوستی برقرار کنند که عزت اسلامی در معرض مخاطره قرار گیرد.^۲ برخی آیات قرآن اتکای مسلمانان به کافران و دولت‌های غیر اسلامی را برای دست‌یابی به عزت و شوکت دنیوی زشت شمرده است.^۳ بنابراین اگر رفتار سیاست خارجی دولت اسلامی موجب عزت کفار و ذلت جامعه اسلامی شود غیر مجاز و ممنوع است.

(ب) مسلمانان حق ندارند ولایت غیر مسلمانان را پذیرفته، آن‌ها را دوست^۴ و محرم اسرار خود قرار دهند؛^۵ زیرا ممکن است با آگاهی از رازها و اطلاع از امور سری مسلمانان، راه تسلط و استعمار را بر جامعه اسلامی باز کنند.

(ج) در معاهدات خود راه نفوذ و سیطره‌ای برای آنان ایجاد نکنند. دولت‌های اسلامی باید با آگاهی و علم، اتحاد و اخوت اسلامی، زمینه هرگونه تسلط غیر مسلمانان را در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ببندند.

علامه طباطبایی در توضیح رابطه ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران می‌فرماید:

«در این رابطه باید مراقب بود که مسلمانان با حفظ شرط ایمان تحت سلطه کفار در نیایند».^۶

به هر حال بر اساس اصل نفی سبیل، راه هر نوع نفوذ و سلطه کفار بر جوامع

۱. مجموعه این قواعد در آیات ۵۱ تا ۵۴ سورة مائده بیان شده است.

۲. مهریزی، مهدی، فقه پژوهی، ص ۲۴۴.

۳. «يَتَّبِعِ الْمُتَافِقِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُوا عَنْهُمْ الْعِرَّةَ فَإِنَّ الْعِرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ سورة نساء، آیه ۱۳۸ و ۱۳۹

۴. سورة نساء، آیه ۱۳۸. ۱۳۹؛ سورة انفال، آیه ۷۳؛ سورة مائده، آیه ۵۵، ۶۵.

۵. سورة آل عمران، آیه ۱۱۸؛ «فالمقصود بالبطانة اذن المقربون لدى الشخص فالمسلمون لا يجوز لهم اتخاذ الكافر سواء كان فردا ام جماعة ام دولة، بمنزلة صاحب السر، بحيث يقرب ويعظم ويرجع اليه في عظام الامور ومهامها ويفضى اليه باسرار المسلمين»؛ رک: ابن عربی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۸۳.

۶. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۴۱.



اسلامی در حوزه‌های مختلف سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی باید مسدود گردد.

از نظر سیاسی نپذیرفتن تحت‌الحمایگی، نفی ظلم و استبداد و استعمار، جایز نبودن مداخله بیگانگان در امور داخلی کشور اسلامی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی مورد تأکید است و از نظر نظامی نیز تسلط بر مقدرات و تدابیر نظامی مدنظر می‌باشد، در ضمن عدم وابستگی اقتصادی و جلوگیری از نفوذ فرهنگی و منع استشاره و مشورت در حوزه‌های فرهنگی و نظامی در روابط خارجی مورد توجه است.

چنانچه گذشت، در فصل سیاست خارجی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، نفی هرگونه سلطه جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال که پی‌آمد نفی سلطه‌پذیری است، از اصول سیاست خارجی شمرده شده است.^۱ بر همین اساس، هرگونه قراردادی را که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور شود، ممنوع اعلام می‌کند.^۲

«بنابراین قاعده نفی سبیل بیانگر دوجنبه ایجابی و سلبی است که جنبه سلبی آن ناظر بر نفی سلطه بیگانگان بر مقدرات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان است و جنبه ایجابی آن بیانگر وظیفه دینی امت اسلامی در حفظ استقلال سیاسی و از میان برداشتن زمینه‌های وابستگی است».^۳

سیره سیاسی فقها نیز بر نفی سلطه سیاسی بیگانگان بوده است. به عنوان نمونه، به موارد زیر اشاره می‌شود.

۱- فتوا در جهاد با استعمار غربی

آیت الله سید محمد کاظم یزدی در دفاع از حدود و مرزهای ممالک اسلامی و

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۵۲.

۲. همان، اصل ۱۵۳.

۳. رک: سجادی، سید عبدالقیوم، اصول سیاست خارجی در قرآن، مجله علوم سیاسی، پائیز ۸۰، ش ۱۵، ص ۱۶۹.

برای مقابله با حمله و اشغال قوای استعمارگران^۱ فتوایی صادر نمود که نشانگر بیداری و استعمارستیزی ایشان است.^۲

سید همچنین فتوایی در وجوب جهاد با کفار انگلیس، در آن زمان برای نماینده خود (سید علی قزوینی) در کوفه صادر نمود، که در آن، حکم، بر وجوب حفظ اسلام بر هر فردی، به هر صورت که امکان دارد، نمودند.^۳

۲- تحریم انتخاب فیصل در عراق

عزت و استقلال مسلمانان در سایه نابودی استبداد و تشکیل حکومت مشروطه است. آیت الله نائینی، انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان و پیشرفت و برتری مسیحیان، همچنین تهاجم گسترده غرب را از پیامدهای حکومت استبدادی می داند و بر این باور است که اگر مسلمانان، سستی و غفلت را کنار نگذارند، مانند بیش تر مسلمانان آفریقایی و آسیایی، محکوم دولت های نصرانی خواهند شد. بنابراین، عزت و استقلال مسلمانان حکم می کند که حکومت استبدادی را به حکومت مشروطه دگرگون کنند.

نائینی، به گونه ژرف باور دارد که اگر عالمان دینی برای دفع تهاجم گسترده غرب چاره ای نیاندیشند، اساس اسلام و مسلمانی از بین خواهد رفت؛ از این روی، باید به قدر امکان، در راه برپایی تمدن اسلام تلاش ورزند. یکی از کارهایی که ایشان در این زمینه انجام دادند، فتوا به تحریم انتخابات در عراق بود.^۴

حاکم عراق - ملک فیصل - که به اشاره انگلیس سرکار آمده بود، به منظور قانونی

۱. در زمان مرجعیت فراگیر مرحوم آیه الله یزدی دولت آیت الیاقوای خود را برای اشغال کشوری در شمال آفریقا به حرکت درآورد. در آن ایام، قسمت شمال ایران در اشغال قوای روس و جنوب آن مورد هجوم انگلیس واقع شده بود.

۲. «در این ایام که دول اروپایی مانند آیت الیا به طرابلس ... حمله نموده و از طرف روس ها شمال ایران را با قوای خود اشغال کرده اند و انگلیس ها نیز نیروهای خود را در جنوب ایران پیاده کرده اند و اسلام را در معرض خطر نابودی قرار داده اند، بر عموم مسلمین، از عرب و ایرانی، واجب است که خود را برای عقب راندن کفار از ممالک اسلامی مهیا سازند... زیرا این عمل از مهم ترین فرائض اسلامی است.» رمضان نرگسی، رضا، اندیشه و منش سیاسی. اجتماعی آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۹، ص ۱۲۴.

۳. ذبیح زاده، علی نقی، نقش آیه الله سید محمد کاظم یزدی در نهضت مشروطه، مجله معرفت، شماره ۵۰، ص ۱۱۱.

۴. محمد صادق مزینانی، مبانی فکری سیاسی نائینی، حوزه، مهر و آبان. آذر و دی ۱۳۷۵، شماره ۷۶ و ۷۷، ص ۱۵۴، www.hawzah.net.





جلوه دادن حاکمیت خویش، انتخابات اعلان کرد. علما، چون می دانستند وی دست نشانده انگلیس است و به منظور تحکیم حکومت خود می خواهد انتخابات به راه بیندازد، با انتخابات فرمایشی به مخالفت برخاستند.^۱ محقق نایینی در این باره می نویسد: «ما انتخابات و شرکت مردم عراق در آن را تحریم کرده ایم و کسی که در انتخابات شرکت جوید و یا کمترین کمکی بدان کند، دستور خدا و پیامبر و اولیا را زیر پا گذاشته است».^۲

۳- شیخ فضل الله نوری و نرفتن زیر بیرق بیگانه

در جریان مشروطه عده ای برای حفظ جان خود به سفارت خانه های کشورهای بیگانه پناه بردند. به شیخ فضل الله نوری پیش نهاد شد که همین کار را انجام دهد، ولی او نپذیرفت. حتی سعدالدوله به شیخ پیش نهاد کرد که لازم نیست به سفارت خانه هلند برود، بلکه زدن بیرق هلند بر بالای بام خانه کافی است. شیخ با این حال، در پاسخ فرمود: «آقای سعدالدوله باید بیرق ما را بر روی سفارت اجنبی بزنند. چه طور ممکن است که صاحب شریعت که من یکی از مبلغین احکام آن هستم، اجازه فرماید به خارج از شریعت آن پناهنده شوم؟»^۳ آن گاه آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۴ را تلاوت کرد.

۴- امام خمینی و مبارزه باسلطه

سلطه بیگانگان بر سیاست ایران در زمان پهلوی، از سلطنت و نخست وزیری تا سیاست های داخلی و خارجی، قابل مشاهده است. سلطنت

۱. میری، سید عباس، سیری در زندگانی علمی و سیاسی و اخلاقی نائینی، مهر و آبان. آذر و دی ۱۳۷۵، شماره ۷۶ و ۷۷، ص ۴۰۷. www.hawzah.net

۲. ذبیح زاده، علی نقی، مواضع آیه الله نائینی در جریان مشروطیت و حوادث پس از آن، فصلنامه معرفت، فروردین ۱۳۸۱، شماره ۵۲، ص ۱۰۷.

۳. شهادت شیخ فضل الله نوری رهبر نهضت مشروطه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی: www.irdc.ir.

۴. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

پهلوی از اساس با کمک بیگانگان تأسیس شد. با برکناری رضاخان و جانشینی محمدرضا، به این وابستگی افزوده شد؛ به گونه ای که در سال های بعد تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، این وابستگی تشدید گردید.

از میان فقهای شیعی امام خمینی رحمه الله علیه، فرصت تشکیل حکومت اسلامی را در کشور، پیدا نمودند. به همین دلیل نگاه ایشان به این قاعده با دیگر فقها از دو جهت متفاوت شده است:

۱- برجسته نمودن ابعاد سیاسی قاعده مذکور: قبل از امام خمینی رحمه الله علیه، عمدتاً در روابط فردی مسلمین با کفار به قاعده نفی سبیل و ادله آن استناد می شد و یا حداکثر در روابط اجتماعی، اشاراتی وجود داشته است، ولی امام خمینی گستره قاعده نفی سبیل و ادله آن را علاوه بر روابط فردی مسلمین با کفار، شامل روابط اجتماعی و سیاسی نیز دانست: «ممکن است بگویم قاعده نفی سبیل وجه سیاسی دارد و در مقام توجه دادن مسلمانان به این امر مهم که لازم است از سلطه کافران به هروسیله ممکن خارج شوند؛ زیرا تسلط آنان امر محتوم و تقدیر الهی نیست تا تسلیم به آن لازم باشد، بلکه رضایت دادن به این سلطه ذلت و ظلم است و خداوند از این بری است: «فان العزة لله وللرسوله»^۱.»

۲- وجوب رفع سلطه اجانب: قبل از امام خمینی عمدتاً از مفاد قاعده، عدم مشروعیت و بطلان روابط سلطه آمیز مسلمین با کفار فهمیده می شد، نه وجوب رفع آن روابط، فقط در برخی از ابواب فقه، وجوب رفع سلطه غیر مسلمانان وجود داشت^۲، اما امام خروج از سلطه کفار را نیز واجب دانست.

ایشان در برخی موارد ضمن تأکید بر استقلال همه جانبه امت اسلامی، برای نفی سلطه بیگانگان به این قاعده استدلال کرده اند: «قرآن می گوید هرگز

۱. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۲۵.

۲. مانند لزوم آزادی زوجة مسلمان از قید نکاح زوج کافر و لزوم منع کفار از مرتفع ساختن دیوار خانه هاشان، نسبت به دیوار خانه مسلمانان و نمونه های دیگر که در قسمت فقهی گذشت.





خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیرمسلم بر مسلم قرار نداده است، هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود، یک تسلطی، یک راهی، اصلاً یک راه نباید پیدا کند: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» اصلاً راه نباید داشته باشند مشرکین و این قدرت‌های فاسد... بر مسلمین است.^۱

فتوای ایشان در مورد قرار داد کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی اتباع آمریکایی)، از نمونه‌های نفی سبیل عملی در تاریخ معاصر است؛ امام ضمن یک سخنرانی مهم، سکوت در برابر این لایحه را گناه کبیره خواند و همزمان پیامی صادر کرد. در آن پیام که با آیه معروف ۱۴۱ سوره نساء، آغاز شد لایحه کاپیتولاسیون را اقدامی ننگین و سندنستعمار نامید.^۲

وی در جای دیگر و در مقام بیان نفی سلطه مشرکین و قدرت‌های فاسد می‌فرماید:

«قرآن می‌گوید هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیرمسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود یک تسلطی یک راهی اصلاً یک راه نباید پیدا بکند» «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» اصلاً راه نباید داشته باشند مشرکین و این قدرتهای فاسد... بر مسلمین.^۳

بنابراین ایشان فراتر از یک نظریه سیاسی، اصل نفی سبیل را امری لازم الاجرا در روابط خارجی فرض می‌کند و به آن فتوا می‌دهد.^۴ «بر همین مبنا، معتقدند «اگر روابط سیاسی با دیگر دولت‌ها سبب سلطه آن‌ها یا وابستگی سیاسی دولت اسلامی شود، برقراری چنین روابطی حرام است و حتی اگر

۱. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. خمینی، روح الله، ۱۳۴۳: ۸: ۴.

۳. خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۰۹.

۴. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۵، مسائل ۴، ۵ و ۶.

۵. رک: شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی، ج ۲، ص ۴۰۱، ۴۰۷؛ اشراقی، حمید رضا، حقوق اسلامی در سیاست خارجی ایران: www.hamidrezaeshraghi.com.

معاهده‌ای منعقد شده باشد، باطل است»^۱

«حضرت امام، فقیه فرزانه‌ای بود که با سعه دید و عمق بینش، توانست بسیاری از قواعد و ادله فقهی را از زوایای فراموش شده به زندگی اجتماعی ملت‌ها بکشاند و احکام فقهی حیات بخش را استنباط و شالوده حکمت اسلامی را پایه ریزی کند».^۲

تمسک امام خمینی رحمه الله علیه به قاعده نفی سبیل و کلام ایشان پیرامون عدم سلطه کفار و قطع دست اجانب، بسیار است^۳ که در این مختصر نمی‌گنجد. با توجه به این بینش امام به قاعده از یک سو و اسلامی بودن انقلاب از سوی دیگر، یکی از اصول بسیار مهم سیاست کشور ایران، بعد از پیروزی انقلاب، حفظ استقلال و نفی سلطه‌پذیری و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه است. و بر اساس آن سیاست خارجی نه شرقی نه غربی در پیش گرفته می‌شود. بر این اصل در قانون اساسی با تعبیرات مختلف تأکید شده است.^۴

۵. نفی تسلط کفار از دیدگاه حضرت آیت الله خامنه‌ای

مبنای آیت الله خامنه‌ای، قبل از رسیدن به مقام رهبری و حتی قبل از پیروزی انقلاب، بر نفی سلطه و رسیدن به استقلال بوده است؛ در سال ۱۳۴۵ در سن بیست و هفت سالگی ترجمه‌ی کتاب «المستقبل لهذا الدین» از سید قطب با عنوان «آینده در قلمرو اسلام» از ایشان منتشر می‌شود. ایشان در قسمت «سخن مترجم»... یکی از دلایل عقب ماندگی و انحطاط مسلمانان را نقش‌های استعمار برای غارت منابع جهان اسلام بر می‌شمرند و بیان می‌کنند که:

«نیروی (اسلام) در کشورهای اسلامی مانع حرکت استعمار بود. برای

۱. خمینی، روح الله،، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۶.

۲. رحمانی، محمد، قاعده نفی سبیل از منظر فریقین، فصلنامه طلوع، تابستان ۱۳۸۲، ش ۶، ص ۲۷.

۳. برای اطلاع رک: دهشیری، محمد رضا، اصول و مبانی دیپلماسی اسلام، مجموعه آثار ۶: اصول و مبانی دیپلماسی اسلامی از دیدگاه امام خمینی، صص ۶۳-۷۲.

۴. در گفتار پیشین به این اصول پرداخته شد.



برداشتن این مانع دو اقدام را در دستور کار داشتند: «مبارزه با مصلحان و علما» و «تغییر دادن این اسلام به یک اسلام بی خاصیت... این تدبیر ماهرانه به مرحله‌ی عمل درآمد. روز به روز بر جلوه‌ی تشریفات دینی افزوده شد... مردم به اقامه‌ی شعائر و ظواهر دلبسته‌تر شدند، ولی به موازات این اقبال عمومی، روح و حقیقت احکام دینی از میان آنان رخت بریست،... و آشفشان دین که انفجارش جهانی را تکان می‌داد، به سردی و خاموشی گرایید.» و «پیروان همان دینی که قرآنش فریاد می‌زند ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء، ۱۴۱)، دروازه‌های فکر را به روی مهاجمین غربی و دیدگان را به سوی دروازه‌های غرب گشودند و آنان را الهام بخش فکر و عمل قرار دادند.»^۱

این مطالب که آیت‌الله خامنه‌ای در مقدمه‌ی کتاب (آینده در قلمرو اسلام) در سال ۴۵ نوشته‌اند، مطالبی است که بعدها خط آن را در کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» پیگیری نموده و ادامه داده‌اند. این تحلیل ایشان از وضعیت امت اسلامی و استعمار در سخنان و آثار تمامی سال‌ها حتی تا امروز به چشم می‌خورد.

به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره می‌شود:

مقام معظم رهبری، در درس خارج فقه خود در مبحث پذیرش هدنه همراه با شرط می‌فرماید:

«... امام مسلمانان هنگامی به پذیرش هدنه تن می‌دهد که ضرورتی ایشان را بدان ناگزیر سازد... اگر فرض کنیم پیمان صلح و آتش بس در خود شرطی داشته باشد که هر لحظه بنیادش را متزلزل کند... دیگر پذیرش آن... چه مصلحتی خواهد داشت؟ آیا اشتراط چنین شرطی خود به خود مغایر وجود

۱. مختارپور قهرودی. علیرضا، نگاهی به شش کتاب آیت‌الله خامنه‌ای پیش از سال ۵۷، پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۱؛ ۲:۲۳، با تلخیص: www.farsi.khamenei.ir

مصلحت در هندنه - که شرط صحت آن است به شمار نمی‌رود؟... این یک نکته، دیگر آن که تعیین چنین شرطی مسلمانان را در حالت انفعال و خطرپذیری و چشم به راه خطر داشتن قرار می‌دهد و به کافران ابتکار عمل و چیرگی می‌بخشد. لذا بعید نیست که بتوان برای حکم به عدم جواز چنین شرطی به امثال این آیه تمسک کرد: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ سَبِيلًا»^۱

آیت الله خامنه‌ای در زمینه نفی سلطه بر سه محور تأکید دارند، ۱- نفی سلطه، ۲- کسب استقلال در تمام زمینه‌ها ۳- بازگشت مسلمانان به عزت خود؛ بیانات ذیل شاهد این مدعا است:

«... اصول سیاست خارجی را که بر پایه‌ی عزت و حکمت و مصلحت استوار است، ... عزت و حکمت و مصلحت یک مثلث الزامی برای چارچوب ارتباطات بین‌المللی ماست عزت، «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»، «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»... ما برای خودمان عزت را بر اساس اعتقاد و ایمان توحیدی که خاصیت و شاخصه‌ی تفکر اسلامی است و دل بستن به خدا و محبت به بندگان و خلائق الهی و لزوم خدمت به آنها قایلیم»^۲

«بدبختی جوامع اسلامی، به خاطر دوری از قرآن و حقایق و معارف آن است. ... می‌بینید که آیه‌ی «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» یعنی خداوند مؤمنین را زیر دست و زبون کفار قرار نداده است، در کشورهای عربی و به وسیله‌ی مردم عرب زبان در دنیا خوانده می‌شود، اما به آن عمل نمی‌گردد. در آیات قرآن، توجه و تنبه و تدبیر نیست؛ لذا کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند»^۳

۱. خامنه‌ای، سید علی، خارج فقه (کتاب الجهاد)، ۱۵: ۱۳۸۸؛ همو، المهادنة، ص ۳۶.

www.farsi.khamenei.ir

۲. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰: ۱۸۰، ۴۱۳۷۰، www.leader.ir.

۳. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۰: ۱۳۶۹، www.leader.ir.



و شاید این کلام مقام معظم رهبری، کوتاه‌ترین و در عین حال پر محتواترین پیام برای کشورهای به پاخاسته باشد که:

«ما در طول مبارزات خود همواره خطوط اصلی حرکت خود را از قرآن دریافت کرده و آن را همچون شعارهای همیشگی انقلاب خود مطرح ساخته‌ایم. ما همیشه شعار «وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» را بر سر دست گرفته و باور داشته‌ایم که اگر سران جوامع مسلمان به درستی به آن توجه می‌کردند، هرگز مجالی برای سلطه‌گری شیطان‌های مجسم جهانی بر کشورهای مسلمان نشین باقی نمی‌ماند.»^۱

حاصل آن چه در این گفتار آمد را می‌توان چنین بیان کرد: سیاست خارجی دولت اسلامی در عرصه بین‌المللی با کشورهای اسلامی باید برادرانه و دارای روابط کامل و همه‌جانبه باشد (مقدمه و اصل یازدهم قانون اساسی) ولی در مقابل، این روابط با کشورهای دارالکفر، به سطح روابط متقابل و عادلانه تقلیل می‌یابد (ذیل اصل صد و پنجاه و دوم) این روابط، نسبت به کشورهای دارالحرب، بسیار خصمانه (مطابق اصل صد و پنجاه و یکم و صد و پنجاه و دوم) خواهد بود.

در واقع باید تصریح شود که قاعده نفی سبیل به همراه قواعد مهم دیگری از سیاست خارجی اسلام همچون اصل دعوت، اصل حفظ دارالاسلام، اصل ولایت، توحید و... ارکان نظری و تئوریک سیاست خارجی کشور را تشکیل می‌دهند و در جهت گیری و تصمیم‌گیری مسئولین باید مد نظر قرار گیرند و مبنای تمام پیمان‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی باشند که بین نظام اسلامی و سایر ملل منعقد می‌شود.^۲ این اصل بر تمام روابط خارجی و بین‌المللی اسلام اعم از نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حاکمیت دارد و کلیه روابط برون مرزی باید بر مبنای آن پی‌ریزی شود.

۱. خامنه‌ای، سید علی، پیام به مناسبت افتتاح اولین دوره مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن کریم، ۱۳۶۹: ۸: ۴، www.leader.ir.

۲. حقیقی، محمدامین بررسی اصل نفی سلطه بیگانگان در اسلام و قرآن، روزنامه رسالت، تاریخ ۱۳۹۰: ۳: ۱۲، ص ۱۷.

بنابراین از جهت سلطه نظامی و سیاسی پیام قاعده آن است که تولید قدرت در کشورهای اسلامی، ضامن حفظ عزت و استقلال دنیای اسلام خواهد بود. بنابراین، دولت اسلامی در روابط خارجی خویش باید چنان رفتار کند که با پیش‌گیری از سلطه بیگانگان بر کیان اسلامی عزت و استقلال مسلمانان حفظ شود.

استعمار کشورهای اسلامی را با سلطه نظامی و سیاسی نشانه رفته است، پیشنهاد الحاق کشور شیعی بحرین به عربستان، تجهیز مخالفان کشور سوریه و... نمونه ای از هزاران مورد سیطره است. کشور ایران نیز با سلطه اقتصادی و فرهنگی مورد هجوم قرار گرفته است، از تسخیر بازارهای داخلی با اجناس خارجی گرفته تا ممنوعیت استفاده از انرژی هسته‌ای، از تحریم‌های اقتصادی گرفته تا تهدیدهای نظامی، همه این موارد تلاش‌هایی است که استکبار برای دست یازیدن به استقلال ما انجام می‌دهد.

چه زیبا فرمودند آیت‌الله خامنه‌ای که: «... دلیل دوم ما که امروز کاربرامان مهم است کارآفرینی مهم است این است که... دشمنی وجود دارد در دنیا که می‌خواهد با فشار اقتصادی و با تحریم... سلطه‌ی اهریمنی خودش را برگرداند به این کشور... در واقع نظام سلطه دستگاه سلطه امپراتوری سلطه... اینها مسلط بودند بر این کشور انقلاب دست این‌ها را کوتاه کرده، سلطه می‌خواهد برگردد به این کشور. همه‌ی این تلاش‌ها برای این است... مسئله‌ی انرژی هسته‌ای بهانه است. آن کسانی که خیال می‌کنند اگرما مسئله‌ی انرژی هسته‌ای را حل کردیم... مسائل گوناگون را مطرح می‌کنند که اینها بهانه است. مسئله مسئله‌ی فشار است... از نظر نظام سلطه گناه بزرگ ملت ایران این است که خودش را از زیر بار سلطه آزاد کرده. این ملت راه را پیدا کرده... ما باید یک اقتصاد مقاومتی واقعی در کشور به وجود بیاوریم.»^۱





بر ماست که عزتی را که خداوند برای مسلمین خواسته است «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ حفظش نموده و زمینه انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام را فراهم آوریم که: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَنُكَفِّرَ الْشُرَكَوْنَ»^۲، آینده از آن مسلمین و مستضعفین است.

و «نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳ به فرموده حضرت علی علیه السلام: «پس هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند به یقین شقاوت او ثابت و پیوند او با خدا قطع و سقوطش سهمگین خواهد بود و سرانجامش رنج و اندوهی بی پایان و شکنجه‌ای پردرد می باشد.»^۴ و در این راه از از بذل جان دریغ نکنیم که:

«لحظه‌ای نباید متوقف شد باید دائم در حال پیشرفت بود چون ... دشمن منتظر توقف است تا حمله کند ... دشمن با عظمت ظاهری و پوشالی خود همه استکبار غربی و فرهنگ منحط جاهلی و طاغوتی است این دشمن در طول قرن‌ها به وجود آمده است بر همه منافذ عالم منابع اقتصادی فرهنگی انسانی و سیاسی دست و چنگ انداخته است حالا با یک مانع مهمی که اسلام واقعی است نه اسلام ادعایی روبه رو شده است البته اسلام ادعایی هست اسمشان مسلمان است سرسفره آن هم می نشینند هم می چرند انگشتان را هم می لیسند طبیعی است آن که ترسی ندارد سدّ واقعی اسلام واقعی و اسلام قرآن است اسلام «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۵ و

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. «او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!»: سوره توبه، آیه ۳۳.

۳. «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین ممتّ نهم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!»: سوره قصص، آیه ۵.

۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۶۱.

۵. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

«أَنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»^۱ است اگر کمی دایره را اضیق کنید و به وسط دایره به مرکز نزدیکتر شوید اسلام «أَنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ»^۲ است.^۳



۱. سوره انعام، آیه ۵۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳. خامنه ای، سید علی، بیانات معظم رهبری در دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۵: ۲۴؛ ۹۰: ۲۴۹. www.leader.ir

* قرآن، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، تهران، نشر قلم، چ اول، ۱۳۸۴.

* نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، تهران، پیام عدالت،

چ دوم، ۱۳۸۵.

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، مکتبه نزار مصطفی الباز، عربستان، چ سوم، ۱۴۱۹.

۲. ابن العربی، محمد، احکام القرآن، تعلیق محمد عبد القادر عطاء، دار الفکر، بیروت، چ دوم، ۱۴۲۴ ق.

۳. ابن براج، قاضی عبد العزیز، المذهب، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۶ ق.

۴. ابن براج، قاضی عبد العزیز، جواهر الفقه - العقائد الجعفریه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۱ ق.

۵. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.

۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد، متشابه القرآن و مختلفه، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۱۰ ق.

۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد، مناقب آل أبی طالب علیه السلام، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹.

۸. ابن طاووس، علی، التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۱۳ ق.

۹. ابن عطيه اندلسى، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، دارالكتب العلميه، بيروت، چ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. ابن على رضا، محمد رشيد، تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، ۱۹۹۰ م.
۱۱. ابن فارس، احمد، معجم مقائيس اللغة، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، قم ۱۴۰۴ ق.
۱۲. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، دار الكتب العلميه، منشورات محمد على بيضون، بيروت، چ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار صادر، بيروت، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. ابن اثير جزرى، مبارك، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم، بى تا.
۱۵. احسانى، ابن ابى جمهور، عوالى اللآلى العزيزية فى الأحاديث الدينية، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. اراكى، محمد على، الخيارات، اراكى، مؤسسه در راه حق، قم، چ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فى شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. اردبيلى، احمد، زبدة البيان فى أحكام القرآن، المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، بى تا.
۱۹. اشتهااردى، على پناه، مدارك العروة، دار الأسوة للطباعة والنشر، تهران، چ اول، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۰. امامى، سيد حسن، حقوق مدنى، انتشارات اسلاميه، تهران، بى تا.
۲۱. امين اصفهاني، سيده نصرت، مخزن العرفان در تفسير قرآن، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱.
۲۲. اندلسى ابو حيان محمد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، دار الفكر، بيروت، ۱۴۲۰ ق.



۲۳. انصاری (شیخ)، مرتضی، رسائل فقهیه، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، چ اول، ۱۴۱۴.
۲۴. انصاری (شیخ)، مرتضی، فرائد الاصول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
۲۵. انصاری (شیخ)، مرتضی، کتاب المکاسب (المحتسب): سید محمد کلانتر، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، قم، چ سوم، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. انصاریان، حسین، تفسیر حکیم، قم، دارالعرفان، چاپ اول، بی تا.
۲۷. ایازی، سید محمد علی، تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی، ج ۳، عروج وابسته به موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۴.
۲۸. ایازی، سید محمد علی، فقه پژوهی قرآنی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۰.
۲۹. ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام، دارالفقه للطباعة والنشر، قم، ۱۳۸۳.
۳۰. ایروانی، علی (۱۴۰۶ ق)، حاشیه المکاسب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۳۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایه الاصول، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی جا، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، اللمعات النيرة فی شرح تکملة التبصرة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۳. آل سعدی عبدالرحمن بن ناصر، تیسیر الکرم الرحمن، مكتبة النهضة العربية، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۳۴. آلوسی بغدادی، ابی فاضل شهاب الدین سید محمود، روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم وسبع المثانی، دارالاحیاء القرآن العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۳۵. آملی، میرزا محمد تقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، مؤلف، تهران، چ اول، ۱۳۸۰ ق.
۳۶. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقهیه، نشر الهادی، قم، چ اول، ۱۴۱۹ ق.

۳۷. بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی، قواعد فقهیه، مؤسسه
عروج، تهران، چ سوم، ۱۴۰۱ ق.
۳۸. بحرانی، آل عصفور، حسین بن محمد، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح
الشرائع (للفیض)، مجمع البحوث العلمیة، قم، چ اول، بی تا.
۳۹. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحقائق الناضرة
فی أحكام العترة الطاهرة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين
حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۰۵ ق.
۴۰. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، چ
اول، ۱۴۱۶ ق.
۴۱. بحرانی، محمد سند، أسس النظام السیاسی عند الإمامیة، مكتبة
فدک، قم، چ اول، ۱۴۲۶ هـ. ق.
۴۲. بخاری، محمد بن إسماعیل، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور
رسول الله وسننه وأيامه، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بی جا، ۱۴۰۱ ق.
۴۳. بدرالعینی، محمود، عمده القاری شرح صحیح البخاری، دار الاحیاء
التراث العربی، بیروت، بی تا.
۴۴. بروجردی، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، انتشارات صدر، تهران، چ
ششم، ۱۳۶۶ ش.
۴۵. بروجردی، سید مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالیة، مكتبة الصادق،
تهران، چ اول، ۱۴۰۵ ق.
۴۶. بغدادی، علاء الدین، لباب التاویل فی معانی التنزیل، دار الکتب
العلمیة، بیروت، چ اول، ۱۴۱۵ ق.
۴۷. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، بیروت، دار الفکر، چ اول، ۱۴۱۷ ق.
۴۸. بهجت گیلانی فومنی، محمد تقی، استفتاءات، دفتر حضرت آیه الله
بهجت، قم، چ اول، ۱۴۲۸.
۴۹. بیضاوی، ناصرالدین عبدالله، تفسیر بیضاوی، مؤسسه الاعلمی
للمطبوعات، بیروت، ۱۱۴۱۰ ق.

۵۰. بیهقی، أحمد بن الحسین، سنن البیهقی الکبری، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ ق.

۵۱. تبریزی، ابن خلف، برهان قاطع، بی جا، فریدون علمی، بی تا.

۵۲. تبریزی، جواد بن علی، أسس الحدود والتعزیرات، دفتر مؤلف، قم، چ اول، ۱۴۱۷ ق.

۵۳. تبریزی، جواد، استفتاءات جدید، قم، بی نا، چ اول، بی تا.

۵۴. تبریزی، راضی بن محمد حسین نجفی، تحلیل الکلام فی فقه الإسلام، امیر قلم، تهران، ۱۴۱۳.

۵۵. تستری، اسد الله کاظمی، مقابس الأنوار و نفائس الأسرار، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، بی تا.

۵۶. تفلیسی، ابوالفضل جیش بن ابراهیم، وجوه القرآن، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۸.

۵۷. تمیمی آمدی، عبد الواحد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، دفتر تبلیغات، قم، چ اول، ۱۳۶۶ ش.

۵۸. تمیمی آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر الکلم، دار الکتاب الإسلامی، قم، چ دوم، ۱۴۱۰ ق.

۵۹. تھانوی، محمد علی، کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، لمحقق: رفیق العجم، علی دحروج، مکتبة لبنان، ۱۹۹۶.

۶۰. ثعالبی عبدالرحمن، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۶۱. ثقفی تهرانی، میرزا محمد، تفسیر روان جاوید، انتشارات برهان، تهران، چ سوم، ۱۳۹۸ ق.

۶۲. جرجانی، ابوالمحاسن حسین، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (گازر)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چ اول، ۱۳۷۷ ش.

۶۳. جزائری، سید محمد جعفر مروج، هدی الطالب فی شرح المکاسب، مؤسسة دار الکتاب، قم، ۱۴۱۶ ق.



۶۴. جزائری، سید نعمت الله، كشف الأسرار فی شرح الاستبصار، مؤسسة دار الكتاب، قم، ۱۴۰۸ ق.
۶۵. جصاص احمد بن علی، احکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۶۶. جعفری یعقوب، کوثر، بی نا، بی جا، بی تا.
۶۷. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، ۱۴۲۶.
۶۸. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، معجم فقه الجواهر، الغدير للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت - لبنان، چ اول، ۱۴۱۷ ق.
۶۹. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، اسراء، قم، ۱۳۸۷.
۷۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱۷: جامعه در قرآن، اسراء، قم، ۱۳۷۸.
۷۱. جوادی آملی، عبدالله، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱۲: فطرت در قرآن، اسراء، قم، ۱۳۷۸.
۷۲. جوهری، اسماعیل، الصحاح - تاج اللغة وصحاح العربية، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۷۳. حائری تهرانی، میرسید علی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷.
۷۴. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحدیثة)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چ اول، ۱۴۱۸ ق.
۷۵. حائری، سید کاظم حسینی، الفتاوی المنتخبة، قم، بی جا، چ اول، بی تا.
۷۶. حجتی اشرفی، غلامرضا، مجموعه قوانین اساسی - مدنی، گنج دانش، تهران، چ چهارم، ۱۳۷۴.
۷۷. حرّ عاملی (شیخ)، محمد، الفوائد الطوسية، چاپخانه علمیه، قم، چ اول، ۱۴۰۳ ق.

٧٨. حرّ عاملى (شيخ)، محمد، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چ اول، ١٤٠٩ ق.
٧٩. حرّ عاملى (شيخ)، محمد، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ١٤١٢ ق.
٨٠. حسنى، هاشم معروف، وصيت ووقف، ترجمه: على فيضى، بنياد پژوهشهای آستان قدس رضوى، مشهد، ١٣٨٠.
٨١. حسنى واعظ، محمود، تفسير شريف البلال القلاقل، احياء كتاب، تهران، چ اول، ١٣٧٦ ش.
٨٢. حسینی جرجانی، سيد امير ابوالفتوح، آيات الأحكام، انتشارات نوید، تهران، چ اول، ١٤٠٤ ق.
٨٣. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین، تفسير اثنا عشری، انتشارات میقات، تهران، چ اول، ١٣٦٣ ش.
٨٤. حسینی همدانی، سيد محمد حسين، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران، چ اول، ١٤٠٤ ق.
٨٥. حکیم طباطبائی، سيد محسن، مستمسک العروة الوثقى، مؤسسة دار التفسير، قم، چ اول، ١٤١٦-٥٦. حکیم طباطبائی، سيد محسن، اصول العامه للفقہ المقارن، المجمع العالمی لأهل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٨ ق.
٨٦. حکیم طباطبائی، سيد محسن، القرعة والاجتهاد والتقليد (الأصول العامة)، مجمع جهانی اهل بیت عليهم السلام، قم، چ دوم، ١٤١٨ ق.
٨٧. حکیم، سيد محمد سعيد طباطبائی، مرشد المغترب، توجيهات و فتاوى، دفتر حضرت آية الله، نجف اشرف، چ اول، ١٤٢٢ هـ. ق.
٨٨. حلبی، ابن زهره، غنية النزوع إلى علمى الأصول والفروع، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٧.
٨٩. حلّی (علامه)، حسن، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثه)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٤ ق.
٩٠. حلّی (علامه)، حسن بن يوسف، نهج الحق وكشف الصدق، مؤسسه دار الهجرة، قم، ١٤٠٧ ق.



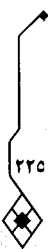
۹۱. حلی (علامه)، حسن، تبصرة المتعلمين فى أحكام الدين - ترجمه وشرح (فقه فارسى): ابوالحسن شعرانى، منشورات اسلامية، تهران، چ پنجم، ۱۴۱۹ ق.
۹۲. حلی (علامه)، حسن، تبصرة المتعلمين فى أحكام الدين، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، چ اول، ۱۴۱۱ هـ ق.
۹۳. حلی (علامه)، حسن، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثه)، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، چ اول، ۱۴۲۰ ق.
۹۴. حلی (علامه)، حسن، خلاصه الاقوال فى معرفه علم الرجال، بنياد پژوهش هاى اسلامى آستان قدس رضوى، مشهد، ۱۳۸۱ هـ ش
۹۵. حلی (علامه)، حسن، قواعد الأحكام فى معرفة الحلال والحرام، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۹۶. حلی (علامه)، حسن، مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۹۷. حلی (علامه)، حسن، منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۱۲ ق.
۹۸. حلی (فخر المحققين)، محمد، إيضاح الفوائد فى شرح مشكلات القواعد، مؤسسه اسماعيليان، قم، ۱۳۸۷ ق.
۹۹. حلی (محقق)، نجم الدين، الرسائل التسع، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى ره، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۰. حلی (محقق)، نجم الدين، شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام، مؤسسه اسماعيليان، قم، چ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۱. حلی، ابن ادریس، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۰۲. حلی، ابن ادریس، أجوبة مسائل و رسائل فى مختلف فنون المعرفة، دليل ما، قم، ۱۴۲۹ ق.
۱۰۳. حلی، جمال الدين، المذهب البارع فى شرح المختصر النافع، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ اول، ۱۴۰۷ ق.





۱۰۴. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ ق.
۱۰۵. حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چ اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۰۶. حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، کنز العرفان فی فقه القرآن، انتشارات مرتضوی، قم، ۱۴۲۵ ق.
۱۰۷. حمیری، نشوان، شمس العلوم ودواء کلام العرب من الکلوم، دار الفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۱۰۸. خامنه‌ای، سید علی، أجوبة الاستفتاءات (بالعربية)، الدار الإسلامية، بیروت، چ: سوم، ۱۴۲۰ ق.
۱۰۹. خامنه‌ای، سید علی، أجوبة الاستفتاءات (فارسی)، دفتر مقام معظم رهبری، قم، چ اول، ۱۴۲۴ ق.
۱۱۰. خامنه‌ای، سید علی، المهادنة، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، چ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۱۱. خانی رضا، حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، چ اول، ۱۳۷۲ ش.
۱۱۲. خرازی، سید محسن، تشبه به کفار، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، قم، چ اول، بی تا.
۱۱۳. خراسانی (آخوند)، محمد کاظم، اللمعات النيرة فی شرح تکملة التبصرة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۱۴. خراسانی، محمود تربتی شهابی، ادوار فقه، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، چ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۱۱۵. خطیب عبد الکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بی نا، بی جا، بی تا.
۱۱۶. خمینی، سید روح الله، انوار الهدایه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۱۵ ق.
۱۱۷. خمینی، سید روح الله، تهذیب الاصول: (تقریرات درس امام خمینی، مقرر جعفر سبحانی)، اسماعیلان، قم، ۱۳۸۲ ش.

۱۱۸. خمینی، سید روح الله، کتاب الطهارة (ط - الحديثة)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، چ اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۱۹. خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، بی تا.
۱۲۰. خمینی، سید روح الله، الاجتهاد والتقليد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۱۲۱. خمینی، سید روح الله، رساله عملیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۲۶ ق.
۱۲۲. خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، چ اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۲۳. خمینی، سید روح الله، مناهج الوصول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، ۱۴۱۵ ق.
۱۲۴. خمینی، سید روح الله، توضیح المسائل (محشّی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ هشتم، ۱۴۲۴ ق.
۱۲۵. خمینی، سید روح الله، استفتاءات (امام خمینی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ پنجم، ۱۴۲۲ ق.
۱۲۶. خمینی، سید روح الله، القواعد الفقهية والاجتهاد والتقليد (الرسائل للإمام الخميني)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چ اول، بی تا.
۱۲۷. خمینی، سید روح الله، المکاسب المحرمة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم، چ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۲۸. خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران بی تا.
۱۲۹. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، اسماعیلیان، بی تا.
۱۳۰. خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چ دوم، ۱۴۰۵ ق.





١٣١. خوئی، سید ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، بی نا، بی جا، بی تا.
١٣٢. خوئی، سید ابوالقاسم، صراط النجاة (المحشی للخوئی)، مکتب نشرالمنتخب، قم، ١٤١٦ ق.
١٣٣. خوئی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه: (تقریرات درس آیت الله خوئی، مقرر، محمد اسحاق فیاض)، انصاریان، بی جا، ١٤١٧ ق.
١٣٤. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، کتاب فروشی داوری، بی جا، ١٤١٧ ق.
١٣٥. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة (المکاسب)، بی نا، بی جا، بی تا.
١٣٦. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث وتفصیل طبقات الرجال، بی نا، بی جا، بی تا.
١٣٧. خوئی، سید ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم، ١٤١٨ ق.
١٣٨. دارقطنی البغدادي، علی بن عمر، سنن الدارقطنی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ١٤٢٤ ق.
١٣٩. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، امیرکبیر، تهران، بی تا.
١٤٠. دهشیری، محمد رضا، اصول و مبانی دیپلماسی اسلام، مجموعه آثار ٦: اصول و مبانی دیپلماسی اسلامی از دیدگاه امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، ١٣٧٨.
١٤١. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق بیروت، چ اول، ١٤١٢ ق.
١٤٢. راغب اصفهانی، حسین، مفردات ألفاظ القرآن، دارالعلم، سوریه، چ اول، ١٤١٢ ق.
١٤٣. رشیدالدین میبدی، احمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ١٣٧١ ش.
١٤٤. زحیلی، وهبة، التفسیر المنیر فی العقيدة و الشريعة و المنهج، دار الفكر المعاصر، دمشق، ١٤١٨ ق.

۱۴۵. سبحانی تبریزی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، اعتماد، قم، چ
نهم، ۱۳۸۱.

۱۴۶. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام النکاح فی الشریعة الإسلامیة الغراء،
بی نا، قم، چ اول، بی تا.

۱۴۷. سبحانی تبریزی، جعفر، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، دار الأضواء،
بیروت، چ اول، ۱۴۱۹ هـ

۱۴۸. سبحانی تبریزی، جعفر، رسالة فی تأثیر الزمان و المكان علی
استنباط الأحکام، قم، بی تا.

۱۴۹. سبزواری (محقق)، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الأحکام، دفتر
انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۲۳ ق.

۱۵۰. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحکام، مؤسسه المنار، قم، چ
چهارم، ۱۴۱۳ ق.

۱۵۱. سبزواری، علی مؤمن قمی، جامع الخلاف و الوفاق، زمینه سازان
ظهور امام عصر علیه السلام، قم، چ اول، ۱۴۲۱ ق.

۱۵۲. سحرخوان محمد، استقلال، دائره المعارف قرآن کریم (جلد ۳)،
<http://www.maarefquran.org>

۱۵۳. سروش، محمد، حیدری، احمد، استکبار و استضعاف در قرآن، قم،
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی فقیه، پژوهشکده تحقیقات
اسلامی، بی تا.

۱۵۴. سعدی، ابوجیب، القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، دار الفکر،
دمشق، چ دوم، ۱۴۰۸ ق.

۱۵۵. سید بن قطب، بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، چ
هفدهم، ۱۴۱۲ ق.

۱۵۶. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، دار الفکر للطباعة و النشر و
التوزیع، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۱۵۷. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیه الله
مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.





۱۵۸. سیوطی، محلی جلال الدین، تفسیر الجلالین، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۱۵۹. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، دارالشروق، بیروت - قاهره، ۱۴۱۲ ق.
۱۶۰. شاه‌آبادی، میرزا محمدعلی، شذرات المعارف، بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان، تهران، چ اول، ۱۳۸۰
۱۶۱. شاه‌رودی، سید محمود هاشمی، قراءات فقهیه معاصره، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، چ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۶۲. شبر، سید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم، دار البلاغة للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۱۶۳. شبیری زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، قم، ۱۴۱۹ ق.
۱۶۴. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، دفتر نشر داد، تهران، چ اول، ۱۳۷۳.
۱۶۵. شریف مرتضی، علی، رسائل الشریف المرتضی، دار القرآن الکریم، قم، چ اول، ۱۴۰۵ ق.
۱۶۶. شریف مرتضی، علی، المسائل الناصریات، رابطة الثقافة والعلاقات الإسلامية، تهران، ۱۴۱۷ ق.
۱۶۷. شعرانی، ابوالحسن، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین - ترجمه و شرح، منشورات اسلامیة، تهران، چ پنجم، ۱۴۱۹ ق.
۱۶۸. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، اصول سیاست خارجی اسلام، سحر، قم، چ اول.
۱۶۹. شوشتري، محمد تقی، النجعة فی شرح اللمعة، کتابفروشی صدوق، تهران، ۱۴۰۶ ق.
۱۷۰. شیرازی، سید صادق حسینی، التعليقات علی شرائع الإسلام، انتشارات استقلال، قم، ۱۴۲۵.

۱۷۱. شیرازی، سید محمد حسینی، الفقه، القواعد الفقهية، مؤسسه امام رضا عليه السلام، بيروت، ۱۴۱۳.
۱۷۲. شیرازی، سید محمد حسینی، .. فقه العولمة، مؤسسة الفكر الإسلامي، بيروت، ۱۴۲۳ ق.
۱۷۳. شیرازی، قدرت الله انصاری و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار، موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها، مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام، قم، چ اول، ۱۴۲۹ ق.
۱۷۴. صاحب بن عباد، کافی الكفاة، اسماعيل بن عباد، المحيط في اللغة، عالم الكتاب، لبنان، ۱۴۱۴ ق.
۱۷۵. صادقی تهرانی، محمد، البلاغ في تفسير القرآن بالقرآن، مؤلف، قم، چ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۷۶. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، چ دوم، ۱۳۶۵.
۱۷۷. صافی گلپایگانی، لطف الله، جامع الأحكام، انتشارات حضرت معصومه سلام الله عليها، قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۷۸. صافی گلپایگانی، لطف الله، فقه الحج، مؤسسه حضرت معصومه سلام الله عليها، قم، ۱۴۲۳ ق.
۱۷۹. صدر، سید محمد باقر، القواعد الفقهية (مباحث الأصول)، (مقرر سید کاظم حائری)، دفتر جناب مقرر، قم، چ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۸۰. صدر، سید محمد باقر، بحوث في علم الأصول (تقریر: سید محمود هاشمی)، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، بی جا، ۱۴۱۷ ق.
۱۸۱. صدر، سید حسن، تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام، نجف، منشورات اعلمی، بی تا.
۱۸۲. صدر، سید محمد باقر، دروس في علم الاصول، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ سوم، ۱۴۱۵ ق.
۱۸۳. صدر، سید محمد باقر، ما وراء الفقه، دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ۱۴۲۰ ق.



۱۸۴. صدوق (شیخ)، محمد، خصال، قم، جامعه مدرسین، چ اول، ۱۳۶۲ ش.
۱۸۵. صدوق (شیخ)، محمد، عیون أخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان، بی جا، ۱۳۷۸ ق.
۱۸۶. صدوق (شیخ)، محمد، معانی الأخبار، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ ق.
۱۸۷. صدوق (شیخ)، محمد، من لا یحضره الفقیه، تهران، نشر صدوق، چ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۸۸. صفار، محمد جواد، حقوق اساسی، آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، استادی، تهران، ۱۳۸۳.
۱۸۹. صیمری، مفلح بن حسن (حسین)، غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، دار الهادی، بیروت، چ اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۹۰. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ دوم، ۱۴۱۸ ق.
۱۹۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۱۹۲. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ق.
۱۹۳. طبرسی، فضل، المؤلف من المختلف بین أئمة السلف، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۱۰ ق.
۱۹۴. طبرسی، فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۹۵. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۱۹۶. الطحاوی الحنفی، أحمد بن محمد، شرح معانی الآثار، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۱۹۷. طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبد العزیز - طوسی، ابو جعفر، محمد بن

حسن، جواهر الفقه - العقائد الجعفرية، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۱ ق.

۱۹۸. طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبد العزیز، المذهب، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۰۶ ق.

۱۹۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چ سوم، ۱۴۱۶ ق.

۲۰۰. طنطاوی جوهری المصری، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۵ ق.

۲۰۱. طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، دار نهضة مصر للطباعة والنشر، مصر، بی تا.

۲۰۲. طوسی (شیخ)، محمد، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۹۰

۲۰۳. طوسی (شیخ)، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۲۰۴. طوسی (شیخ)، محمد، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۷ ق.

۲۰۵. طوسی (شیخ)، محمد، الفهرست، المكتبة الرضوية، نجف اشرف، چ اول، بی تا.

۲۰۶. طوسی (شیخ)، محمد، تهذیب الأحکام، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲۰۷. طوسی (شیخ)، محمد، رجال، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۷

۲۰۸. طوسی، طوسی (شیخ)، محمد، المبسوط فی فقه الإمامیة، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، چ سوم، ۱۳۸۷ ق.

۲۰۹. طوسی، محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی، دار الكتاب العربی، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۰ ق.





۲۱۰. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی ره، قم، چ اول، ۱۴۰۸ ق.
۲۱۱. طیب، سيد عبد الحسين، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۱۲. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۲۱۳. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی، رسائل المحقق الكرکی، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامي، قم، چ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۱۴. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، الدروس الشرعية فی فقه الإمامية، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ دوم، ۱۴۱۷ ق.
۲۱۵. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، القواعد والفوائد، کتابفروشی مفید، قم، چ اول، بی تا.
۲۱۶. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، غایة المراد فی شرح نکات الإرشاد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۱۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - کلانتر)، کتابفروشی داورى، قم، چ اول، ۱۴۱۰ ق.
۲۱۸. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، فوائد القواعد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۹ ق.
۲۱۹. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، حاشية الإرشاد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۲۰. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۲۱. عاملی، (شهید اول)، محمد بن مکی، ذکرى الشيعة فی أحكام الشريعة، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چ اول، ۱۴۱۹ ق.
۲۲۲. عاملی، ابراهيم، تفسیر عاملی، انتشارات صدوق، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۲۲۳. عاملى، سيد جواد بن محمد حسينى، مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة (ط - الحديثه)، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ج اول، ۱۴۱۹ ق.
۲۲۴. عاملى، سيد محمد حسين ترحينى، الزبدة الفقهية فى شرح الروضة البهية، دار الفقه للطباعة والنشر، قم، ج چهارم، ۱۴۲۷ ق.
۲۲۵. عاملى، على بن حسين، الوجيز فى تفسير القرآن العزيز، دار القرآن الكريم، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۲۶. عاملى، ياسين عيسى، الاصطلاحات الفقهية فى الرسائل العملية، دار البلاغة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ج اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۲۷. عراقى، آقا ضياء الدين، على كرزى، شرح تبصرة المتعلمين، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ج اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۲۸. عروسى حويزى، عبد على بن جمعه، تفسير نور الثقلين، انتشارات اسماعيليان، قم، ۱۴۱۵ ق.
۲۲۹. عسقلانى، أحمد بن على بن محمد بن حجر، القول المسدد فى الذب عن مسند الإمام أحمد، عالم الكتب، بى جا، ج اول، ۱۴۰۴ ق.
۲۳۰. عسقلانى، أحمد بن على بن محمد بن حجر، فتح البارى شرح صحيح البخارى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت، ج دوم، بى تا.
۲۳۱. علوى حسينى، محمد كريم، كشف الحقايق عن نكت الايات و الدقائق، حاج عبدالمجيد، تهران، ج سوم، ۱۳۹۶ ق.
۲۳۲. عميد زنجانى، عباسعلى، فقه سياسى، ج ۵: حقوق وقواعد مخاصمان در حوزه جهاد اسلامى، و حقوق بين الملل اسلام، اميركبير، تهران، ج اول، ۱۳۸۳.
۲۳۳. عميد زنجانى، عباسعلى، فقه سياسى، ج ۷: مباني حقوق عمومى در اسلام، اميركبير، تهران، ۱۳۸۴.
۲۳۴. عميد، حسن، فرهنگ عميد، تهران، نشر فرهنگ انديشمندان، ۱۳۸۹.
۲۳۵. عميد زنجانى، عباسعلى، فقه سياسى، ج ۳: حقوق بين الملل اسلام، اميركبير، تهران، ۱۴۲۱.



٢٣٦. عميدى، سيد عميد الدين بن محمد اعرج حسيني، كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ج اول، ١٤١٦ ق.
٢٣٧. العيني، بدر الدين، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا
٢٣٨. غروى، مولى على، ايضاح الغوامض فى تقسيم الفرائض، بنياد فرهنگ اسلامي، قم، ١٤٢١ ق.
٢٣٩. فاضل هندی اصفهاني، محمد بن حسن، كشف اللثام والايهام عن قواعد الأحكام، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ج اول، ١٤١٦ ق.
٢٤٠. فاضل لنكراني، محمد، القواعد الفقهية، چاپخانه مهر، قم، ج اول، ١٤١٦ ق.
٢٤١. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعة - الغصب، احياء الموات، المشتركة واللقطة، مركز فقهى ائمه اطهار، قم، ج اول، ١٤٢٩ ق.
٢٤٢. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الطلاق، الموارث، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم، ١٤٢١ ق.
٢٤٣. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - القصاص، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم، ج اول، ١٤٢١ ق.
٢٤٤. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة (النكاح)، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم، ج اول، ١٤٢١ ق.
٢٤٥. فاضل مقداد، جمال الدين مقداد، كنز العرفان فى فقه القرآن، دفتر نشر نويد اسلام، قم، ١٣٨٠.
٢٤٦. فاضل هندی، محمد، كشف اللثام والايهام عن قواعد الأحكام، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ١٤١٦ ق.
٢٤٧. فخرالدين رازى، ابو عبد الله، مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٠ ق.
٢٤٨. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، نشر هجرت، قم، ج دوم، ١٤١٠ ق.

۲۴۹. فضل الله، محمد حسين، من وحى القرآن، دار الملاك، بيروت، چ اول، ۱۴۱۹ ق.

۲۵۰. فيض نسب، عباس، آيات الاحكام فى تراث الامام الخمينى، موسسه تنظيم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۸۳.

۲۵۱. فيض كاشانى، محمد محسن، مفاتيح الشرائع، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، بى تا.

۲۵۲. فياض كابلې، محمد اسحاق، منهاج الصالحين، بى تا، بى جا، بى تا.

۲۵۳. فيض كاشانى، ملا محسن، تفسير الصافى، انتشارات الصدر، تهران، چ دوم، ۱۴۱۵ ق.

۲۵۴. فيض كاشانى، محمد محسن، الوافى، كتابخانه امام أمير المؤمنين على عليه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.

۲۵۵. فيومى، احمد، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، منشورات دار الرضى، بى تا.

۲۵۶. قاسمى، محمد جمال الدين، محاسن التاويل، دار الكتب العلميه، بيروت، چ اول، ۱۴۱۸ ق.

۲۵۷. قرائتى، محسن، برنامه درسهایی از قرآن سال ۸۷، تعليم وتعلم

۲۵۸. قرائتى محسن، تفسير نور، مركز فرهنگى درس هاى قرآن، تهران، چ يازدهم، ۱۳۸۳ ش.

۲۵۹. قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، دار الكتب الإسلامية، تهران، چ ششم، ۱۴۱۲ ق.

۲۶۰. قرشى بنابى، على اكبر، تفسير احسن الحديث، بنياد بعثت، مركز چاپ و نشر، تهران، ش ۱۳۷۵.

۲۶۱. قرطبى، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چ اول، ۱۳۶۴ ش.

۲۶۲. قزوینى، سيد على موسوى، الاجتهاد والتقليد (التعليقة على معالم الأصول)، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ اول، ۱۴۲۷ ق.



۲۶۳. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، لطایف الاشارات، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، بی تا.
۲۶۴. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، قم، چ دوم، ۱۴۰۵ ق.
۲۶۵. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چ اول، ۱۳۶۸ ش.
۲۶۶. قمی، سید تقی طباطبائی، الأنوار البهية فی القواعد الفقهية، انتشارات محلاتی، قم، ۱۴۲۳ ق.
۲۶۷. قمی، سید تقی طباطبائی، عمدة المطالب فی التعليق على المكاسب، کتابفروشی محلاتی، قم، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۶۸. قمی، سید تقی طباطبائی، مبانی منهاج الصالحین، منشورات قلم الشرق، قم، ۱۴۲۶ ق.
۲۶۹. قمی، سید صادق حسینی روحانی، فقه الصادق علیه السلام، دار الكتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، قم، چ اول، ۱۴۱۲ ق.
۲۷۰. قمی، سید محمد حسینی روحانی، القواعد الفقهية (منتقى الأصول)، چاپخانه امیر، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۷۱. قمی، سید تقی طباطبائی، الدلائل فی شرح منتخب المسائل، کتابفروشی محلاتی، قم، ۱۴۲۳.
۲۷۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، دارالکتاب، قم، چ چهارم، ۱۳۶۷ ش.
۲۷۳. کلانتر، سید محمد، حاشیه الروضه البهيه فی شرح لمعه الدمشقيه، کتابفروشی داوری، قم، چ اول، ۱۴۱۰ ق.
۲۷۴. کاشانی، ملا حبیب الله، تسهیل المسالک إلى المدارک، المطبعة العلمية، قم، چ اول، ۱۴۰۴ ق.
۲۷۵. کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ ش.

۲۷۶. کاظمی، جواد، مسالک الأفهام الى آيات الأحكام، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۲۷۷. کلینی، محمد، الکافی (ط - دار الحديث)،، دار الحديث للطباعة والنشر، قم، چ اول، ۱۴۲۹ ق.
۲۷۸. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجعفریات - الأشعثیات، مكتبة نینوی الحديثة، تهرانی تا.
۲۷۹. کوه کمری، سید محمد بن علی حجت، کتاب البیع، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، قم، چ دوم، ۱۴۰۹ ق.
۲۸۰. کیدری، قطب الدین، محمد بن حسین، إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چ اول، ۱۴۱۶ ق.
۲۸۱. گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب القضاء، دار القرآن الکریم، قم، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۸۲. گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۰۹.
۲۸۳. گلپایگانی، سید محمد رضا، الدر المنضود فی أحكام الحدود، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۱۲ ق.
۲۸۴. گلشنی، مهدی، قرآن و علوم طبیعت، مطهر، تهران، چ اول، ۱۳۷۵.
۲۸۵. گیلانی میرزای قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، مؤسسه کیهان، تهران، ۱۴۱۳ ق.
۲۸۶. لاری، سید عبد الحسین، التعليقة على المكاسب، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۸ ق.
۲۸۷. لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، چ اول، ۱۴۱۸ ق.
۲۸۸. مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسيلة - إحياء الموات و اللقطة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۵ ق.
۲۸۹. مازندرانی، علی اکبر سیفی، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهية



الأساسية، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ اول، ۱۴۲۵ ق.

۲۹۰. متقی هندی، علاء الدین، کنز العمال (شرح جمع الجوامع سیوطی)، دائره المعارف عثمانیه، دکن، ۱۳۱۲ ق.

۲۹۱. مجلسی (اول)، محمد تقی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چ دوم، ۱۴۰۶.

۲۹۲. مجلسی (دوم)، محمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسة الطبع والنشر، بیروت، چ اول، ۱۴۱۰ ق.

۲۹۳. مجلسی (دوم)، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، دار الكتب الإسلامية، تهران، چ دوم، ۱۴۰۴ ق.

۲۹۴. مجلسی (دوم)، محمد باقر، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ره، قم، چ اول، ۱۴۰۶ ق.

۲۹۵. مجموعه مقالات کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، اجتهاد و زمان و مکان، ج ۱، تهران، ۱۳۷۴.

۲۹۶. محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوقی خانواده (نکاح و انحلال ان مواد ۱۰۳۴ تا ۱۱۵۷ قانون مدنی)، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۶۵.

۲۹۷. محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، دادگستر، تهران، ۱۳۷۹.

۲۹۸. محمود عبد الرحمان، معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية، بی-نا، بی جا، بی تا.

۲۹۹. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۳۰۰. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، العناوین الفقهية، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چ اول، ۱۴۱۷ ق.

۳۰۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چ اول، ۱۴۱۵ ق.

۳۰۲. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، مأخذ شناسی قواعد فقهیه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چ اول، ۱۳۷۹.

۳۰۳. مشکینی، میرزا علی، الفقه المأثور، نشر الهادی، قم، دوم، ۱۴۱۸ ق.
۳۰۴. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، بی نا، بی جا، بی تا.
۳۰۵. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران، ۱۳۸۵.
۳۰۶. مصطفوی، سید محمد کاظم، فقه المعاملات، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ اول، ۱۴۲۳ ق.
۳۰۷. مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهية، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ چهارم، ۱۴۲۱ ق.
۳۰۸. مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، صدرا، قم، بی تا.
۳۰۹. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی (مجموعه یادداشت ها سخنرانی ها و مصاحبه ها استاد شهید مرتضی مطهری پیرامون انقلاب اسلامی)، انتشارات صدرا، تهران، چ نهم، ۱۳۷۲.
۳۱۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹: (نظام حقوق زن در اسلام)، انتشارات صدرا، تهران، بی تا.
۳۱۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۴: خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، تهران، بی تا.
۳۱۲. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، انتشارات اسماعیلیان، قم، بی تا.
۳۱۳. مظفر، محمدرضا، المنطق، دار الفکر، قم، بی تا.
۳۱۴. مطهری، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری، مکتبه رشديه، پاکستان، ۱۴۱۲ ق.
۳۱۵. معین، محمد، فرهنگ معین، (تلخیص)، تهران، معین، ۱۳۸۶.
۳۱۶. مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، دار التیار الجدید - دار الجواد، بیروت، ۱۴۲۱ ق.
۳۱۷. مغنیه، محمد جواد، التفسیر المبین، بنیاد بعثت، قم، بی تا.
۳۱۸. مغنیه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق علیه السلام، مؤسسه انصاریان، قم، چ دوم، ۱۴۲۱ ق.



۳۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۵.
۳۲۰. مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامية، تهران، چ اول، ۱۳۷۴ ش.
۳۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، استفتاءات جدید، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۴۲۱.
۳۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم، ۱۳۷۹.
۳۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة - کتاب البیع، انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، قم، چ اول، ۱۴۲۶ ق.
۳۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة - کتاب النکاح، انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، قم، چ اول، ۱۴۲۵ ق.
۳۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، اول، ۱۴۲۷ ق.
۳۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، کتاب النکاح، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۴۲۴ ق.
۳۲۷. ملاحویش آل غازی عبدالقادر، بیان المعانی، مطبعة الترقی، دمشق، چ اول، ۱۳۸۲ ق.
۳۲۸. ملکی تبریزی، میرزا جواد، أسرار الصلاة، مترجم: رجب زاده، رضا، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۴۲۰ ق.
۳۲۹. ملکی تبریزی، میرزا جواد، أسرار الصلاة، مترجم: رجب زاده، رضا، تهران، انتشارات پیام آزادی، چ چهارم، ۱۴۲۰ ق.
۳۳۰. المناوی القاهری، زین الدین محمد، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، ۱۳۵۶.
۳۳۱. موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، موسسه اهل بیت علیهم السلام، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۹ ق.

۳۳۲. موسوی، سید فخار بن معد، ایمان أبی طالب، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۴۱۰ ق.

۳۳۳. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴.

۳۳۴. مهریزی، مهدی، فقه پژوهی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ ش.

۳۳۵. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، دانشیار، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۳۳۶. نائینی، محمد حسین غروی، أجود التقریرات (مقرر: سید ابوالقاسم، خوئی)، مصطفوی، قم، ۱۳۶۸.

۳۳۷. نائینی، محمد حسین غروی، فوائد الاصول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۳۳۸. نجاشی، ابوالحسن، احم، رجال النجاشی (فهرست أسماء مصنفی الشيعة)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.

۳۳۹. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، انتشارات اسلامی، تهران، چ اول، ۱۳۹۸ ق.

۳۴۰. نجفی، کاشف الغطاء، احمد، سفینه النجاة و مشکاة الهدی و مصباح السعادات، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف، چ اول، ۱۴۲۳ ق.

۳۴۱. نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، شرح الشيخ جعفر علی قواعد العلامة ابن المطهر، مؤسسه کاشف الغطاء - الذخائر، ۱۴۲۰ ق.

۳۴۲. نجفی، کاشف الغطاء، حسن بن جعفر، أنوار الفقاهة - کتاب النکاح، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف، چ اول، ۱۴۲۲ ق.

۳۴۳. نجفی، کاشف الغطاء، حسن، أنوار الفقاهة - کتاب الإجارة، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف، ۱۴۲۴ ق.

۳۴۴. نجفی، کاشف الغطاء، محمد حسین، تحرير المجلة، المكتبة المرتضوية، نجف اشرف، ۱۳۵۹ ق.

۳۴۵. نجفی، کاشف الغطاء، مهدی، مورد الأنام فی شرح شرائع الإسلام، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف، چ اول، بی تا.
۳۴۶. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ هفتم، ۱۴۰۴ ق.
۳۴۷. نخجوانی، نعمت الله، الفواتح الالهیه و المفاتیح الغیبیه، دار رکابی للنشر، مصر، ۱۹۹۹ م.
۳۴۸. نراقی، مولی احمد، رسائل و مسائل، کنگره نراقیین ملامهدی و ملا احمد، قم، چ اول، ۱۴۲۲ ق.
۳۴۹. نگاهداری، بابک، مؤلفه‌های پیشرفت و توسعه در اسلام؛ پیش درآمدی بر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، راه دان، ۱۳۹۰.
۳۵۰. نوری، محدث، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بیروت، چ اول، ۱۴۰۸ ق.
۳۵۱. نووی جاوی محمد بن عمر، مراح لیبد لکشف معنی القرآن المجید، دار الکتب العلمیه، بیروت، چ اول، ۱۴۱۷ ق.
۳۵۲. نووی (امام)، یحی بن شرف، شرح صحیح مسلم بن الحجاج، دارالکتب عربی، بیروت، ۱۴۰۷.
۳۵۳. نیسابوری، ابی عبد الرحمن اسماعیل بن احمد الحیوی، وجوه القرآن، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰.
۳۵۴. نیک سرشت، فرامرز، مقایسه تئوریهای وابستگی با دیدگاه‌های قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
۳۵۵. واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چ اول، ۱۴۱۴ ق.
۳۵۶. واعظ کاشانی، حسین، تفسیر مواهب علیه، کتاب فروشی اقبال، تهران، چ اول، ۱۳۱۷ ش.
۳۵۷. وجدانی فخر، قدرت الله، الجواهر الفخریه فی شرح الروضة البهیة، انتشارات سماء قلم، قم، چ دوم، ۱۴۲۶ ق.

۳۵۸. ولایی، عیسی، قواعد فقهی، دار الفکر، قم، ۱۳۸۷.
۳۵۹. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، قم، بوستان کتاب قم، چ اول، ۱۳۸۶ ش.
۳۶۰. هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن، قم، بوستان کتاب، چ دوم، ۱۳۸۳ ش.
۳۶۱. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، مصباح الفقیه، مؤسسة الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامی، قم، چ اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۶۲. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، تکملة العروة الوثقی، کتابفروشی داورى، قم، ۱۴۱۴.
۳۶۳. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، سؤال و جواب، مرکز نشر العلوم الإسلامی، تهران، ۱۴۱۵ ق.
۳۶۴. یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امام عصر علیه السلام، قم، چ اول، تابستان ۱۳۸۲.
۳۶۵. یزدی، محمد، فقه القرآن، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چ اول، بی تا.

نشریات

۳۶۶. احمدی، حسین علی، قاعده فقهی نفی سلطه کافر بر مسلمان، مجله درس هایى از مکتب اسلام، شهریور ۱۳۸۳ - شماره ۵۲۲ (۱۷ صفحه - از ۴۲ تا ۵۸).
۳۶۷. ارجینی، حسین، نفی سلطه پذیری در سیاست خارجی دولت اسلامی، مجله: فقه و اصول، زمستان ۱۳۸۶ - شماره ۳ (۲۰ صفحه - از ۱۴۹ تا ۱۶۸).
۳۶۸. اسلامی، مهدی، نگاهی اجمالی به مبانی دیپلماسی اسلامی از دیدگاه امام خمینی، شماره ۲۹ و ۳۰ / آبان ماه و آذر ماه ۸۷.
۳۶۹. اسماعیل زاده، حسین، روابط حقوقی مسلمانان با کفار (۲)، فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۵.
۳۷۰. اسماعیلی، محسن و غمامی، سید محمد مهدی، مطالعه فقهی حقوقی - اصول سیاست خارجی دولت اسلامی - بررسی تطبیقی در جمهوری

اسلامی ایران، فصلنامه حکومت اسلامی، سال پانزدهم، زمستان ۸۹، شماره ۵۸ (۲۲ صفحه - از ۵ تا ۲۶).

۳۷۱. تبریزی، عبدالکریم، میرزای شیرازی و حماسه تنباکو، ماهنامه مبلغان، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۴، شماره ۶۶.

۳۷۲. ترابی، احمد، قرآن، پشتوانه و خاستگاه فقه، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۳.

۳۷۳. حیدری، اصغر، روحانیت و نهضت تحریم تنباکو، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، تابستان ۱۳۸۶، شماره ۴۲.

۳۷۴. ذبیح زاده، علی نقی، مواضع آیه الله نائینی در جریان مشروطیت و حوادث پس از آن، فصلنامه معرفت، فروردین ۱۳۸۱ - شماره ۵۲.

۳۷۵. ذبیح زاده، علی نقی، نقش آیه الله سید محمدکاظم یزدی در نهضت مشروطه، فصلنامه معرفت، بهمن ۱۳۸۰، شماره ۵۰.

۳۷۶. رایگان، محمود؛ قاسمیان، رضا؛ نقش قاعده «نفی سیل» در توسعه جوامع اسلامی، مجله «حکومت اسلامی» بهار ۱۳۹۳، شماره ۷۱ (۲۶ صفحه - از ۱۳۹ تا ۱۶۴).

۳۷۷. رحمانی، محمد، پژوهشی در قواعد فقهی، فصلنامه فقه اهل بیت علیهم السلام، پاییز ۱۳۷۵، شماره ۷.

۳۷۸. رحمانی، محمد، قاعده نفی سیل از منظر فریقین، فصلنامه طلوع، تابستان ۶۸، ش ۶.

۳۷۹. رمضان نرگسی، رضا، اندیشه و منش سیاسی - اجتماعی آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۲ - شماره ۲۹.

۳۸۰. رهدار، احمد، روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، فصلنامه پانزده خرداد، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۲۰.

۳۸۱. سجادی، سید عبدالقیوم، اصول سیاست خارجی در قرآن، مجله علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۰ - شماره ۱۵ ISC (۱۴ صفحه - از ۱۶۹ تا ۱۸۲).



۳۸۲. سماک امانی، محمد رضا، آخوند خراسانی و پیشوایی مشروطه، کیهان فرهنگی، دی ۱۳۸۱ - شماره ۲۹۸.
۳۸۳. شریعتی، روح الله، اخلاق سیاسی و قواعد فقه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۳.
۳۸۴. صدر، سید موسی، پویایی فقه قرآنی ۱، مترجم: حسن علومی، فصلنامه پژوهش های قرآنی، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۳.
۳۸۵. صرامی، سیف الله، جایگاه قاعده «نفی سبیل» در سیاست های کلان نظام اسلامی، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۳۰. زمستان، ۱۳۸۲، صص ۹۷-۱۱۲.
۳۸۶. ضیاء بخش، علی، قاعده نفی سلطه، فصلنامه معرفت، تیر ۱۳۸۶، شماره ۱۱۵.
۳۸۷. طباطبایی، سید محمد صادق، مبانی تطبیق پذیری قوانین اسلامی با تحولات اجتماعی، مجله نامه مفید، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۴۰.
۳۸۸. قاسمی، فرج الله، نگاهی به راهبردهای اصولی سیاسی برای حکومت زمینه ساز ظهور، با بهره گیری از قرآن کریم، فصل نامه علمی پژوهشی مشرق موعود، سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۹.
۳۸۹. مبلغی، احمد، نگاهی تاریخی و تحلیلی به قواعد فقهی نبوی، مجله فقه اهل بیت (فارسی)، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۳۹ و ۴۰.
۳۹۰. مزینانی، محمد صادق، مبانی فکری سیاسی نائینی، حوزه، مهر و آبان - آذر و دی ۱۳۷۵، شماره ۷۶ و ۷۷، www.hawzah.net
۳۹۱. موسوی مبلغ، سید محمد حسین، روابط حقوقی مسلمانان با کفار از نگاه قرآن، فصلنامه پژوهش های قرآنی، زمستان ۷۴، ش ۴
۳۹۲. میر شریفی، سید علی، نجوم امت (۲۷): مجاهد بزرگ مرحوم آیت الله العظمی سید عبد الحسین لاری، مجله نور علم، فروردین ۱۳۶۸ - شماره ۳۰.
۳۹۳. میری، سید عباس، سیری در زندگانی علمی و سیاسی و اخلاقی نائینی، مجله حوزه، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۷۶ و ۷۷.



۳۹۴. نور مفیدی، مجتبی، درس خارج، رجال و درایه، مشیخه کتاب فقیه، جلسه ۲۳: ۸۹/۱۲/۲۱

<http://www-noormofidi.com/print۲.asp?id=۶۸۰>

۳۹۵. نیکزاد، عباس، اصول سیاست خارجی در قانون اساسی، رواق اندیشه، تیر ۱۳۸۳، شماره ۳۱.

۳۹۶. ورعی، سیدجواد؛ ناصری، علی اکبر، مبانی فقهی انقلاب اسلامی در اندیشه امام خمینی، فصلنامه حکومت اسلامی، زمستان ۸۸، شماره ۴.

سایت ها و نرم افزارها

۳۹۷. اشراقی، حمید رضا، حقوق اسلامی در سیاست خارجی ایران: www.hamidrezaeshraghi.co

۳۹۸. امینی، محمد رضا، اسلام و سلطه ناپذیری، سایت بنیاد قرانی بلال: www.bonyadebelal.com

۳۹۹. بختیاری، عصمت الله، جایگاه و نقش دعوت در سیاست خارجی اسلام، ۲۰۰۹ www.edalat

۴۰۰. خامنه ای، سید علی حسینی، دفتر تنظیم و نشر آثار ایت الله خامنه ای: www.farsi.khamenei.ir

۴۰۱. خامنه ای، سید علی حسینی، سایت مقام معظم رهبری: www.leader.ir

۴۰۲. روحانیت و ملی شدن صنعت نفت پایگاه تحلیلی ویژه حوزه های علمیه (روایت حدیث)، www.rovat.ir

۴۰۳. سبحانی، جعفر، درس خارج اصول، سایت ایت الله سبحانی: www.tohid.ir

۴۰۴. سحرخوان محمد، استقلال، دائرة المعارف قرآن کریم (جلد ۳)، <http://www.maarefquran.org>

۴۰۵. شهادت شیخ فضل الله نوری رهبر نهضت مشروطه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی: www.irdc.ir

۴۰۶. فصیحی غزنوی، ابوالفضل، چالشهای میان اسلام و دموکراسی، مهر
۱۳۸۹، پایگاه تخصصی سیاست بین الملل: www.political.ir
۴۰۷. فصیحی غزنوی، ابوالفضل، درآمدی بر نسبت شناسی اسلام و
دموکراسی، ۸۷/۵/۱۶: شبکه قلم

<https://kabulpen.net/persian/283/06/08/2008.html>

۴۰۸. مختارپور قهرودی، علیرضا، نگاهی به شش کتاب آیت الله خامنه‌ای
پیش از سال ۵۷، پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم
انقلاب، ۱۳۹۱/۲/۲۳، با تلخیص: www.farsi.khamenei.ir

۴۰۹. مفید نژاد، سید مرتضی، نگاهی به جایگاه و کاربرد قاعده نفی سبیل
در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۴۱۰. نور مفیدی، مجتبی، درس خارج

<http://www.m-noormofidi.com/print2.asp?id=680>

۴۱۱. نیکزاد، عباس، اصول سیاست خارجی در قانون اساسی، سایت
تبیان، www.texyan.com

نرم افزار

۴۱۲. نرم افزار جامع فقه اهلبیت، مرکز علوم اسلامی کامپوتر نور، قم.
۴۱۳. نرم افزار جامع التفاسیر، مرکز علوم اسلامی کامپوتر نور، قم.
۴۱۴. نرم افزار جامع الاحادیث، مرکز علوم اسلامی کامپوتر نور، قم.



